



جلد ۴

۷۸  
۱۹ - -



کتابخانه مجلس سنا

اسم کتاب .....

اسم مؤلف .....

خطی

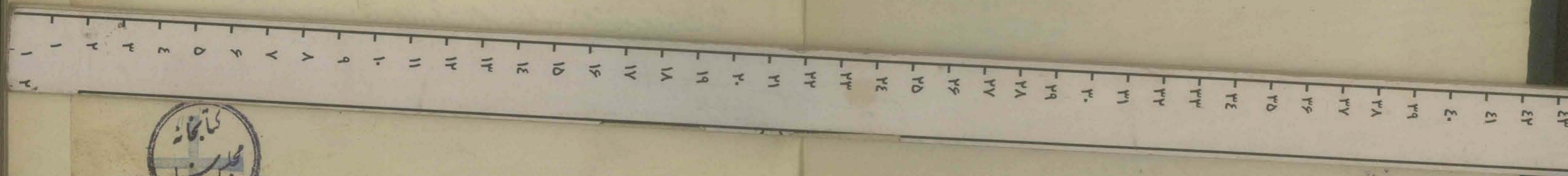
چاپی

موضوع .....

شماره دفتر ثبت ۶۴۱

شماره ترتیب در قفسه ۳

ملاحظات .....




جلد ۳

۷۸

۱۹ - - -



۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۸  
۱۸  
۸۸  
۸۸  
۳۸  
۵۸  
۸۸  
۷۸  
۶۸  
۸  
۱۸  
۸۸  
۸۸  
۳۸

  
کتابخانه مجلس سنا

اسم کتاب .....

اسم مؤلف .....

خطی

چاپی

موضوع .....

شماره دفتر ثبت ۳۱

شماره ترتیب در قفسه ۳

ملاحظات .....





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان على سبيل انسانيته من اللسان بضعة من الانسان وصيرا كما تفتا لاسرا  
اختيارا ومقاخا على غوامض الالفاظ والعباير وترجانا لما تخرج الصدور منصفحا عن غراب الالوه  
حمدنا محقق ذات واجب الوجودي است که برای اظهار قدرت بعض شئت اثار از کرم خدا  
بهرمه وجود آورد و بايضا لفظا کن ممکنات را از عالم غيب بمتفه شود کثايد و برای شاه در بويت  
و دليل الوهيت خویش ببولای اشيا را کحوت صورت بخشد و حقایق مختلفه را با اشکالی متکثره  
ساخت و جووانسان را که مستودع نفس ناطقه بود مفا و آیه و لغت کرمنا بی آدم و فضلنا  
على کبر من خلقنا تفضيلا فریتی بر سایر مخلوقات کرامت فرمود و فتبارک الله احسن الخالقين  
و تالی این سپاس بی قیاس در دو تحت نامصور بر بی محصور با و یعنی خلاصه موجودات و نقا  
مکانات عقل کل با دی سبیل سید رسل فخر الکونین و اشرف العقلمین محمد ابووث من آل شام

عبد



CT  
۲۳  
۱۳۲  
۱۳۱  
۱۳۰۸ - ۱۳۰۷  
۲۱

عليه صلوات الله اعلا با و از کا با و انما با

الله شرفه و تامله و فضلها جزى بذاک لى لوحه لعلم

روان مجتهد سيد مصرى بصرى از اين دو شعر شاه

فواللهي تم معناه و صورتها ثم صفا و حسيبا بازي النعم

منزه عن شريك في محاسبه فجوهر احسن فيه غير منقسم

اي فخر عرب و كوكون پرايست افلاك كي پست ترين پايست

كر شخص تو را سايه نيست و عجب تو نوري و آفتاب خود سايه است

ثم لصلوة و سلام على اهل بيته و خصان دوحه و قضبان شجرة و مخلوق من طينته لا ينما

ابن عمه و خلفه و وزيره و زوج ابنته و كاشف كرتبه امير المؤمنين اخاتم الوصيين على

ابى طالب و اولاده الطاهرين الائمة المحضين المطهرين و على اصحابه و نصاره الذين صعده و

مناجى الحق و اليقين و جاهدوا با انفسهم في سبيل الدين و بعد چنين كويد بنده نگارنده

که چون چنگاب سحاب نامده و انواران که از آثار جديده و آثار شاه شيد است و کتابی است پس

حق و سزاوار بود که بهر وسیله و تدبیر با مساعدت تقدیر زان رشته و نوشته بدست آید و منقطع

گردد و امید است از تائیدات حضرت سبحانی و مین لطاف و مرام سلطانی یعنی ظل الله فی الارض

قدهان الماء و الطین مشیدار کان دین مروج شریعت سید المرسلین فتا و عدل و اودامی آثار

ظلم

ظلم و فساد سلطان ابن سلطان ابن سلطان ابن سلطان ابن سلطان ابو نصر و نظیر  
مظفر الدین شاه قاجار باندانده عیبه و آید جسته که این مقصود بزرگ و منظور سرگرم است خست تمام نبرد  
در جارا و اتق چنان است که حضرت باری جلت عظمه شخص معظم و خواجه پنجم و دستور اشرف  
اکرم حضرت میرزا علی صفیر خان آتایک عظم را از آفت عین الکمال محفوظ و اقباش را از دست

زوال مصون و نه نایه

آرغشم از جرم صغیر و فیہ انطوی العالم الاکبر

که اتق وزیر بی کامل و باذل و صاحبی کافی و عاقل است و خداوند جل شانہ بجزی در نهری در جانی در جوا  
و عالمی در عالمی و بستی در سرشتی تبیه فرموده

لیس من الله مستنکر ان یحیی العالم فی الوجود

خداوند این ملک و ملت را بوجود مبارک این سلطان عادل سخی و این دستور کافل کفی منصور و نوبه

ببار و چه قدر گفته ابی اعطارد و وصف علم الهندی مصداق حال این خواجه محترم است

یا سامی عنده لاشئت تسئله بی هو الرجل العساری من العاه

و جسته لرأیت اناس بی جل و الدهر فی ساعه و الارض فی دأ

و چون مجلدات کوشی که از این کتاب مطاب پر و اخته و مدون شده جزو کتاب اولش که بطبع  
بایستی باشد و هر نفیقه و نسخه اندیشه در خزان کهنون دستور وارد است و نظر بود لهذا این مجلد که

طبع آر استه میگرد و از اقدام و استقام جناب جلال کتاب اجل اکرم محمد پسته خان اعتماد سلطنت  
وزیر طباعات و مالیات که خدایش پاینده و چون محشر فکلس تابنده دارد و شکر ساعیه باجیدی و است  
و بجیدی و انی بدست آورده اند و الیوم از اساس این تالیف اسباب این ترصیف جز این بنده نگارنده  
غیاث ادیب شریف برادر روحانی و شفیق جانی جناب تاج الادب اسراج البغا عمده انضام شمس  
باقی مانده و لا املک الا فی و انی و ما انما الا ذره من ذکانه و لو اننی صفت الف کتاب و افضل خدایه  
امید است که باقی طباعت و تصور است طاعت بنفاد کم ترن قتیله غلبت فیه کثیره از عمده این  
خدمت بر آیم و چون به هنگام ترتیب این مقدمه جناب مغزی اید زیارت بیت الله شرف شده اند  
این بنده نگارنده بعنوان نیابت و بدایت لکن غلط این چند سطر دیباچه را نکاشت و کتاب از چه مقصود  
و جناب از جمال مطلوب برداشت تا معلوم شود که این چه کتاب و بانی و مؤلف کدام و بنوی کی این

مرح و ایاب است ثم التمام علی لعللار الراشدین و انضام المصنوع الغایین

الی یوم الدین ان الله الموفق و المبین

و از خسیه اناصرین

فهرست کتاب متطاب نامه دانشوران جلد چهارم که سی و پنج اسم از حکما و طببا و عرفا درین مکتب گردیده است

صفحه	صفحه	صفحه
۱	۸۲	۱۰۲
۳۸	۸۵	۱۰۳
۵۹	۸۶	۱۰۶
۶۱	۸۷	۱۰۸
۶۲	۸۷	۱۲۵
۷۵	۸۸	۱۳۴
۷۵	۸۸	۱۳۷
۸۹	۸۹	۱۳۹
۹۱	۸۹	۱۴۲
۹۲	۹۰	۱۴۳
۹۳	۹۸	۱۵۳
۹۳	۱۰۱	

خطب خوارزم صاحب المناقب

اگرچه بنوان خطب خوارزمی و کشید که ابوالمؤید است هم اشتها دارد و لکن با خطب خوارزم پیش از آن دو عنوان  
 پیش از آن که موفق بن احمد بن محمد است شهرت دارد لهذا شرح احوال او را در ذیل عنوان خطب خوارزم یاد کردیم  
 این دانشور جلیل و استاد ذیل در فن فقه و علم حدیث و صناعت ادب مسلم زمان مقدم آفران بوده است  
 و جمعی کثیر از مشایخ بخاری در این فنون بروی او تعلیم نموده و شیخ ابو الفتح ناصر بن عبد الستار مطرزی از عظاما علمای حنفیه  
 حدیث بسیار از او گرفته و خود بر جارانده علامه زعمری صاحب الکشاف شاکرودی کرده است و او را در اینها  
 خطب و نظم اشعار مهارت کامل حاصل بوده و مشهورترین آثار او کتب می که بر صفحه روزگار باقی مانده و مطاوعی  
 مطالب آن در میان علمای است مورده اول و ثانی اتفاقا در کتاب مناقب است که از اخبار و احادیث ثابته و در حق  
 حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه و علی اولاده و ائمه من بعدهم سیری از کثیر در این کتاب متطاب بقول آن محدث  
 نخبه جاری گردیده و کتب و مصنفاتی که در موضع مناقب آل الله علیه صلوات الله بر ذواته شده مشحون است از نقل و  
 روایت از کتاب سطور مولی مصطفی بن عبد الله قطیفی در زیر عنوان مناقب علی بن ابی طالب رضی الله تعالی  
 عنه گفته الامام احمد بن حنبل ذکر فی فضائل الشریه و لابی المؤید موفق بن احمد الخوارزمی الخ

و خطب خوارزم در کتابی نیز در مناقب ابو حنیفه است کاتب حلی مذکور در زیر عنوان مناقب الامام الاعظم  
 ابی حنیفه النعمان نوشته

والامام موفق بن احمد المکی الخوارزمی الق کتابا بآبائنا و توفی سنة ثمان و ستین و ثمانه

صاحب روایات و احادیث در ترجمه علامه زعمری گفته و نام ابوالمؤید لقب با خطب خوارزم موفق بن احمد بن ابی  
 سید است نه محمد چنانکه صاحب جلال و عظم برده و این موفق بن احمد صاحب فقه و ادب و حدیث و خطب و اشعار و  
 کتابی در مناقب اهل بیت اطهار است سلام الله علیهم و علامه سیوطی در فقه الوعایة فی طبقات النخبة گفته که وی در کتاب  
 با صد و شصت و هشتاد و سه فانی در گذشته و مقصود صاحب جلال در عبارت جامع روایات که گفته است در کتاب  
 خطب خوارزم بخارنقده و بجای موفق محمد نگاشته محدث فیما بوری میرزا محمد اخباری متأخر است که در کتاب جلال  
 خود خطب خوارزم را در باب محمد بن عثمان کرده و همانا از باب است که گفت و نسبت و منصب خطب نام خطب  
 خوارزم و نام ابوالمؤید خوارزمی اشتباه نموده چه اسم ابوالمؤید خوارزمی اشتباه نموده چه اسم ابوالمؤید خوارزمی  
 که هم از مشایخ بخاری بر علمای معتصم خلیفه عباسی است محمد بوده و یکسال قبل از قتل خلیفه و استیلا تا مار بر بندار و

بانه و از مردم خوارزم بود و مثل خطیبی نسیه مدتی داشته و در زمانیکه غولان نوسستان سلطان محمد خوارزمشاه را از تخت  
پادشاهی ممالک اسلام از حاکم کرده و بر قتل او و عمو و بر قتل خوارزم خصوصاً دست یافته این ابوالموید محمد نجیب  
خوارزمی بقضا خوارزم منصوب کرده و بعد از مدتی این منصب از او گرفتند و از آنجا که ترک گفت چنانکه در جوامع  
مضیه تألیف شیخ عبدالقادر بن محمد خفنی و غیره مذکور است سید اهل استازا اساتذة و نقاد ابجاذة فخر المخطاط  
الکبارین و فخر الخول المعاصرين امیر حامد حسین الهندی صاحب عقبات الانوار فی امامة الامامة الأطهار در مجلد سادس  
از کتاب سحاب عقبات که آن مجلد را در کلام بر حدیث شریف تشبیه تمیض و تصنیف نموده است و بر مکتوبین ثبوت و صحت  
در روایت آن که بعضی از متأخرین محمد بن امل سنت و جماعت میباشند انکار شده آورده و حدیث تشبیه را خود از طریق  
اهل سنت و جماعت با علی در حدیث اسانیده و از جمعی کثیری غیر از ثقات محدثین و شیخ مسندین این خبر را نقل نموده  
آنچه است خطب خوارزم صاحب این ترجمه که در کتاب مناقب امیر المؤمنین روایت حدیث تشبیه کرده و از چند طریق  
این مثبت غلطی و کرمت کبری را نقل نموده و رسم متاد و سیر مایوف و سنت جاریه صاحب عقبات الانوار است که  
جهت تشبیه اساس احتجاج و اتقان بنسیان استلال بر حدیث که از هر طریق اثبات میکند تقدیر و روایت بر رجال نظر  
ترجمه میفرماید و شرح احوال و مدارک ثبوت و عدالت ایشان را از کتاب معتبره قوم ایراد مینماید و غالباً بر سبیل استطلاع  
و تصحیح اعتماد و استناد بر شهادت موثقین و معدلین ایشان تراجم موثقین و معدلین را نسیه از مظان معتبره و موطن  
متمم اخراج کرده و در خلال سخن مندرج ساخته و بکده بقدر اساس احتجاج و در ذکر ادب اعتبار نقد آن اخبار که نقل  
تاریخ و تباخر است بگویند **فتاوی علی بن ابی طالب علیه السیرة المأثورة و آسته الحجازیة و الریسمة المأثورة و الشرط المنقده علیہ**  
الکتاب

آنچه شرح احوال و ترجمه اخبار خطب خوارزم برادر ضمنی و بهر شایسته از جمله ابیات حدیث تشبیه ابطل انکار  
عنوان کرده و از مواضع کثیره و مواقع معتبره بر حالات اخبار وی دست یافته و نقل نموده است و مقتضای سبک شادمان  
و اسلوب سابق الذکر تراجم معدلین و موثقین وی نسیه المام فرموده و بر احوال کسانی که از خطب خوارزم روایت  
میکند نیز اشارت آورده و عبارات احتجاجیه که نقل است بر نقل روایت از خطب خوارزم از کتاب ایشان اخراج  
کرده و در ضمن سخن اندراج داده است و احیاناً تفرقه اغلب اہم از کشف الظنون بل و غیره باز نموده و گاهی علی عاده استناد  
از فاقه تصانیف مانیعانی که از آنها نقل کلام میکند نیز تمحیضینا میآورد و با بر شرفاء و الترامات و تمذات مصنفات آنها و  
برجات و مطالب دیگر که در مقام احتجاج و استدلال بکار است تیسر فرموده باشد علی الجحد آن میر خیر و دیگر کثیره  
و چشم استقراد در این ترجمه و بسیاری از تراجم علی عظام و مخول فحام از ما کفایت فرموده است  
سگرا الله ساعید و آیدہ فی مستقبل عمرہ کما آیدہ فی ماضیہ و ما در ترجمه و شرح احوال که از عقبات الانوار نقل میکنم

تقریباً در اوایل قرن چهارم هجری از اخبار عربی است که برای خسرو جاز عده شریفیکه در ابتدا تألیف این نامه نامی  
آنرا نام شده است ناچار میسباید جمیع تراجم این کتاب را بر یک متن و اسلوب ساخت و گزیده ذکر احوال دیگر رجال قبل  
اجمال در ضمن شرح اخبار کسی مناسبات و تقریباتی که پیش میاید در تحقیق خود اجمال شرح احوال آنست است علاوه  
آنکه در کتب جایگاه بر چه اسامی رجال و مصداقین موضوع تألیف قیتر مذکور افتاد و مکرر مترقی شوند مطلوب است اگر چند  
بریک از آنها عنوان مخصوص و ترجمه علیحدہ داشته باشند باری صاحب عقبات الانوار میفرماید و بهر شایسته از  
وجه ابیات حدیث تشبیه ابطل انکار مخاطب و جید آنکه ابوالموید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المعروف باخطب  
این حدیث شریف را بطرق متعدده روایت نموده چنانچه در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی باین اسناد

اخبرنا شیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاة اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا  
ابو بکر احمد بن محمد بن حسین البیهقی فی کتبه و بهذا الاسناد عن احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم  
ابو جعفر محمد بن احمد بن سعید قال حدثنا محمد بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن موسی العیسی قال حدثنا ابو عیسی الازدی عن ابی  
رائد البحرانی عن ابی احمد قال قال رسول الله ص من اراد ان یطیر الی ادم فی علمه والی نوح فی فہمه والی یحیی بن زکریا  
فی زہده والی موسی بن عیمران فی بطشہ فلیظن الی علی بن ابی طالب قال احمد بن محمد بن حسین البیهقی لم یتبع الی بنی  
و الله اعلم

یعنی ابو احمد گفت که رسول الله فرمود هر کس میخواهد نظر نماید بسوی ابوالبشر آدم در دانش و بسوی نوح علی بنی الله در درستی  
و بسوی حضرت یحیی بن زکریا در کوشش دنیا را و بسوی موسی کلیم الله در سخت گیری پس باید نظر نماید بسوی علی میر ابو طالب  
شیخ ابو بکر احمد بن محمد بن حسین البیهقی که این حدیث از ابو عبد الله الحافظ بسند مذکور از ابو احمد روایت کرده است گفته من بعد  
همی باین سند نوشته ام و از طریق دیگر من نیز رسیده است و نیز در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی از شمس در  
دیلمی گفته

اخبرنی شمر دار بن ابی اجازة اخبرنی ابی حدثنی کل بن کین القاضی حدثنی علی بن محمد بن یوسف حدثنی افضل کل بنی  
حدثنی عبد الله بن محمد بن حسین مولی بنی ہاشم بالکوفہ حدثنی علی بن حسین حدثنی احمد بن ابی ہاشم النوفلی حدثنی عبد الله  
بن موسی حدثنی کامل ابو اعلی عن ابی اسحاق السبسی عن ابی داود عن یحیی عن ابی احمد مولی السبسی قال قال رسول  
صلی الله علیہ وآلہ وسلم من اراد ان یطیر الی ادم فی علمه والی موسی فی شدتہ والی عیسی فی زہدہ فلیظن الی ابی القاسم  
فاقبل علی

یعنی هر کس که میخواهد نظر کند با آدم صفتی در دانش و بسوی موسی کلیم در سختی و بسوی عیسی مسیح در زهدش پس باید در دنیا  
مرد که پیش میاید بگذرد پس علی علیه السلام از پیش برآید و نیز از خطب خوارزم در کتاب المناقب گفته

بنی شمس و از این اجازه قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الصحافي اجازة عن الشريف ابى طالب المنفصل بن محمد بن طاهر بن جعفرى باصبهان عن المحافظ ابى بكر احمد بن موسى بن مردويه بن فرک الاصبهاني قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهيم قال حدثنا الحسين بن علي الحسين السلمي قال حدثني سويد بن مسهر بن يحيى بن حجاج السدي قال حدثنا ابى قال حدثنا شريك عن ابى اسحق عن الحارث الاحمر صاحب اية على قال بلغنا ان ابي بنى ۳ كان في صحبة من اصحابه فقال ليكم ادم في علمه ونوحا في فقهه و ابراهيم في حكمته فلم يكن باسرع من ان طلع على فقال ابو بكر يا رسول الله اقترب جلا ثمة من الرسل يخرج لئلا يزل من مويا رسول الله قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا تفرقه يا ابا بكر قال ورسوله اعلم قال ابو الحسن علي بن ابى طالب قال ابو بكر يخرج لك يا ابا الحسن و اين ملك يا ابا الحسن اسنى

يعنى حارث اخبرني قد ارى عليه السلام كفت بارسيه كيه ينه صلى الله عليه وآله و ذورديان جمن از اصحاب رسولا عليهم بود پس فرمود شهاب از نمايم ادم را در دانش و نوح را در قدرت و ابراهيم را در حقيقت شناسيس پس در وقت علي بن ابى طالب طالع كرد يد ابو بكر عرض نمود كه ابي بنمير خدا ايايك مرد را بس كس از پيمان براي كچه قياس كردى زنى حسين و ديار رسول الله كيت آن مرد بنمير فرمود ايا تيشناسى اورا ابي ابا بكر ابو بكر گفت خدا او را سوش و انار فرمود او ابو الحسن علي بن ابى طالب است ابو بكر گفت خي تو را ايا ابا الحسن و كجاست مانند تو

فهد ابو الموديق بن احمد ايد الحق تانيد اودق لشرفه الصدق و سده ذلك تسديد حيث روى هذا الحديث ابي من ثلث طرائق عن خير الخلق عليه وآله الف سلام و تحية با در شارق و عده من المناقب الفاخرة و الفضائل الباهرة التي قال في صدر كتابه في حقاها انها سير من كثر فتك طاعة الكذب و المين و اقم المسكرين في سكرات و حين و ابان ان وجودهم عين السط و اشين و انه ناش من سلف الهوى و الرين

سنى اين ابو الموديق بن احمد خطب خوارزم است كه حق را نماند كرده و توفيق نصرت ياقده و تسديد و تقوي حقايت نموده كه اين حديث شريف تشبيه از سه طريق از اوجه كليات و بهترين مخلوقات روايت فرموده است و آن خبر از حقايت فافره و فضائل باسره امر المؤمنين شمرده كه درباره آنها در فاش كتاب اول تا بخش گفته است كه اينها اندكى از بسيارند پس خطب خوارزم قبل و روايت اين خبر از سه طريق پرده در و عكويان بر رديده است و مسكرين ثبوت و صحت اين حديث با حالت احتضار و سكرات موت گفته و فاش ساخته كه انكار اين خبر عين تجاوز از حد و حق و حصول در و رطه عيب است و اين انكار و جود از استيلا مو ايرسى بر نفس و زك كره كفى بر دل سيبا

و خطب خوارزم از عا دة قهارة و اجده نها و اعلم فضلا و افخم كفا و ارتقات شاميه و اشات بخار و صودر كار و جود فدين ذوى المعاشرة و متمدنين ارباب الماشراسته و اساطين اعيان و مبره عاليشان مثل عماد الدين ابو عبد الله محمد بن محمد الكاشاني و ابو الفتح ناصر بن ابى المكارم عبد اسيد بن علي المطرزي و محمد بن محمود بن الحسن بن تبه الله الحسن بن ابراهيم

ابن البخار و ابو الوليد محمد بن محمود بن محمد الخوارزمي و ابو القضا صلاح الدين خليل بن ابيك القفدي و ابو اوفى عبد القادر بن محمد بن نصر الله بن سالم القرشي و سقى الدين ابو الطيب محمد بن ابى القباس احمد بن علي القفسي الكلي و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين اسيوطى و شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل على ترجيح انصاف و محمود بن سليمان الكفوي و ابراهيم بن عظيمه و مناقب فخرية و فضائل باسره و مدائح فاخرة ستوده اند و جمن از اصحاب اجبار و افاضل عالي تبار از خطب خوارزم در كتب خود نقلها آورده اند مثل محمد بن يوسف الكنجي و محمد بن يوسف بن محمود بن الحسن الزرندى و محمد بن ابراهيم بن علي المعروف بابن الوزير الصنعاني و نور الدين علي بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ المالكي و ابو الحسن علي بن عبد الله التميمي و يحيى و شهاب الدين محمد بن محمد البيهقي المالكي و كمال الدين فخر الدين الجهمي و احمد بن الفضل بن محمد باكثير و عبد الله بن محمد المطرزي و مولوى و ابى اسيد بن حبيب الله الكفوي و مولوى حيدر علي المعاصر اما مع و ثنائى عماد الدين كاتب محمد بن محمد اصبهاني خطب خوارزم پس در كتاب خزينة القصر و جريدة اهل العصر على ما نقل عنه گفته

خطيب خوارزم ابو الموديق بن احمد بن محمد الكلي الخوارزمي من الافاضل الاكابر قهارة و ابا و اهل الاكامل حبا و شبا

و فضل و قهارت و نبالت و مهارت و حداقت و وثوق و اشتها و اعتماد و اعتبار عماد كاتب عالي فخار مستغنى از تبين و اطراست و بعضى از فضائل او بر ناسه و قيات الاعيان ابن خلكان و خبر و دول الاسلام ذهبي و مختصر فى اخبار النبوة ابو الفداء و تمة المختصر ابن الوردي و مرآت البخان با فقى و طبقات شافيه اسنوى و طبقات شافيه سبكي و طبقات شافيه سدى و ايجاد العلوم مولوى صيديق حسن خان مخفى نيت اما مع و ثنائى ابو الفتح ناصر بن عبد اسيد مطرزي حفى خطب خوارزم را پس بر مستبع الاضاح شرح مقامات حريرى تصنيف مطرزي مخفى نيت كه كاهى او را با نام اجل علامه و صف مينمايد و كاهى مولوى الصدر السعيد الشهد صدر القصد و و كاهى بصدر الامة و خطب خطباء خوارزم لقب مينمايد و كاهى مولوى الصدر العلامة و كاهى مولوى الصدر الكبير در حق و اطلاق ميكند و جا بجا استناد و استدلال و احتجاج بروايات افادات او مينمايد در الاضاح گفته

فما يد على زده اى اويس القرني با خبرني به الامام الاجل العلامة ابو الموديق بن احمد الكلي قال اخبرنا شيخ ابو القاسم محمد بن علي القرني المتعدل نا الشريف ابو عبد الله محمد بن علي بن عبد الرحمن العلوي الحسيني انا احمد بن علي بن العطار المقرئ قراهة ثنا علي بن احمد بن عمرو و ثنا محمد بن منصور المقرئ ثنا محمد بن علي بن خلف ثنا حسين الاثرى ثنا محمد بن الحسين بن علي بن اسيد بن عمرو قال كان اويس القرني اذا امسى اخذ حقيقه فقلق بهار اسة و ر عليه و تصدق بفضلهما و نظرا الى قوته فيفزلده و يتصدق بفضله و يقول اللهم من كان امسى عاريا او جانا فليس له عندى نصير



قتل یعنی از جمله اموری که بر زبانه او پس قری و دلاوت میکند خبر است که امام اقل علامه خطب خوارزم من خبر داد وقت شنبه  
 ابو النعمان محمد بن علی مقدس ثوب قبریه زرس از قرای عراق بسند خود از اسید بن عمر روایت کرده گفت او پس  
 قری چون داخل شب میگردد چادری میگرفت و سر و پایش بدان می پوشید و افزونی آنرا تصدق میکرد گفت  
 بخوارزمی خریس می گویند بقدر خوش جدای بود و فرود می آمد و آنرا تصدق میکرد و سگت با خدا ماهر کس که بینه  
 و یکم سینه داخل این شب شده است نزد شمس هیچ ضیق نیست

و نیز در ایضاح گفته و مایه اقل علی کثرت عبادت ما اخباری به مولای ایضاحه الاسناد الی محمد بن منصور  
 عبد الله بن ابی زیاد سبباً از حضرت سیمان بن ابراهیم بن عیسی السکری قال قال اویس القرنی لا عید  
 فی الارض کما تبده الملائکه فی استسکان اذا استقبل اللیل قال یا نفس اللیلة اقیام فی صفت قد تبیه حتی یصبح ثم یقبل  
 اللیلة الثانیة فقول یا نفس اللیلة الکریم فلا یرال الکناحی یصبح ثم یقبل اللیلة الثالثة فقول یا نفس اللیلة التی یوجد فیها  
 یرال ساجد احمی یصبح

یعنی از جمله اموری که بکثرت عبادت و بسیاری پرستش او پس قری و دلاوت میکند خبر است که بم مولای من خطب خوارزم  
 بن خبر داد و همین سند از محمد بن منصور روایت کرده گفت محمد بن ابی زیاد در واسطه از ابراهیم بن عیسی سکری  
 حدیث کرده گفت که او پس گفت حتمالی را در زمین چنان پرستم که در شکان در آسمان پس بیک شب میرسد او پس  
 با خوشن خطاب میکرد و میگفت ای نفس اشب بدم شب قیام است پس بر دو قدم شرفش می بریک صنف بود صبح  
 طلوع مینمود و چون شب دیگر میرسد باز با خوشن خطاب میکرد و میگفت ای نفس اشب بدم شب رکوع است لایزال  
 فاشب سبت را کین معنی بود تا صبح طلوع مینمود و چون شب سوم داخل می شد بم نفس خود میگفت که اشب بدم  
 شب سجود است پس تا میدان صبح می بر حالت سجده می بود

و نیز در ایضاح گفته و ناقول و احد جنای الدنيا قد اخباری مولای الصدر السید الشید صدر الصدر ابو  
 المود موقوف بن احمد المکی اجازة انا شیخ ابو النعمان محمد بن علی النرسی المعدل انا الشریف ابو عبد الله محمد بن علی بن  
 عبد الله العلوی الحسینی انا علی بن الفضل الدبھان انا محمد بن زید الرطاب قال قال ابراهیم بن محمد ثقفی و سمعنا اهل  
 البصرة انهم و ابانید کر عن ابی بریره ان الدبھان مثل علی صورة طائر فالبصرة و مصر جاحان فاذا خروا وقع الامر الخ  
 یعنی در اینکه حریری در صفت بصره گفته است که یکی از دو بال نیا اشارت است بآنچه مولای من صدر رسید شیب خطب  
 خوارزم اجازة در بسند خوش از ابراهیم بن محمد ثقفی خبر داد و گفت که ابراهیم گفته است اهل بصره را شنیدیم که غریبی  
 کردند با آنچه از ابو بریره متقول می افتاد دنیا بصورت مرغی تشبیه شده است پس ملک مصر و خط بصره نیز در دو بال  
 آن مرغ است هر وقت این دو کشور خواب شود و دنیا بآن تشبیه شده چنانکه مرغی پر در بال پرواز تواند

و نیز در ایضاح گفته حدیثاً صدر علامه خطب خوارزم موقوف بن احمد المکی ثم الخوارزمی قال اخباری استید (ص)  
 الامام المرتضی ابو الفضل الحسینی فی کتابه اتی من مدینه الری جراه الله عنی خیر الخبر ما استید ابو الحسن علی بن ابی طالب  
 الحسینی اشیبانی تهرانی علیه اخباری شیخ العالم ابو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عیسی التمار الرازی اخباری شیخ العالم  
 ابو سعید محمد بن احمد بن الحسین الشیبوری اخباری محمد بن علی بن جعفر الادیب تهرانی علیه حدیثی المعافان زکریا ابو البرج  
 عن محمد بن احمد بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی الطغان عن جریر عن یس عن مجاهد عن ابی عبد  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لوان الریاض اقام و لجمعه ما دا و لجم حساب و الا شس کتاب ما صلا  
 فضائل علی بن ابی طالب یعنی صدر علامه خطب خوارزم بسند خود از ابن عباس روایت کرده گفت که ابن عباس  
 گفت رسول خدا فرمود که اگر باغهای جهان جمع شده شود در باسیای و پریان حساب کرد آدمیان نگارنده فضایل  
 علی را شمارند بحد

و نیز در ایضاح گفته

اخباری مولای الصدر عن فخر خوارزم انه قال فی قولهم فی انشی صلی الله علیه و آله و سلم عن قبل قال یوم من قولهم قبل  
 کذا و قال فلان کذا  
 یعنی خطب خوارزم از علامه زکریا بن محمدی اخباری روایت کرده گفت منی اشک رسول صلی الله علیه و آله از قبل و قال منی نمود است  
 که بعضی گویند چنین گفته شده است و با فلان چنان گفت پس لفظ قبل و قال در قول آنحضرت محلی از جمله ضحیه است  
 و نیز در ایضاح گفته

اخباری مولای الصدر القلامه قال قال فخر خوارزم ضرب المامیر مثلاً حسن صوت داود و حلاوة نغمته  
 یعنی مولای من صدر علامه گفت که فخر خوارزم جارا گفته که در فرامیر داود برای نیکنوی آواز و شیرینی آهنگ  
 و خوشی ترانه داود نایهار مثل زده اند  
 و نیز در ایضاح گفته

سمعت مولای الصدر الکبیر العلامه یقول سمعت فخر خوارزم یقول لما کان لیسند و لد فیما رسول الله ارجس ایوان کبری  
 فسطت منه اربع عشرة شرفة و خدمت نار فارس و غاضت بحجرة ساوه  
 یعنی خطب خوارزم را شنیدیم که گفتی فخر خوارزم علامه جارا گفته را شنیدیم که گفتی چون شبی که حضرت رسول صلی  
 در آن ولادت یافت بنده ایوان کبری پادشاه عجم با کنی بلند داود چهارده کسکه از آن در افتاد و آنگاه پارس  
 خاموش گردید و در باجه ساوه بر زمین فرود رفت  
 و نیز در ایضاح گفته

وقوله اصنافه وانی فقی اصحابه تصنیف و بولایتیته ان ابی القلت تمامه لیوم کریمه و سدا و ثنوی و بیوی که کان  
لابی خیره جارفاسق یعنی کثیرا بعد البیت فالتقن ان خرج ذات لیه سکران فاقده العس جسته فمات مع ذلك ابو حنیفه  
نض الیه مسرفا من الغد و کلم فی حقی اطلق من بحس فلما دخل منزله قال لیل اضعاک فاحذ بسیده و تاب بیرکات  
سید و سمعت هذه الحکایة عن مولای القدر فی المناقب ابی خنیفه باسناده الی ابی یوسف بفخا قریب مما ذکرک  
یعنی مصراع اصنافه وانی فقی اصحابه تصنیف است از شرافتیه بن ابی القلت و مصراع دیگر چنین است  
که لیوم کریمه و سدا و ثنوی

یعنی در روز جنگ و استحکام هر قدر از ضایع کردن و بی تیار کردن کند که ابو حنیفه را سیه از اهل فخر و قس بود  
باین شهر بسیار تنگی میکرد اتفاقا یک شب درستی بی هوشی از خانه بسید رفت و شکر دی او را گرفت و بانه بخا  
بر دو نگاه داشت ابو حنیفه چون از او دیدی بشنید علی القلیح نزد او شد و شفاعت لب کشود تا در پیش ساخت بینه  
او را داخل خانه نمود گفت یا ترا ضایع کردیم و بی تیار کردیم اشخص متبینه شد و در دم دست امام عظم گرفت و توبه نمود  
و من اینجاست از مولای خود صدر بزرگوار خطب خوارزم شفا بشنیدم و در ضمن استماع کتاب مناقب ابی خنیفه که  
بسنه خود از قاضی ابویوسف عبارتی نزدیک این عبارت من بروایت نمود

و در این عظیمه و محامه فخره و مناقب جمید و فضائل جزید مطهری تحریر مستقیم و ناظر و قیام الاحیان ابن سلکان و در آن  
ابن حنبل با فی کتاب اعلام الاحیاء کنوی و انما جریسته علی قاری و امجد العلوم مولوی صدیق حسن خان صاحب  
فیت انا ترح و سدا و صفه اطرای عالم جلیل الفخار ابن البخار خطب خوارزم را پس در ذیل خود تاریخ بنده اعلی  
ما تمل عنده تسید اجمیل علی بن طادوس طاب ثراه فی کتاب الیقین گفته

موفق بن احمد المکی کان خلیف خوارزم و کان فقیها فاضلا و یاسا عروا لیتما من تلامذة الرضوی و ابن الرضوی  
و ابن البخار از اساطین کبار و انما جریسته و ابانبار است و مناقب و محامه او سابقا در مجلد اول ذکر است اما جمیل و عظیم  
و کرم و تنجیم ابوالموید محمد بن محمد خوارزمی خطب خوارزم و احتجاج و استدلال و استناد بروایات و افادات او  
در جامع مسانید ابی خنیفه بعد ذکر قول ضرب شافی

اناس عیال ابی حنیفه فی القله گفته و قد نظر هذا المعنی خطب الخطباء شرفا و غرابا ابوالموید المکی الخوارزمی علی ما انشد فی القله  
اکبیر شرف الدین احمد بن موفق المکی الخوارزمی قال انشد فی القدر العلامة خطب خطبا الشرق و الغرب صدر الامامة  
ابوالموید موفق بن احمد المکی الخوارزمی نفسه فی عدة آیات لم یدع بها ابی حنیفه انما هذه الدنیا جمیعا بلاریب عیال  
ابی حنیفه یعنی این مضمون را خطب خوارزم منظم شنیده است چنانکه بط بزرگوارش احمد بن مؤید بن موفق برای من  
انشاد کرد و گفت صدر علامه خطب خطبا شرق و غرب ابوالموید موفق بن احمد بن مؤید بن موفق انشاد کرد و گفت

ابو حنیفه از تیاج طبع خویش انشاد فرمود که انما هذه الدنیا یعنی شیوایان این جهان بگی بدون هیچ شک عیال ابو حنیفه  
و خوشه چین خرمن افادات و ریزه خوار خان افاضات او میشنیدند  
و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته

انشد فی القدر اکبیر شرف الدین احمد بن مؤید بن موفق المکی الخوارزمی قال انشد فی جدی البید العلامة خطب  
خطبا الشرق و الغرب ابوالموید موفق بن احمد المکی الخوارزمی رحمه الله نفسه ایاجلی نمان ان حصالا تحصی و لا  
تحصی فضائل نمان جلال کتب الفقه طالع تجده بها و قاتق نمان شقائق نمان سبی سپه زاده خطب خوارزم  
نیای بزرگوارم خطب خطبا عالم این و شتر از آن خویش در مدح امام عظیم شمار بخناید اینک کتابهای بزرگ  
فن فقه را مطالعه میکنم تا در آنها بیسی که در میان تحقیقات قوم و قاتق نمان مثل شقائق نمان است  
و نیز ابوالموید در جامع مسانید گفته

انشد فی القدر اکبیر شرف الدین احمد بن مؤید المکی الخوارزمی قال انشد فی القدر العلامة صدر الامامة ابوالموید  
الموفق بن احمد المکی نفسه

رسول الله قال سراج دینی و اسمی الهداة ابو حنیفه  
قصا بعد الصحابة فی القنادی و احمد فی شریفة خلیفه  
سدی و بیاج قشیاة اجتهاد و محمده من الرمن خلیفه

یعنی صدر کبر احمد بن مؤید زاده خطب خوارزم از سان جدش خطب خوارزم این شهرهای او شنیده بود و برای  
من انشاد نمود که رسول الله الخ

یعنی خیمه جد گفت چراغ دین من و امت را بسنای من و خلیفه است آن قصبه غیر پس از اصحاب در فنادی شریفة  
رسول الله شد دیبای قنوی وی را تا را اجتهاد و کوشش است و بود خوف و خداترسی  
و نیز خوارزمی گفته

انشد فی القدر اکبیر شرف الدین احمد بن مؤید قال انشد فی القدر العلامة صدر الامامة ابوالموید الموفق بن احمد المکی  
الخوارزمی نفسه

ظلمت النمان خیر المذاهب کذا انظر الوضاح خیر الکواکب  
تقفة فی خیر القسرون مع اتقی فمذنبه لاشک خیر المذاهب

یعنی خیمه سید خطب خوارزم از منظومات نیای جلیش این شهر را خود از وی شنیده بود و برای من انشاد نمود  
که خدا مذاهب الخ یعنی مذاهب امام نمان ابو حنیفه بهترین مذاهب است چنانکه ماه روشن بهترین ستاره است ابو حنیفه

برای من انشاد فرمود  
که ابی حنیفه را از خود بینی  
ای دو کور نمان بزرگوار  
شما شمار ای ابو حنیفه  
امام عظیم حج

(۱۰) در بهترین قسم آن که قرن نبوت است با تقوی تقه نموده و علم شریع آموخته پس مذاهب و بهترین مذاهب از بود  
بود و نیز در جامع مسانید گفته

وقد ذکر خطیب خطبا، خوارزم صدر الامه ابوالموید موفق بن احمد المکی فی مناقب ابی حنیفه رضی الله عنه سبعا و ثمانا  
رجلا من مشایخ المسلمین فی الافاق و اقطار الارضین ممن رووا عنه رضی الله عنه

یعنی خطب خوارزم در کتاب مناقب امام عظیم بنفصه و کسی که از شیوخ اسلام و ائمه مسلمین را شمار داده است  
که جمله از امام عظیم مذکور اخذ روایت و قناعت کرده اند و نیز ابوالموید در جامع مسانید گفته

و اما النوع السادس من مناقب ابی حنیفه و فضائله التي تفرد بها التلمذ عند اربعة الاف من شیوخ ائمة  
التابعین و من بعده ای ابی حنیفه فالدلیل علیه ما اجتمعت من ثقات المشایخ عن الصدر العظامه خطب خطبا  
خوارزم صدر الائمه ابی الموید موفق بن احمد المکی عن ابی حنیف بن عمر بن الامام ابی الحسن علی الرضی عن والده رحمه الله  
ان قال وقت منازعه من اصحاب الامام العظیم ابی حنیفه و اصحاب الامام العظیم الشافعی فضل کل طائفة  
صاحبها یعنی و اما نوع ششم از مناقب فضائلی که ابوحنیفه بدانها از دیگر ائمه مذاهب متفرد و ممتاز است آنکه وی  
در خدمت چهار بنابر از مشایخ تابعین اصحاب تلمذ کرده و صحبت آنهمه بزرگان اسلام در یافته و در سایرین از ائمه  
مذاهب این چنین منتقب بزرگ پیدائی شود و دلیل این دعوی ما به الاستیاضه خبری است که جماعتی از ثقات روایت  
از خطب خوارزم نقل نموده اند که گفت ابوحنیفه عمر زخمی از پدرش امام ابو الحسن علی رضی روایت کرده است  
که گفت در میان اصحاب ابوحنیفه و اصحاب شافعی نزاع افتاد که آیا ازین دو امام کدام در فضیلت فروتر است پس  
هر طرف پیروی خود را شرف داد و فضل بخشید و دعوی بر جان و تقدم نمود تا آخر دلیل

و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته

التی نوع اسابع من مناقب ابی حنیفه التي تفرد بها انه اتفقوا به من الاصحاب ما لم يتفق لاحد من بعده و له  
علیه ما ذكره صدر الامه ابوالموید موفق بن احمد المکی قال خبر فی الامام العظامه ركن الاسلام ابو الفضل عبدالرحمن  
بن ابيرويه قال اما قاضي القضاة ابو بكر عقیق بن داود الیمانی فی ترجیح مذاهب ابی حنیفه رضی الله عنه علی سایر ائمه  
فی كلام طويل یصح یصح الی ان قال هو امام الامم سراج الامة فتم الذم السابق الی تدوین علم التشریح ثم ایدیه  
تعالی بالتوفیق و الصمیمه فجمع له من الاصحاب الائمة عصمة من تعالی لهنه الامة ما لم یجمع فی عصر من العصور فی الاقطار  
والاقطار

یعنی نوع هفتم از فضایل ابوحنیفه و مزایای مختصه او آنست که از اصحاب پیروان مذاهب آنچه برای امام عظیم است  
افتاده برای بقیه امام ائمه مذاهب نیفتاده و دلیل این خاصه و بیستدین دعوی خبریست که خطب خوارزم از رکن اسلام

ابن میرویه از قاضی القضاة ابو بکر عقیق بن داود بنی نقل نموده و گفته است آن را شور یکا در مقام ترجیح مذاهب ابو  
بر سایر مذاهب خطابه دراز و نرسیده و در آخر جمله مذکور که ابوحنیفه پیروی میوایان و چراغ ائمه نیز آخر زمان است  
بخشش و دشمن او در حق است مرموز بزرگ و در فرامی آوردن و تدوین و جرح کردن علم شریعت بر وجه پیش و از همه  
میش است پس خدای تعالی او را توفیق و عصمت یاری کرد و برای او تلامیذ و اصحاب و تلمذ فرامی آورد و در پیش  
عصر از اعصار در بچیک از دیار و اقطار انقدر جرح مکرر دیده است تا آنکه او تعالی و تقدس بوجود ایشان این است  
موجود را محفوظ داشته و از انقراض و زوال مصون فرموده باشد

و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته

الباب الاول فی ذکر شی من فضائله التي تفرد بها اجماعا فقوله بان الله التوفیق مناقبه و فضائله كاصحی لا تقدر ولا  
تحصى ولا یكمن ان تتقصى لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولم یثرك اجماعا من بعده فیما یمكن احصاؤها و  
فی انواع عشرة الاول فی الاخبار و الآثار المروریة فی مدحه و دون من بعده الثانی فی انه ولد فی زمان الصحابة و  
الذی شهد مع رسول الله صلی الله علیه و سلم دون من بعده

یعنی باب نخستین از ابواب کتاب جامع مسانید در ذکر شی از فضیلتها میوایان ابوحنیفه که متفرد است به ابر بودن آنها  
با جماع علماء عظام پس توفیق ایزد تعالی میگوید که منقبها و فضیلتها می امام عظیم مثل یکدیگر بیان است که در  
شماره پایان نیز سه دلی مناقب مزایای خاصه او را که اجماعا در سایرین نبوده میستوان در ده نوع شمار داد یکی  
در احادیث و اخباری که در حق او مروی و ماثر است و دوم در اینکه امام عظیم در عهد صحابه کرام و ماثر مبارک در رسول  
خدا و آن موجود بوده است مولود گردیده دون سایر ائمه مذاهب الخ

و در بیان نوع اول گفته

اما الاول فخره انی الصدور الكبر شرف الدین احمد بن مؤید بن موفق بن احمد المکی الی ان قال الخوارزمی بعد نقل حده  
اخبار موضوعه و روایات مضمونه و قد انبأ فی القدر الكبر شرف الدین احمد بن مؤید بن موفق بن احمد المکی الخوارزمی  
عن جده صدر الائمه ابی الموید الموقن بن احمد المکی عن عبد الحمید بن احمد البراقعی عن الامام محمد بن اسحاق الترمذی  
الخوارزمی عن ابی الفتح محمد بن الحسن الناصحی عن الزاهد ابی محمد الحسن بن علی بن محمد بن اسمعیل بن عبد الحمید بن محمد الخوارزمی  
عن ابيه عن ابی القاسم یونس بن الطاهر البصری عن ابی نصر احمد بن الحسن الادیب عن ابی سعید احمد بن محمد بن  
عن محمد بن یزید عن سعید بن شمس عن حماد بن رطل عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنه تبارک و تعالی و قد سئل قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعدی رجل یرف ابی حنیفه یعنی علی بن ابی حمیة و اما اخبار و احادیث در مدح امام عظیم  
پس خید سید خطب خوارزم روایت آورده و من جمله بزرگوارش که بنده خویش از زبان عمر روایت کرده حدیث آورد

وگفت که این عسکر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود پس از من مردی ظاهر می شود و باو حسینه مشهور میگردد  
این روایتی است که در دستمای او زنده مینماید

و بعد این روایت مجمله معتقد روایات عدیده مختلفه به سند اخطب در مع ابی حنیفه نقل کرده و نیز گفته  
اخبرنی سید الوفاذ اسمیل بن محمد بن یحیی خوارزمی اجازه قال اخبرنی القدر العلام صدر الامه ابو المودیه موفی بن  
احمد الکللی قال اخبرنی الامام ابو الحسن بن علی بن ابی طالب ابو اسحق ابراهیم بن اسمیل الزاهد القصار الحج  
از این عبارات عدیده ظاهر است که ابو المودیه خوارزمی با فادات روایات موفی بن احمد که اخطب خوارزمی است بر  
اثبات فضل ابو حسینه احتجاج و استدلال مینماید و جای مجامع و مشاهد و وصف اخطب بمراتب جلیله و مناقب جمیده و برتری  
و ابو المودیه محمد بن محمود باوصاف عظیمه و مناقب فخریه محمود است و محمد بن سنیه و مناقب بهیله و مناقب و  
او در کتب امام اعلام مسرود و نقل از ابو المودیه و استناد با فادات او جای در کتب کاتب رسیده موجود محمود بن سلیمان  
کنوی در کتاب اعلام الاخیار گفته

ایشان الامام ابو المودیه محمد بن محمود بن محمد بن الحسن الخوارزمی الخطیب موله سنه ثلاث و ستادمه و تقه عنی نشی انظر  
الاستیاد بمحمد المدو الالدین طاهر بن محمد انحصی سبع خوارزم و قدم بغداد و سمع بها و حدثت بدمشق و ولی قضاء خوارزم  
و خطابتها بعد اخذ استار لها ثم ترکها و قدم بغداد و جازها ثم حج و جاور و رجع علی طریق دیار مصر و قدم دمشق  
ثم عاد الی بغداد و درس بها الی ان مات سنه خمس و عین و ستادمه

یعنی ابو المودیه خوارزمی خطیب که اخطب خوارزم صاحب این ترجمه با القاب عالیست و او است و بواسطه خیدش روایات  
و اخبار و شمار از وی نقل نموده در سال شصت و سه ولادت یافت نزد شیخ نجم الدین طاهر بن محمد حنفی قدس سره  
و بخوارزم حدیث استماع کرد و از آنجا بگذرد آمد و اخذ حدیث نمود و در دمشق روایت و حدیث کرد و پس از استیلاء  
تاقه خوارزم منصب قضاء و خطابت اخطب را مباح شد آنگاه آمد و شغل شریف آنرا گرفت و بنیابت حج بیت الله  
بغداد سلام آمد و بگذرفت و جاور بیت الله خستیار نمود و پس از راه قطره مصری مراجعت بجنت و بشهر دمشق آمد و بنید  
باز گردید و در ریس آغاز کرد تا در سال شصت و پنجاه و پنج درگذشت  
و بعد القادر بن محمد در جو اسیر مضیه گفته

محمد بن محمود بن حسن الامام ابو المودیه الخوارزمی الخطیب موله سنه ثلاث و ستین و خمسار تقه علی الامام طاهر بن  
محمد انحصی سبع خوارزم و قدم بغداد و سمع بها و حدثت بدمشق و ولی قضاء خوارزم و خطابتها بعد اخذ التا مار لها ثم  
ترکها و قدم بغداد و جازها ثم حج و جاور و رجع علی طریق دیار مصر و قدم دمشق ثم عاد الی بغداد و درس بها و مات  
بها سنه خمس و عین و ستادمه

ترجمه عبارت جوهر مضیه عبدالقادر بن محمد همان ترجمه عبارت کتاب اعلام الاخیار است از محمود کنوی الا که عبدالقادر  
سال ولادت ابو المودیه را سال پانصد و نود و سه نوشته است و کنوی شصت و سه پیش از عمر ابو المودیه خوارزمی  
با عقاید کنوی پنجاه و دو سال خواهد بود و با عقاید صاحب جوهر شصت و دو سال چه در سال وفاتش که پیش از قتل  
عام دار السلام است یکسال اختلافی ندارند و مصطفی بن عبد الله بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته  
مسند الامام الاعظم ابی حنیفه نعمان بن ثابت الکلونی المتوفی سنه خمسین و مانه رواه حسن بن زیاد التلوذی و رب  
المسند الشیخ قاسم بن قطلوبغا انحنی بروایه الحارثی علی ابواب القه و له علیه الامالی فی مجله و مختصر المسند المسمی  
بالمعه جمال الدین محمود بن احمد القونوی الدمشقی المتوفی سنه سبعین و سبعمائده شم شره و سماه استند و جمع زوانده  
ابو المودیه محمد بن محمود الخوارزمی المتوفی سنه خمس و ستین و ستادمه اوله احمد بن محمد بن عبد الله بن سنان بن بطول من اصنی  
شراعی اشراعی الحج

یعنی کتاب مسند ابی حنیفه را که خود در یکصد پنجاه وفات یافته است حسن بن زیاد لولوی روایت کرده و شیخ قائم  
بن قطلوبغا را روایت حارثی بر ابواب قد مرتب ساخته و امالی در دو مجلد بر آن پرداخته است و جمال الدین محمود بن  
احمد قونوی که در مختصده و عقاید در گذشته مسند کور را مختصر کرده و نامش القندی مختصر مسند گفته و هم شری  
بآن بر نگاشته بنام المستدق شرح مسند زوانده مسند امام اعظم را ابو المودیه خوارزمی که در شصت و شصت  
پنج وفات یافته فراهم ساخته عبارت اول جامع زوانده مسند ابو حنیفه که قاضی ابو المودیه خوارزمی پرداخته این است  
که احمد بن محمد بن سنان الحج

و نیز در کشف الظنون بعد از مختصر اسمیل بن عیسی او غانی جامع مساند خوارزمی را گفته  
و اختصاره ایضا الامام ابو البقاء احمد بن ابی انصیا محمد القرشی العدوی المکی المتوفی سنه اوله و محمد بن عبد الله بن العالین  
الحج فند مختصر مسند الامام الاعظم الذی جمعه الامام الاعظم الذی جمعه الامام ابو المودیه الخوارزمی حذف الایضا  
منه و ما کان مکرراً عنه و سنه المستدق مختصر مسند

یعنی جامع مساند ابو المودیه خوارزمی را احمد بن ابی انصیا نیز مثل اسمیل بن عیسی او غانی مختصر ساخته است و در اول  
اختصارش ابو المودیه را ذکر کرده گفته است که این کتاب مختصر مسند امام اعظم است که امام ابو المودیه آن مسند را فراهم  
ساخته و من اسانید آن را با کبریات روایات برانده و نام این مختصر را مستدق مختصر المسند نهادم  
و تاج الدین دقان در کفایه المطلق گفته

کتاب جمع المسانید للامام الاعظم ابی حنیفه نعمان بن ثابت الکلونی رضی الله تعالی عنه تألیف القلاء الخطیب قاضی  
القضاء ابی المودیه محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی رحمه الله تعالی بر رویه عن الفقهاء المحققین الحج

یعنی کتاب جمع المسانید تألیف علامه خطیب قاضی القضاة ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی است که مسند است ابو  
از فقهاء اصحاب و تابعین مذہب اورایت کرده و در ای کتاب مجموع و بدون داشته است  
امام و ثانی عبد القادر بن محمد حنفی خطیب خوارزم را پس در کتاب جو ابر مضیفة فی طبقات اخصیة که ذکر آن در  
کشف الظنون باین شرح نموده

طبقات اخصیة اول من صنف فیہ شیخ عبد القادر بن محمد القرشی المتوفی سنہ خمس و سبعین و سبعمائة صاحب الجواز  
المضیفة فی طبقات اخصیة کا قال فی خطبہ و لم ار احدا جمع طبقات اصحابنا و ہم اعم لا یحسون فجمعها باء ادر شیخ قطب  
الذین عبد الکریم الجلی و ابی العلاء البخاری و ابی الحسن علی المارذینی فصار شیاناً کثیراً من التراجیم و الفوائد النفیة  
یعنی اول کسیکه علی خفیه را که در هر طبقه و سوره و در ترجمه نوشته و شروع احوال در قلم آورده شیخ عبد القادر  
صاحب جو ابر مضیفة است در طبقات خفیه که در سال مقصد و هفتاد و پنج هجری وفات یافته و در خطبه ای کتاب گفته  
است که من از علمای تاریخ و غیره هم کسی را ندیدم که اصحاب ما خفیانرا جمع کرده و تراجم بر نگاشته باشد با آنکه ایشان  
جمعی بسیار و بیرون حد شمارند پس کتاب جو ابر مضیفة را بعد و معاودت شیخ قطب الذین عبد الکریم جلی و شیخ ابوالکلام  
بخاری و شیخ ابوالحسن بسکی و شیخ ابوالحسن مارذینی جمع کرده است و محصل تبیح و استقرا و جمع و تلخیص ایشان  
شینی بسیار از شرح احوال و تراجم رجال و فوائد قضیه و مسائل علمیه شده میفرماید

الموفق بن احمد بن محمد بن الکی خطیب خوارزم استاد ناصر بن عبد السید صاحب المغرب ابو المؤید مولده فی حدود  
سنه اربع و ثمانین و اربعمائه ذکره القفلی فی اخبار النخاعة اویب فاضل له معرفه فی الفقه و الادب و روی مصنفات  
محمد بن الحسن بن محمد بن احمد النصف و مات رحمه الله تعالی سنه ثمان و ستین و ثمانمائه و اخذ علم العربیة عن  
الرفخمری

یعنی خطیب خوارزم استاد ناصر بن عبد الله مطرزی صاحب کتاب مغرب کنیتش ابو المؤید است در حد و در سال  
چهار صد و هشتاد و چهار ولادت یافته و فاضل خطبی اورا در کتاب تاریخ النخاعة نام برده و مذکور داشته وی مروی  
اویب و فاضل بود و در فقه و فقهون اذیته معرفی داشت مصنفات محمد بن حسن شیبانی صاحب امام عظیم را از عمری  
روایت کرده و در سال با نصد و هشت و هشت در گذشت او علم عربیت را از جابر الله زعمری فرا گرفت

و عبد القادر صاحب فضل را بر ویل با بر و از جلال با بر و حاوی معانی مناخر است محمود بن سلیمان کوفی در کتاب  
اعلام الاخبار گفته

المولی الفاضل و الخیر الکامل عبد القادر بن محمد بن نصر الله بن سالم ابی الوفا القرشی کان عالماً فاضلاً جامعاً  
للعلم له مجموعات و تصانیف و تواریخ و محاضرات و تالیف و له سنه ست و سبعین و ثمانمائه و اخذ العلوم عن محمد

کثیر و منهم علاء الدین الزکری و والده قاضی القضاة شمس الدین و فخر الدین عثمان المارذینی الزکری و المدینه الدین  
الزکری و بینه الله الزکری و غیر ذلک و سمع و حدث و افقی و درس و صنف کتاب الغایة فی تحریر احادیث الهدایة  
و الطرق و الوسائل فی تخریج احادیث خلاصه الدلائل و بیسیة ایضا المجموع و شرح معانی الاثار للعقاد و کتاب  
الدر المنصفه فی الرد علی ابی شیبیه عن الامام ابی حنیفة و کتاب تریب تہذیب الاسماء و اللغات و کتاب شیان  
فی فضایل الثمان و کتاب جو ابر مضیفة فی طبقات اخصیة و مختصر فی علوم الحدیث و مسائل مجموع فی الفقه و قطعون  
شرح الخلاصه فی مجلدین و تغیر آیات و فوائد و سمع منه و اخذ المولی الفاضل قاسم قطلوبغا صاحب تخفیف التراجیم  
مات سنه خمس و سبعین و سبعمائة رحمه الله تعالی

یعنی مولی عبد القادر قدسی که خطیب خوارزم در جو ابر مضیفة مدح کرده و ترجمه نموده است و اشوری فضیلت کثر  
دارای علوم و فنون بود و اورا تصانیف و تواریخ و مجامیع و مؤلفات و ولادت او در سال شصت و هفتاد  
شش روی نمود و از جاعتی بسیار اخذ علوم کرد از ایشان است مولی علاء الدین زکریان و غیره الفاضل زکریان  
و دانشمند زمانه از محدثین علم حدیث شیند و خود روایت و حدیث کرد و قوی داد و تدریس نمود و تصانیف پر داشت  
از آنچه است کتاب الغایة و غیره مولی قاسم بن قطلوبغا صاحب کتاب تخفیف التراجیم از وی استماع حدیث کرده و اخذ  
وفات شیخ عبد القادر صاحب طبقات اخصیة در سال مقصد و هفتاد و پنج هجری بسن نوروز و اتفاق افتاد  
و عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در حسن المحاضرہ فی اخبار مصر و القاهرہ گفته

عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سلام محیی الدین ابو محمد بن ابی الوفا القرشی درس و افقی و صنف شرح معانی  
الآثار و طبقات اخصیة و شرح الخلاصه و تخریج احادیث الهدایة و غیر ذلک و له سنه ست و سبعین و ثمانمائه و مات  
فی ربیع الاول سنه خمس و سبعین و سبعمائة

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در تحائف النبلاء گفته عبد القادر بن محمد بن نصر الله بن سلام محیی الدین ابو محمد بن  
ابی الوفا القرشی درس گفت و قوی داد و تصنیف کرد و شرح معانی الاثار و شرح خلاصه نوشت طبقات اخصیة  
تخریج احادیث الهدایة و غیر ذلک از تالیفات است مات فی سنه خمس و سبعین و سبعمائة  
و علامه قفلی که عبد القادر افاده کرده که او خطیب را در اخبار النخاعات ذکر نموده خبر عظیم القدر و جید حیل الفخر و عالم  
جم افضل و فاضل کثیر انش است سیوطی در حسن المحاضرہ گفته

القفلی وزیر جمال الدین علی بن یوسف ابن ابراهیم شیبانی وزیر حلب صاحب تاریخ النخاعة و تاریخ الیمین و تاریخ  
و تاریخ نبوی بود و تاریخ نبوی سلجوق و له بفقاً سنه ثمان و ستین و ثمانمائه و مات بحلب سنه ست و اربعین و ثمانمائه  
یعنی قفلی که خطیب خوارزم را در کتاب تاریخ النخاعة ذکر کرده است وزیر ملک حلب و صاحب چند تالیف در علم تاریخ

بود و لا تش در سال با صد و شصت و هشت هجری بقیه افتاده و در شصت و چهل و شش مجلد در گذشته و در سبب  
در بقیه الوعاء گفته

علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبد الواحد بن موسی بن احمد بن محمد بن اسحق بن محمد بن سید بن الحارث ابو الحسن  
القضلی عرف بالقاضی الماکرم صاحب تاریخ النجاة قال یاقوت ولد فی ربيع سنة ثمان و ستین و خمسمائة بقیه و کان  
جم الفضل کثیر النسل عظیم القدر اذ انعم فی ین الفنون کالتی و اللغه و القراءه و الفقه و الحدیث و الاصول و المنطق و الایمان  
و النجوم و الهندسه و التاریخ و الجبر و التعمیر قام به حسن قیام کان سحر الکف خلق الوجه صنف الاصلاح  
للخلق الواقع فی الصحیح للجوهری الضاد و الفنا تاریخ النجاة تاریخ مصر الخلی فی استیجاب و جوه کلا

یعنی قسطنطینی که او را قاضی الماکرم گفتندی صاحب تاریخ نجات است یاقوت حموی گفته که وزیر قسطنطینی در ربيع سال پنجاه  
و شصت و هشت در خطا متولد شد و او دانشوری بود با فضیلت و نبالت بسیار و غلظت و جلال مقدر و عقیده  
فنی از فسون مثل نجوم و لغت و قرأت و فقه و حدیث و اصول و منطق و ریاضیات و نجوم و هندسه و تاریخ و در حال  
سخن میکرد و بوجه حسن با او مطلب و تقریر بسند قیام می نمود و او با وجود این فضایل از فضیلت خود و حسن اخلاق  
برمند بود از جو تصنیفاتش یکی کتاب الاصلاح للخلق الواقع فی الصحیح است و دیگر رساله الضاد و لفظ  
و دیگر تاریخ نجات و دیگر تاریخ مصر و دیگر مجموع موسوم بالخلق فی استیجاب و جوه کلا  
اما مع و شای حافظ تقی الدین ابو القلیب محمد بن احمد الفاسی خطب خوارزم را پس در کتاب القدر الثمین فی تاریخ  
بدانته الامین گفته

الموفق بن احمد بن محمد المکی ابو المود العلامه خطیب خوارزم کان او با فضیلتاً منوطاً خطب خوارزم در سه او انشا  
الخطب و اقران الناس و تخرج به جامعه و توفی خوارزم فی صفر سنة ثمان و ستین و خمسمائة ذکره بکذا اللبیب فی تاریخ  
الاسلام و ذکره شیخ محیی الدین عبد القادر الخفنی فی طبقات الخفیه و قال ذکره القسطنطینی فی اخبار النجاة اویب  
فاضل و معروف بالفقه و الادب و روی مصنفات محمد بن الحسن بن عسکری بن محمد بن احمد النسفی انتی نقل عن نسف بن  
العرب و قتی الی العبد المید طیف الرب المجد بعد الفحص المید و القلیب الشدید

یعنی موفق بن احمد خطیب خوارزم منصب خطیب خوارزم داشت و او مردی دیرینه با فصاحت و دیندار بود روزگاری  
در ملک خوارزم بخطابت پرداخت و خطبها نشان کرد و مردم را در علم قرأت درس می داد و گوی از شکر او  
و ملازمت محل افتاد و افاضت او فراراه افتاد و آن دانشور خرد در ماه صفر سال پانصد و شصت و هشت این  
سپنجی برای درگذشت علامه ذبیبی ترجمه او را در تاریخ الاسلام بخین که کتیم مذکور داشته و شیخ محیی الدین عبد القادر  
حقنی صاحب جوهر مضیة نیز خطب خوارزم را در میان علمای مذہب اہل حنفیہ ذکر کرده است و گفته که فاضل بخیر رجال

الدین قسطنطینی وزیر تیر اور در تاریخ الفیاء ترجمه نمود و او را یاقوت و فضل و معرفت تعابیر و عریق سستوده و مصنفات  
احسن شیبانی تمیذ مخصوص امام عظیم را بواسطه عمر بن محمد تقی روایت فرموده این کلام حافظ تقی الدین ابو القلیب بود  
در کتاب القدر الثمین که از روی نسف بن احمد بن محمد بن اسحق بن محمد بن سید بن الحارث ابو الحسن  
بدست بنده اسید و اربطی پروردگار آمد

و فضل و جلال و حدیث و نبالت و تجرد و اتقان و برزعت و علوشان و مهارت علامه فاسی بالاتر از آنست که محتاج کشف  
قانع باشد شمس الدین محمد بن عبد الرحمن بخاری در ضوابط لابل القدر النجاة که نسخ آن که درین است بقیه  
نزد این خاکسار حاضر است گفته

محمد بن احمد بن علی بن ابی عبد الله بن محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن علی بن عبد الرحمن بن سعید بن  
عبد الملک التقی ابو عبد الله ابو القلیب و بهما اشتهد ابن الشهاب ابی العباس بن ابی الحسن نخعی الفاسی المکی الملقب  
شیخ الحرم و الماضی ابو ویرف بالتقی الفاسی لد فی ربيع الاول سنة خمس و سبعین و سبعمائة بکذا و شایبها و باله  
تولد الیها مع انه فی سنة ثمان و ثمانین و قالی ان قال و عنی بکلم الحدیث اتم شایب و کتب الکثیر و افاد و اتبع النسخ  
و اخذ و اعنه و در رس و اتقی و حدیث با بحرین و القاهرة و دمشق و بلاد الیمین بکثیر من مروایة و مؤلفاته مع منه الاله  
و فی الاحیاء بکذا جماعه ممن اخذ عنه قال شیخنا فی مجمع حدیثی من لفظه با حدیث و اجاز لا و لادی لم یخلف بالجماعه  
و قرص له شیخنا غیر التیض و کان موثقاً بکلمه شیخنا و تقدمه علی سائر الجماعه حتی شیخنا العراقي کما ثبت بکلم  
فی الجواهر و خرج له بالجل بن موسی بمجمعات قبل ان کان و کان فاید طولی فی الحدیث و التاریخ و التیسر و اتبع الخلفاء  
باخبار بلده فاجسی معالمها و اوضح مجامعها و جدد ما زاد ترجم اعیانها فکتب بها تاریخها خلافاً لسماء شفاء العزائم

باخبار البلد الحکیم فی مجلدین جمع فیه ما ذکره الازرقی و زاد علیه ما تجد و بعده بل و ما قبله و اختصره مراراً و عمل  
القدر الثمین فی تاریخ البلد الامین فی اربع مجلدات ترجم فیه جماعه من حکام کلمه و ولائها و قضایاها و خطبایا و اشعارها  
و موایدها و جماعه من العلماء و الرواه من اهلها و کذا من سکنا سنین او مات بها و جماعه لهم ماثر فیها او فی ما حنیف لدره  
علی العجم ثم اختصره و کذا ذیل علی سیر النبلاء و علی التعمیر لابن نقطه و کتابانی الاخریات تود غالبه و فی الاذکار و اللغات  
و فی المناکک علی مذہب الشافعی و مالک و اختصر حیره الخیوان للذمیری و شرح الاربعین للمتنبات و الفهرست  
کلاهما لفقده و کذا اخرج جماعه من شیوخه الخ

میکوبه تقی الدین فاسی که خطب خوارزم صاحب این شرح احوال را در کتاب عهد شمس بر وجه مزبور مذکور ساخته اینها  
قرن نیم هجری است و لا تش در مقصد و هفتاد و پنج شهر که روی نمود و در کتب و مدینه نشو و نما کرد و در سال مقصد و ششاد  
سه با مادرش بدینا که وزمانی آنجا مانده تا آنجا که گفته است تقی الدین بعد حدیث غایب حیره تا مانه منقول داشت و



اخطب خوارزم

قادی قاضی خانی است که از مشایخ علمای مذہب با حنفیان میباشد و الدین موفقات از ترقی را روایت میکند  
 عبدالدین عبدالفریز از پدرش ابن محمد بزرگوار استادش قاضی القضاة سید تقی الدین علامه فاسی الاصل  
 کی ابوالمؤثر حرم معتزم صاحب عقدین که اخطب خوارزم را در کتاب مطالب بوجه فرورد مذکور ساخته است  
 و تاج الدین دمان کی ضمنی در کفایه المطلاع گفته  
 تواریخ که المشرفه قاضی القضاة الحافظ تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسینی الفاسی المکی المالکی منہاشا اہرام  
 بانبار البلد الاحرام و مختصرہ استبد و التقدماتین فی تاریخ البلد الامین و مختصرہ التلثہ و غیرہ اخبار بہا عن شیخ احمد علی  
 میگوید قاضی القضاة الحافظ تقی الدین شریف فاسی کی منزل مالکی مذہب چند تاریخ برای که مشرفه پر ختم  
 است از جمله شعائر الغرام میباشد و آن را بہت بار خود اختصار کرده و دیگر عقدین میباشد و آن را بہ دورہ  
 مختصر ساخته و غیر این دو از وہ تاریخ کہ از موفقات علامہ شریف فاسی محمد حسن عجمی بواسطہ شیخ احمد علی سید  
 خویش روایت کرد و خبر داد و نقل نمود

و تاج و ثنا و وصف اطرای سید شہاب الدین احمد اخطب خوارزم را پس در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح فضائل  
 گفته

و لم یزل اصحاب العلم و العرفان لا یخرجون عن ظل مولانا فی القرون و الامصار و ارباب الحق و الایقان بوجہ  
 بفضل مصافحاتہ فی البلدان و الامصار و بجزون تجنیصہ بالمداج و المناقب شراد نقلا و شیرون الی مالہ من المدائح  
 و المراتب ارغاما لاناف و منما کالامام العام و العالم التمام و المجران فاضل الرکی الحافظ الخلیف و الناقد الخبیب  
 ضیاء الدین موقر بن احمد المکی فآثارہ درج فی سلک ما درجہ بنظام نظم و اندج فی فلک نا صحیہ بصمام غرہ جہت قال  
 فیہ و شر اللہ من فیہ اللہ الابد و سیدہ و قاتہ

کا نظریوم صیالہ و الناب جاد اللہ ازمن التملہ و سیدہ  
 بدم الکاتایخ فی التکاب لاسیف الازد و الفعار و لاتی

الاعلیٰ ما زعم الاخراب

میفرماید اصحاب دانش و شناسائی در زمانہای گذشتہ بموجبت از سایہ مولانا دوستی حضرت سید الاوصیاء  
 امیر المؤمنین سلام اللہ علیہ خویش را دور نمیداشته اند و ارباب حقایت اہل تعین پوستہ بنزد فی اخلاصندی و  
 کاشش اجمار میکرده اند و علی التزوہس آن بزرگوار را بمدائح و مناقب شراد نظم تجنیص میداده اند و محض ارغام مذہب  
 سنگین و ہضم نفس ناصین مجاد و مراتب او را ظاہر و شہری ساخته اند از جمیع جماعت است کہ توفیق شہر سابق و  
 فضائل امیر المؤمنین را یافته و در جہت حق پرستی و دانشمندی خود را آشکار نموده حافظ خلیفہ ناقد نجیب موقر بن احمد

اخطب خوارزم

کی است کہ خود را در سلک محبت کثران و نقت میرایان آنحضرت قلم داشته و شہرہ در ستایش و شرفضائل ما ثورہ او  
 ساخته و در جہد قصیدہ سازان بدیدہ پر و از انش کہ در ضعیفہ نجات نشہ اند مجن غیبت و صفاء طویت داخل کردیدہ است  
 کہ گفته و لاتی اردمان ریختہ اسد اللالایح یعنی امیر المؤمنین علی شہیر خدا و شہیر وزیر اش در روز جنگ احد  
 و سکنارہ عمہ بر فرانس نیزہ چنگال آنبر است و ذہنش در روزی کہ تیغ بیدریغ او در زینش خونمای و ایران کنار کجا  
 و اصرار داشت نہ از آسمان در رسیدہ کہ نیست شمیری مکر و ذوق الفعار مرد و کلن بوجان مردی مکر علی دشمن شکن  
 از اینجبارت واضح است کہ اخطب خوارزم از اصحاب علم و عرفان و ارباب حق و ایقانست کہ انہار تجنیص جناب  
 امیر المؤمنین علیہ السلام بمدائح و مناقب شراد نظما میکنند و با شہرہ سوی مدائح و مراتب آنحضرت ارغام اناف  
 خصام و ہضم این جماعت تمام مینمایند و اخطب امام تمام و عالم تمام و جہر فاضل الرکی و حافظ خلیفہ ناقد نجیب  
 و بنظام خود در سلک ما و صین جناب امیر المؤمنین مندرج شدہ و بصمام غرہ خود در فلک نا صحیہ آنحضرت مندرج کردہ  
 و بکفن اشارت شمار در مدح آنحضرت شراد در اردمان خود فرمودہ و نیزہ شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل  
 ترجیح الفضائل گفته

عن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال ذکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و بارک و سلم لعلی رضوان اللہ تعالیٰ علیہ باقی من بعدہ  
 فکی و قال استکلبت حق قرابتی و صحبتی الادعت اللہ تعالیٰ ان تعیضنی قال صلی اللہ علیہ وآلہ و بارک و سلم یا علی تلمی  
 ان ادعوا اللہ لاجل مؤجل فقال یا رسول اللہ علی ما اقاتل القوم قال صلی اللہ علیہ وآلہ و بارک و سلم علی الاحداث فی  
 الدین و عن ابی سعید رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن کرم اللہ تعالیٰ وجہہ قال عمدت اللہ تعالیٰ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و بارک و سلم  
 ان اقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین فقیل لیا امیر المؤمنین من الناکثون قال کرم اللہ تعالیٰ وجہہ الناکثون اہل  
 الجمل و القاسطون اہل الشام و المارقون الخوارج رواہما الصحاح فی و قال رواہما الامام المطلق بروایہ و در ایہ ابو بکر

مردود و خطیب خوارزم الموقر ابوالمود ادام اللہ جلال العلم ما ثورہ اسانید ما و مشہور مسانید ما  
 میفرماید از ابو سعید خدری روایت است کہ گفت رسول خدا احوال انیدہ علی را و آنچه بعد از وفات پیغمبر و از انشہ  
 خواهد گذشت خود برای علی میان فرسہ بود علی بگریست و عرضہ داشت کہ یا رسول اللہ تو را بحق خویش و ندی  
 و یاری سوگند میدہم کہ خدا را بخوانی نام امیرانہ و چنین روز کار بہ پیغمبر فرمود یا علی از من در میخواستی تا خدا را  
 برای اہلی مضر و بکلی محموم بخوانم پس علی گفت آیا بر سرہ امرا با جماعت جنگ کنیم فرمود بر سر بدعت در دین و  
 احداث و اضافہ غیر دین و ہم از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ از امیر المؤمنین علی علیہ السلام روایت گفت  
 پیغمبر خدا ما من برسبیل عد فرمود کہ با پیمان شکنان و بیدا کاران و از نشاندہ بر فسکان قال کنم با آنحضرت  
 گفته شد کہ یا امیر المؤمنین این سر کردہ ضلالت پرودہ کیانند فرمود پیمان شکنان اہل جہل میشنند و بیدا کاران مرد





و نظم و ترتیب تراجم احوال فقها برانده از کسانیکه خود اندان قوی بوده اند و یاد داری از خط اسلامی حکومت شریفه  
نموده اند از آغاز صدر اسلام و عهد حضرت سول علیه الصلوٰة و السلام تا مشایخ این عصر و دو سالیان عهد بروجیک  
قتا کرده اند و قوی بوده اند و افاده فرموده اند و استغاده و استغاضه نموده اند بر دوری از او و در طبقه  
از طبقات و مصطفی بن عبدالله قسطنطینی در کشف الظنون ذکر این پنج نموده

کتاب الاعلام الاخیار من قضاة سب النعمان المختار للمولی محسود بن سلیمان الکنفی المتوفی سنه تسعین  
و ثمان مائة میفرماید المتوفی بن احمد بن محمد الکنفی خطیب خوارزم استاد الامام ناصر بن عبدالسید صاحب  
المغرب ابو انوید مولده فی حدود سنه اربع و ثمانین و اربعمائة کان اویبا فاضلا موقفا تامه بالفقه و الادب احدث  
عجم الدین عسک النقی عن صدر الاسلام ابی الیسر البرزوری عن یوسف آسیاری عن حکم النوقدی عن ابی حفص  
الهندوانی عن ابی بکر الاعمش عن ابی بکر الاسکاف عن ابی سلیمان الجوزجانی عن محمد بن ابی خنیفه و اخذ علم الترمذی  
عن الرقشیری و اخذ عن الفقه و البریه ناصر بن عبدالسید صاحب المغربات سنه ثمان و تسعین و خمسا  
متنی عبارت صاحب کتاب موافق عبار سایر کانی است که در حق اخب خوارزم گفته نوشته اند الا انک و ی  
رجال طریق اتصال سنده اخب خوارزم گفته نوشته اند الا انک و ی رجال طریق اتصال سنده اخب خوارزم را  
تا محمد بن حسن که تلمیذ خاص و غلام دائم بحضور امام عظیم بوده است ترتیب نام برده و دیگران بمنقده گفته بوده اند  
که اخب خوارزم بواسطه عسر نسبی مرویات محمد بن حسن شیبانی را که او بخینه داشته است روایت میکند و محمد  
نانه که محمود بن سلیمان عالم نشان است کتاب او از مشایخ کتب است و آنکه سنیه جایجا در کتب خود نقل از آن بنیان  
ابو مهدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید ترجمه زین الدین عراقی گفته

وقال الکنفی فی کتابه اجمع علی رئیس القرن الثامن بر و س انفراد کل واحد منهم بفضل فاق فی اقرانه فابن المقنن  
کثرة التصانیف و المجد الکنفی بالله و الزین العزاقی بعلوم الحدیث و الشمس محمد بن حمزة الفخاری بالاطلاع علی العلوم  
الصلیه و شیخ عبدالقادر بن عرفه فی فقه المالکیه و سایر العلوم قال و اعظم الفخاری

یعنی کنفی که اخب خوارزم را در کتاب ترجمه نموده است گفته بر سر قرن ششم هجری وسانی اتفاق افتادند که بر کلام  
در یک جهت مخصوص از فضل و کمال بر سایرین از قسطنطنیه و امثال فسنونی و پیشی داشت از آنجا که این من کثیر تصانیف  
منار بود و محمد الدین محمد بن یعقوب در علم لغت اختصاص داشت و زین الدین عسکری در علوم حدیث و شمس الدین محمد  
فخاری در علوم عقلیه و شیخ ابن عرفه در فقه مالکیه و غیران اگر چند اجتماع در عصر واحد بجهت رئیس و خاندان  
صیت و اشتها بودند و هر کدام در فنی و صناعی امتیاز داشتند ولی ان کان و لابد بفضل ایشان شمس الدین فخاری  
بود و نیز ابو مهدی عیسی در مقالید الاسانید ترجمه تقاضای گفته

وقال الکنفی فی کتابه کان من کبار علماء الشافیه و مع ذلک قد اتمای علی فی اصول الخفیة توفی بطابر سنه ثمان مائة و تسعین  
و ثمانی و الثمانین من محرم سنه تسعین و تسعین و سبعمائة و نقل الی سرخس و دفن بها فی جمادی الاولی من سنه تسعین  
علی صندوق قبره الاینها الزوار زوروا و سئلوا علی روضه النجر الامام الحق

میگوید محمود بن سلیمان کنفی که اخب خوارزم را بر وجه منقول ستوده بود در کتاب کتاب سعد الدین علامه تقاضا  
ترجمه کرده است گفته که وی اگر چه از کبار صلوات فیه بود اما با وجود این خاصه در فنی اصول فیه اتمای بزرگوار دارد  
و آن دانشمند یکانه در بیرون شهر سرسره قدر روز و شبیه میت دوم از محرم سال بمقتصد و نود و دو وفات یافت جزازه پیش  
بر سرس حل و نقل شد و در آنجا که مدفون گردید و دفنش در ماه جمادی الاولی از همان سال فوتش بود و بر صندوق  
قبرش نوشته اند که الایها النج یعنی از ایران این مرتبت این عالم زیارت کند و بر روضه دانشور شیواهی حقیقت درو  
فرستید و نیز ابو مهدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید ترجمه طحاوی گفته

وقال الکنفی فی طبقات الخفیة کتاب احکام القرآن یزید علی عشرين جزء و کتاب شکل الآثار و شرح الجامع الکبیر و  
شرح الجامع الصغیر و کتاب الشروط الکبیر و شرحه و التفسیر و الاوساط و التجارات و الاوصیایا و الفرائض و تاریخ کبیر و  
کتاب مناقب ابی خنیفه رحمه الله تعالی و النوادر الفقهیه و له النوادر و الحکایات کتاب اختلاف الروایات علی مذاهب  
الکوفیین

میگوید کنفی ترجم احوال اخب خوارزم در کتاب طبقات الخفیة طحاوی را شرح احوال نوشته و گفته است کتاب احکام  
القرآن از تصانیف وی بر بیت جزو اید است و دیگر از تصانیف وی شکل الآثار و شرح کبیر و صغیر و جامع و سه  
کتاب شروه و کتاب تجلات و وصایا و فرائض و کتاب تاریخ بزرگ و کتاب در مناقب ابو خنیفه و غیره  
و غلام علی آزاد در ترجمه المرجان گفته

قال مولانا محسود بن سلیمان الشهیر بالکنفی فی کتابه التسمی کتاب اعلام الاخیار من قضاة سب النعمان المختار و روی  
ان شیخ الامام العالم الربانی و العارف بالاحکام و المعانی الحسن بن محمد بن حسن بن حیدر القضاة کان من سبل  
عرب و الخطاب رضی الله عنه

میگوید مولانا محمود کنفی در کتاب کتابش گفته است که روایت شده که عالم ربانی حسن بن محمد قضاة فی انشاء  
الخطاب است و شاه ولی الله در رساله استبانه فی سلاسل اولیاء الله گفته و محمد بن حسین بمجموعه مکتوبه و سکون جمیع نام صحتی  
است از توابع بخارا

بذاهب المشهور و کنفی در طبقات خفیة گفته است بنم العین المجه و سکون العجم و ضم الدال المهدیه کبیره علی  
سنه فراخ من بخارا و خطاب در کتابستان المحدثین ترجمه ابو خنیفه احمد بن محمد بن سلیمان الطحاوی گفته و کنفی در طبقات

انحفي فوشة است که کتاب احکام القرآن زیاده بر بیت جزواست و مولوی حیدر علی در راز آلہ العین در ذکر علمای سنیه  
 لاجن برینده گفته از آنجمله محمود بن سلیمان کوفی است که در کتاب اعلام الاخیار من قهانه سب النعمان الخار بعدة کار  
 این ابرار میفرماید  
 و الحق ان لعن زید بنار علی اشتها کفره و تو اتره و ظاهسه سره علی ما عرف تفاصیده الخ اما نقل محمد یوسف کجی  
 از خطب خوارزم پس در کتاب کفایة الطالب گفته

اخبرنا المقرئ ابو اسحق بن برکه الکلبی فی مسجدہ بمیدینة الموصلة عن الجاهل الی العلاء الحسن بن احمد بن الحسن البغدادی عن  
 ابی القاسم عبدوس عن الشریف ابی طالب المفضل بن محمد بن طاهر بجنوری فی داره با صبهان اخبرنا الجاهل ابو بکر  
 احمد بن موسی بن مردویه بن فورک اخبرنا احمد بن محمد بن اسیری حدیثا المذخر حدیثی ابی حدیثی عمی بحسن بن سعید بن  
 ابراهیم بن اسمعیل بن زیاد البزاز عن ابراهیم بن مہاجر حدیثی زید بن شریح ایلانصاری کاتب علی قال سمعت عیثا  
 یقول حدیثی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ما سئد الی صدری قال ای علی الم تسع قول اللہ تعالی ان  
 الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک ہم خیر البریة انت و شیعک و موعدی و موعدک الخ و انما اجاب الی اللہ الخ  
 تدعون غراجلین قلت بکذا ذکره الجاهل ابو النوذی موقی بن احمد بن المکی الخوارزمی فی مناقب علی

یعنی شیخ ابواسحق بن برکه مقری بسند خویش ما از زید بن شریح ایلانصاری کاتب امیر المؤمنین علی علیه السلام خبرنا  
 که گفت علی علیه السلام را شنیدم که میگفت رسول خدا ص حدیث کرده و من آن حدیث را بشنیدم خود گویید داده بودم و فرمود  
 ای علی ای شنیده این آیه را که ان الذین امنوا الخ مراد از این ایمان آورنده و کار نیکن کنندگان که ایشان را حق  
 تعالی بهترین آفرینش خوانده تو هستی و بعد تو و وعده گاه من دشمنان تو هستی و وقتی که امتها برای حساب پاینده شما  
 ای علی و شید علی بنام و نشان پشانی و دست و پا سفیدان خوانده می شود این خطب خوارزمی بدینگونه در کتاب مناقب  
 علی علیه السلام ذکر کرده است از این عبارت واضح است که کجی خطب ابو صف حافظ می ستاید و جلال عظمت  
 شان حافظ بر حمار سین فن درایت و رجال مخفی نیست کما سبق و نیز محمد بن یوسف بن محمد الکلبی در کفایة الطالب گفته  
 و بهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدیثی ابو محمد بن احمد الخدی من کتابه عن الحسن بن اسحاق عن محمد بن زکریا  
 عن جعفر بن عن ابیه عن علی بن حسین عن ابیه عن علی بن ابی طالب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی  
 جعل لانی علی فضائل لا تحصى کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مترا بجا غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخره من ذنبه  
 من فضائله نزل الملائكة تستقر له باقی لکتابه رسم و من استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب الکی کتابا  
 بالاستماع و من نظر الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب الکی بالتبسم بالخطم قال انظر الی وجه علی عبادة و ذکره عبادة  
 و لا یقبل الله ایمان عبدا الا بولایته و اسبوره من اعدائه قلت ما کتبه الا من حدیث ابن شاذان و اه الجاهل احمد

و تا بعد الخوارزمی  
 میگوید فضل بن شاذان بسند خود از امیر المؤمنین علی سلام الله علیه روایت کرد که گفت رسول خدا فرمود حق تعالی  
 برای برادر من علی فضائلی قرار داده است که از بسیاری بشماره نیاید پس بر کس یکی از فضائل او را ذکر نماید بر کس  
 خود بان فضیلت در حق علی از جان و داشته باشد از حق تعالی غنا رسد که نامان گذشته و آینده او را بیامرزود و هر که  
 نویسد آن خطباتی است فرشتگان برای نگارنده آن روزش بطلند و هر که بشنود نامانی که با سماع نموده است  
 خدایش در گذرد و هر آنکه بخواند نامانی که بخشم کرده پوشیده کرد و آنجا فسر مود بر روی علی کریمین ترش  
 خداست و یاد علی نمودن بندگی حق تعالی است از بسجانه ایمان پیچ بنده را نمی پذیرد و الا بتولای علی و بر کس  
 دشمنانش این حدیث را نمانوشتم الا از نقل فضل بن شاذان حافظ بهمانی این حدیث اروایت کرده است  
 و خطب خوارزمی بروی وی نموده است

اما نقل محمد بن یوسف زندی از خطب خوارزم پس در کتاب نظم در التمثین گفته  
 انما خطب ضیا و الدین خطب خوارزم الموقی بن احمد المکی ره

اسد الاله و سینه و قنار  
 جوار الفداء من السماء و سینه  
 لاسیف الاذواق الفار و الا  
 کا نظر نوم صیال و الناب  
 بدم الکماة حجج فی الکتاب  
 الاعلی ما زرم الا خراب

معنی این اشعار خطیب خوارزمی علیه الرحمه آنکه علی امیر المؤمنین علی خدای را شریعت که در روز حشر شمشیرش بیجا  
 چنگال است و نیزه اش شباهت دندان در روز کیتخ علی علیه السلام همی در زیرش خون بیان اصرار داشت ندا  
 از آسمان در رسید که شمشیری نیست الا ذو الفقار ختم افق و جوان مروی فی الاعلی دشمن شکن  
 اما نقل محمد بن ابراهیم بن علی الیمانی القضا فی از خطب خوارزم پس در کتاب خود سیمی التروض اباسم فی  
 الذب عن سنیة ابی القاسم که نسخه عقیقه آن وقت رجوع از حج در حدیده خریدم کردم گفته  
 و تولى حل الراس (ای رئیس بحسین) شبرین مالک الکندی و دخل به علی بن زیاد و هو یقول

الطارر کالی فقتله و سبیا  
 قلت خیر الناس اما و ا  
 انا قتلت المکات المحبا  
 و لقد صدق به القائل

الفاست فی الحدیث و تغلیظ به اسید الدیح و تولى اللہ بعد التبع و امر عبید اللہ بن زیاد من فوره اسیر الحسن بن علی بن فضال  
 فی الرجح فقاماه الناس فقام طارق بن المبارک فاجابه الی ذلک و فهد و نادى فی الناس و جمعهم فی المسجد کما  
 و صعد المنبر و خطب خطبة لا یحل ذکرها ثم دعا عبید اللہ بن زیاد و جبر بن قیس بن الحنفی فسلم ابیه اسیر الحسن بن علی بن فضال

و اصحابه فمما حتى قد مراد شق و خطب جری خطبه فیما کذب و زور ثم اخذ الراس موصوبه من یدی زید فحکم بکلام قبح  
 قد ذکره المحکم و البیہقی و غیر واحد من اشیاخ اهل نقل بطریق ضعیف و صحیح و قد ذکره اخطب بخطباضیا الدین  
 ابو انوشیروان موفق الدین ابن احمد الخوارزمی فی تالیفه فی مقتل الحسن علیه السلام و هو عندی فی مجلدین  
 یعنی میباشد جل سربدارک حضرت ابو عبد الله الحسین سید الشهداء اروا خدا الله انکر بکما کوفه بشیر بن مالک  
 از قید کننده بشران اس مقدس برابر عبید الله و اردو ساخت این ابیات می سرود که اطار کبابی الخ تسمی  
 اشتر سواری مرا از سیم و زر کننده ساز که من پادشاهی بزرگوار بسته ام و کسی را که مادر پدرش تیرین خنایست  
 بقتل رسانیده ام بمان این شاعر فاسق سخن صادق گفته و در ستایش این بربریده را بی راست و درست برگزیده  
 و خدا را با چنین کاری زشت دیدار نموده است عبید الله بن زیاد در حال فسادان داد تا سر حسین بر زمین نهاده  
 مردم از اطاعت این حکم بگری سوزند و خوشتر از چنین کاری بزرگ و کاری سخت تر که نگاه میداشتند پس  
 مردی بنام طارق بن مبارک از جامی برخاست و امر عبید الله را استمال نمود و او را عمل عظیم و خطبه خیره را در کتاب  
 کرد و در میان مردم نهاد و او را کوفه را در مسجد جامع کرد و آورد و بر زمین شد و اعلان قتل حسین و شهادت توأم  
 سفیانیان را خطاب بر زبان آورد که نقش روانیت آنگاه عبید الله جری جعفری را بخواند و آن سربدارک را با سایر  
 خویشاوندان و یاران حسین تسلیم او کرد و جسد بر آنها اعلی می داد تا بدمش رسانیدند و جری خطاب در تقریر گفت  
 با جری داد نمود که بر دروغ و تندی و مشعل بود پس از آن خطاب فرمود بر حضرت اباعبد الله را در پیش روی زید بن  
 زید بنحی زشت نگفتم کرد و آن را ابن تیج و بیتهی و متد و از شیخ علم حدیث وایت نموده اند بعضی از طریق ضعیف  
 و برخی بسند صحیح از جمله اخطب خوارزم است در کتاب مقتل الحسین و کتاب در دو مجلد نزد من حاضر است و  
 جلالت شان و علو مقدار و کوفه فخر و خایت اعتماد و استوار و نهایت وثوق و اعتبار محمد بن ابراهیم المعروف  
 بان وزیر مستعین کتب نامه خاری رضی فیت و سخاوی در ضرور لایع گفته

محمد بن ابراهیم بن علی المرتضی بن الهادی بن یحیی بن حسین بن القاسم بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن  
 بن علی بن ابی طالب الغزالی ابو عبد الله الحسینی الیمانی الصنعانی ابو الهادی الاثق و له تسمی بیاسه خمس و ستین سنه  
 و تالی نظم فرغ فیه و نصف فی الرد علی الزیدیه الواصم و القواصم فی الذب عن سته ابی القاسم و آتصره فی الروض  
 اباسم عن سته ابی القاسم و غیره و ذکره اتمی بن فهد الهاشمی فی مجمع منی محمد بن ابراهیم صنعانی صاحب  
 کتاب الروض اباسم که در اینجا از اخطب خوارزم نقل خبر نموده است لقبش غزاله بن کینش ابو عبد الله و از شهر  
 حنی و سادات منی میس باشد و در سال هفتصد و شصت و پنج ولادت یافت و در روشش سخن سخن و طبع از زمان زینج  
 همی بزد تا شاعری باج کردید و کتاب الواصم و القواصم را در دفتر زیدیه تالیف کرد و آن را مختصر ساخت و

و نامش الروض اباسم فی المذهب عن سته ابی القاسم نهاد و کتاب دیگر هم تالیف کرده است و تسمی الله بن فهد  
 ناشی او را در مجمع خویش ترجمه نموده

اما نقل نورالدین علی بن محمد بن احمد بن عبد الله اسروفا بن هشتبای از اخطب خوارزم پس در کتاب حصول همه فخر  
 الاثمه گفته

عن کتاب لائل لابن خالویه در واه ابو بکر الخوارزمی فی کتاب المناقب عن بلال بن عامر قال طلع علینا رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم تبسما ضاحکا و وجهه مشرق کد اثره القهر فقام الیه عبد الرحمن بن عوف قال  
 یا رسول الله ما ذا النور قال بشارة اتی من بی فی انی و ابن عمی و ابنتی فان الله زوج علینا من فاطمه و امر رسولنا  
 خازن البجان فخر شجرة طوبی فحلت ترقا فی نسی صکا کالبد و محتی اهل البیت و انما تحملا لاکم من نور و وضع الی علی  
 ملک صکا فاذا استوت القیامه باهلنا مات الملائکه فی الخلاق فلیتبی محبت لائل البیت لا وفت الیه صکافیه  
 فلما که من انشا فضل خبث اخی و ابن عمی و ابنتی فلما کمال خالنا

یعنی ابن خالویه در کتاب لائل اخطب خوارزم در کتاب مناقب از بلال بن عامر روایت کرده اند که گفت رسول خدا  
 یک روز خرم و خندان بر ما یاران ظاهر شد و رخسار مبارکش مثل دایره ماه میدرخشید پس عبد الرحمن بن عوف  
 بسوی آنحضرت برخاست و معروض داشت که یا رسول الله این چه فرسده غنی است که بر جان مقدس تو میبود است  
 فرمود اثر فرموده است که از پروردگار من در حق برادرم و سپه نعم و در حق و قهرم آمده چه حق تعالی و تبارک علی را از ظاهر  
 تزیین نمود و در ضوان خورشیدت انور نمود و درخت طوبی را بجنبش بانید و اندرخت مبارک شهاب محبت اهل البیت حکمت  
 باز آورد و حضرت افرید کافر شنگان در زیر ان ایجاد فرمود و بهر کی چکی داد چون و زقیامت بر پای ایستد در کمان  
 در میان خلائق نهاد و پس هیچ دوستاری ال میت انما ذالاکم کی از آنها را با وی بند که برات آرد  
 است از آن پس محبت برادر و سپه نعم و قهرم ازادی مردان و زمانه کی گردید و نسی در حصول مقصود گفته

عن مناقب ضیاء الدین الخوارزمی عن ابن عباس قال لما آتی رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصحابه من المهاجرین  
 و الانصار و هو انه صلی الله علیه و آله و سلم آتی من ابی بکر و عمر و آتی من عثمان و عبد الرحمن بن عوف و آتی  
 بین طلحه و الزبیر و آتی من ابی ذر الغفاری و المقداد رضوان الله علیهم اجمعین و لم یواج من علی بن ابی طالب بین  
 احد منهم خرج علی مضطبا حتی آتی جد و لاسن الا رض و توسده ذراع و نام فیه تسمی التریح علیه التراب فطلبه ابنتی صلی  
 الله علیه و آله و سلم فوجه علی فکنت الصفه فو کز به جلد و قال له قم فمما صلحت ان تكون الا اتراب اغضب من  
 آخیت من المهاجرین و الانصار و لم یواج عینک من احد منهم اما رضی ان تكون منی فنهله برون من موسی الا ان  
 لاتی بعدی الا من احبک فهدفت بالامن و الایمان من انضکت اماه الله مسته جالبه

کتاب  
 مناقب  
 رسول  
 خدا

یعنی خطب خوارزم بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت چون پیغمبر خدا در میان یاران خویش برآمد از مهاجرین و انصار را با یکدیگر برادر ساخت باین ابوبکر و عسیر و یامین عثمان بن عبد الرحمن بن عوف و یامین طلحه و زبیر و یامین ابوذر و مقداد و عقیل و احنات بر بست علی را با کسی برادر قسه ازند او علی ازین بگذر آرزو در خطبه شد و شمشاک بیرون آمد تا بگوید از زمین فرار بر سید و آنجا دست و آرنج خود را با شمشاک ساخت و سر آن نهاد بخت و باد خاک بر تن وی میافشاند پیغمبر سراج علی بر آمد و او را بر آنصفت بیافت پس او را پای چایون بزد و فرمود بر خیز ایامه خواستی که فراوانت خاک نمودن و او تراب شدن آیا از نیکو یاران خود یکایک با هم برادر ساختم مگر تو را خشم گرفتی آیا میخواهی که از من بگریزه برون از موسی بوده باشی چرا که بعد از من پیغمبری نیست تا هر کس که تو را دوست برادر ما نامی و موسی او را فرار گرفته و هر که ترا دشمن دارد خدا پیش برک قبل از اسلام خواهد هلاک ساخت و نیز در کتب

و من کتاب المناقب لابی الودید عن ابی بزره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نحن جلوس ذات یوم ذات نفسی بیده لاترول یوم القیامه حتی یسال الله تبارک و تعالی الرجل عن اربع عن عسیر و فیما افاه و عن جده فیما افاه و عن باله ما کتب فیما افاه و عن جسدنا اهل البیت فقال له عمر ما یریک فوضع یدیه علی راس علی و هو جالس الی جانبہ و قال ایهی حب ید من بعدی

یعنی خطب خوارزم از ابو بزره روایت کرده است که گفت رسول خدا یک روز فرمود و ما نشسته بودیم که خدا سوگند کرد که قیامت هیچ قدمی از قدمی زایل نشود مگر آنکه از خدا تعالی بر او را از چهار امر بازمیرسد نخست از عمرش که در چه نماند و دیگر از کلبه شمش که در چه پوشانند و دیگر از ماش از کجا بدست آورد و در چه مصرف بکارد و دیگر از محبت اهل البیت پس عمر گفت یا نشان وستی شما چیست پیغمبر دست مبارک بر سر علی نهاد و او بر کنار پیغمبر نشسته بود و فرمود نشان دوستاری من این شخص است بعد از من

آن مثل ابو الحسن علی بن عبد الله التمیمی المحمسی از خطب خوارزم پس در جواهر القصدین اولاً از زندی نقل کرده که بعداً ذکر حدیث من کتب مولاه فعلی مولاه گفته

قال الامام الواحدی هذه الولاية الالهیة استبانت علی صلی الله علیه و آله وسلم من قبل ان یصلی فی قوله تعالی و قومی انهم مسئولون اسی عن ولایة علی و اول البیت لان الله امر بنسبه صلی الله علیه و آله وسلم ان یعرف ان یخلفه لایسألهم عن سلیخ الرسالة اجمالا المودعة فی القربی و المعنی انهم یسالون علی و الوهم حق المولاه حق المولاه کما هو صلی الله علیه و آله و سلم ام اضاحوا و اهلوا فیکون علمهم المطالبه و التقصیر

یعنی امام واحدی گفته است این ولایت که رسول خدا برای علی ثابت کرده روز استخیر مورد سؤال خواهد بود چه روایت

شده تغییر کرد و تقویم اسم الایه که مراد ولایت علی و اهل بیت است علمیم است سلام که ایشان مسئول از آن خواهند کرد و نیز که از سبب پیغمبر خود را بنقل آیت سبحانی مأمور فرموده است که مردم را بشناسند که وی در آرزو سلامت بودی نیز خواهد کرد دستی و موالات اقربا و او را در معنی مسوأل از موالات این است که بر سیده می شوند که آیا اولو القربی و اهل البیت علمیم است سلام را اکنون که ایشان نشان ایشان بوده در رسول صلیم سفارش فرموده است موالات از زبیر یا آنکه ایشان را ضایع و محمل گذارند پس مطالبه حق و مواخذه اجمال برایشان است و خود سمودی بعد نقل بنیامین متصلاً بان گفته

و یشهد لک ما خرج ابو المودید فی کتاب المناقب فیما نقله ابو الحسن علی الشافعی ثم المکتفی فی الفصول المهمه عن ابی بزره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نحن جلوس ذات یوم و الذی نفسی بیده لاترول قدم عن قدم یوم القیامه حتی یسال الله تعالی الرجل عن اربع عن عسیر و فیما افاه و عن جده فیما افاه و عن باله ما کتب فیما افاه و عن جسدنا اهل البیت فقال له عمر رضی الله عنه یا بنی الله ما یریک فوضع یدیه علی راس علی و هو جالس الی جانبہ و قال ایهی حب ید من بعدی الخ و نیز سمودی در جواهر القصدین گفته

فی کتاب الالابن خالویه و رواه ابو بکر الخوارزمی فی کتاب المناقب عن جلال علی رضی الله عنه قال طلع علینا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ذات یوم متبهما ضاحکا مشرقا کذا ائره اقمه تمام الیه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما هذا النور قال بشاره اتنی من بی فی اخی و ابن عمی و ابی بان الله تعالی زوج علیاً من فاطمه و امر رضوان خازن ان یحمان فخر شجرة طوبی فحلت رفاقا یعنی صکاکا بعد و محبی اهل اهل البیت و انما تحتها ملائکة بالنور و دفع الی کل ملک صکاکا فاذا استوت القیامه باهلها ماتت الملائکة فی الخلق فلا یتقی محبت لاهل البیت الا دفعت الیه صکافیة فحاکه من اثار رضوانی و ابن عمی و ابنتی فحاکه قاب جلال و بنا من امتی من النار اما نقل شهاب الدین احمد بن محمد البیهقی المکی از خطب خوارزم پس در کتاب صواعق محرقة گفته اخرج ابو بکر الخوارزمی انه صلی الله علیه و سلم خرج علمیم و وجهه مشرقا کذا ائره اقمه فساله عبد الرحمن بن عوف فقال بشاره اتنی من بی فی اخی و ابن عمی و ابنتی بان الله زوج علیاً من فاطمه و امر رضوان خازن ان یحمان فخر شجرة طوبی فحلت رفاقا یعنی صکاکا بعد و محبی اهل البیت و انما تحتها ملائکة من نور دفع الی کل ملک صکاکا فاذا استوت القیامه باهلها ماتت الملائکة فی الخلق فلا یتقی محبت لاهل البیت الا دفعت الیه صکافیة فحاکه من اثار رضوانی و ابن عمی و ابنتی فحاکه قاب جلال و بنا من امتی من النار

اما نقل کمال الدین بن محمد الدین جبرمی از خطب خوارزم پس در کتاب بر این قاضی ترجمه صواعق محرقة گفته ابو بکر خوارزمی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روزی بیرون آمد و مبارک حضرت نورانی بود مثل آن

ترجمی مستبر و خوشحال بود آنگاه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از سب این پرسید رسول الله فرمود بشاری کن  
رسیده است از جانب پروردگار من در باب برادران عجم من در باب فخر من که خدای عزوجل ترویج نمود  
علی را باطله و رضوان خازن جهان را ارفسه نمود تا درخت طوبی را چنانچه آنگاه اندرخت نوشته چند با  
آورد بعد دوستان اهل بیت در زیر اندرخت فرشتهما از تور آفرید و بدست بر فرشته کی از آن نوشتند و او  
پس چون قیامت قائم شود آن فرشتهما در میان خلائق منادی کنند و بچشم از دوستان اهل بیت نگاه کنند  
آن نامه آزادی اولیة آتش و دوزخ بدست می دهند پس برادران عجم و دختر من باعث خلاصی بسیاری از مردان  
دوران است من خواهند بود از آتش دوزخ

انما نقل احمد بن الفضل بن محمد باکثیر از خطب خوارزم پس در کتاب وسیلة الممال گفته

روى ابو بكر الخوارزمي عن ابي القاسم بن محمد انه قال كنت بالمسجد الحرام فرأيت الناس مجتمعين حول مقام ابراهيم  
الخليل عليه السلام فقلت ما هذا فقالوا ابراهيم قد اسلم وجا الى مكة وهو يحدث بحديث جده عيسى  
فاشرف عليه فاذا هو شيخ كبير عليه جبة صوف وقلنسوة صوف عظيم اجتمع به ووقاه عند المقام يحدث الناس وهم  
يسمعون اليه قال بيها انما قاعد في صومعي في بعض الايام اذا اشرفت منها شراقة فاذا انظرنا كالفراة الكبرية وقد سقط  
على صخرة على شاطئ البحر فقا يا ابراهيم طارفت الاجراء بعضها من بعض فالتفت فقام منها انسان كامل وانما عجب  
مما رايت فاذا بالطار قد انقض عليه فاختطف به ثم طار ثم عاد فاختطف به اذ اخذ يده في اذن ان حطفت حبيبه  
فقيت انظره فخر من عدم سؤالي له عن قصته فلما كان اليوم الثاني فاذا انا بالطار قد اقبل وفقد كعبه بالاس فلما  
التفت لاجراء وصارت شخصا كالانزلت من صومعي ما در الية وسأله بالله من انت يا هذا فقلت تجت  
من ضلالت الانما اخبرني من انت فقال انا بن محمد فقلت فما قصتك مع هذا الطائر قال في قلت علي بن ابي طالب

نسخه در دست  
محل خطب خوارزمي  
نقايح

من هو خليل لي انه ابن عثم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
يعني خطب خوارزم از ابو القاسم بن محمد روايت کرده است که گفته من در مسجد الحرام بودم که مردم را دیدم در  
اطراف مقام ابراهيم از دو جام کرده اند پرسیدم که خبر چیست گفتند مردی در آن ایمن اسلام گرفته و بکله آمده  
و بعد شش شگفت خبر میداد و گفته خویش با بر براند و ایشان همه گوشند تا چه میگوید شنیدم که میگفت یک روز در صومعه  
خود نشسته بودم بصبح اشرف شدم ناگاه طاری مثل گرگس بزرگ دیدم که بر فراز سنگی بر گزانه دریا فرو آمد پس یک  
چهار یک آدمی از کلبه بر انداخت و پرواز بر نداشت و از چشم ما دید که در چوبی نشسته که بازگشت چهار یک در  
از یک آدمی بیرون افتند و بگذر تا چهار یک پس اجراء قطعات فراغید که گشته اند و با هم در پیوستند و از آنها آدمی  
نماندند و جامه کرد و من از آنچه دیدم در عجب بودم که ناگاه همان پرنده را دیدم که بروی من فرود آمد و یک چهار یک را

بهر پیش رفتن بودی  
شرف شد و دیدم  
عاشق است که از بچه  
و لای شیشه پوشیده و در  
مقام ابراهيم نشسته و  
روم را خبر میداد و گفت

بر بود و پس بر و برفت آنگاه باز گردید و چهار یک دیگر در بود و پنجمین با جمعی اختلاف کرد من از مشاهده این حال شگفت  
همی در فکرت فرو رشم و افوس میگردم که چرا دوستان آن مرد خود از وی باز پرسیدم چون وزدی که گشته ناگاه و  
همان طایر بود اگر دید و مثل روز گذشته در چهار روز و دو صومعه تمام اندام آدمی از کلبه بر افتاد و بگذر تا چهار یک  
این بار یکری پیوسته گردید من از صومعه فرو آمدم و بسوی وی شتافتم و گفتم تو کیستی وی خاوش بود و چو شگفت  
پس من گفتم سوگند بخدا ای که تو را آفریننده است باز گویی تا کیستی گفت منم این کلمه گفتم این چه حالتی که بر تو ازین طایر  
میگذرد گفت من علی بن ابي طالب را اقبل آوردم پس خدا این پرنده را بر من موکل فرستاد تا بر روز آنچه دیدی  
از عقوبت با من میکند من چون این ماجری شنیدم از صومعه بر آمدم و از علی بن ابي طالب پرسیدم که آیا کت  
گفته او پس عمر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است پس اسلام پا آوردم و این آمدن را بخانه خدا بصد حج و زیارت  
رسول باید م

و نیز در وسیلة الممال گفته

اخرج ابو المؤيد في كتاب المناقب فيما نقله ابو الحسن علي التفاقي ثم المكي في الفضول الممتعة عن ابي برزخه رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نحن جنوس ذات يوم والذی نفسی بیده لانزل قدم عن قدم  
يوم القيمة حتى يسأل الله الرجل عن اربع عن عسره فيما افاه و عن جسده فيما ابلاه و عن ماله مما اکتبه و فيما انفق و عن  
و عن حب اهل البيت فقال عسره رضی الله عنه ما ایه حکم فوضع يده على رأس علي و هو جالس الى جانبه و قال اي تجي  
حب من بعدی

انما نقل عبد الله بن محمد المطيري از خطب خوارزم پس در کتاب باض زايرة في فضل آل بيت النبي و عترته الظاهرة گفته  
حديث الرابع و استون من كتاب لال لابن خالويه و رواه ابو بكر الخوارزمي في كتاب المناقب عن جلال بن عمار  
رضوانه عنه قال طلع علينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم مقبنا صا حكا و وجه مشرق كدائرة القمر فقا  
اليه عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا نور قال بشارة اتى من بي في اخی و ابن عمی و ابنتی فان الله نزل  
عليك من فاطمة و امير رضوان خازن الجنان فنهضت طوبى فقلت قافا يني صكا كالبند و محمى اهل البيت انسا و تحمنا ما  
من نور و وقع الى كل ملك صكا فاذا استوت القيامة باهلها نادت الملائكة في الخلق فليأتني محبت لامل البيت الا و  
اليه صكا في ذلك من النار نصار اخی و ابن عمی و ابنتی فكانت قاب حال و ف من اتى من اتنا  
انما نقل مولوي ولي الله بن حبيب الله الكهندي از خطب خوارزم پس در کتاب مرآة المؤمنین گفته

اخرج ابو بكر الخوارزمي انه صلى الله عليه وسلم خرج عليم و وجه مشرق كدائرة القمر فساله عبد الرحمن بن عوف  
فقال بشارة اتى من بي في اخی و ابن عمی و ابنتی بان الله نزل عليا من فاطمة و امير رضوان خازن الجنان فنهضت

طوبی نعمت فاقانی صکا کاسه و محیی ایل البیت و انشا تحتها ملائکه من نور و وضع الی کل ملک صکا کافیه حکاکه من انما  
ضار اخی و ابن عمی و ابنتی حکاکه قباب رجال و نسای من التمار قال رسول الله لا یحبنا اهل البیت الا من تقی و  
لا یبغضنا الا من اقی شیعی

و بالاتر از همه آنست که خود مخاطب عالیشان (عبدالغزیز بن علی الله) با این همه مجازت و عدوان و ابا و استغنا  
از قبول روایات فضائل حلیه ایشان نقل اهل سنت از خطب خوارزم ثابت کرده و حمایت و ایت او مثل روایت  
دیگر اساطین سنیه در باب کسر اصنام و برانست آن از قره که سبب دو ابطال بزم او تواند شد واضح ساخته  
چنانچه در کید هشتاد و چهارم میگوید و قصه بر آمدن امیر المؤمنین بر شاه آنجناب بجز عیبه روایت کرده هر چند زبان  
زد عوام است لیکن در احادیث صحیح اهل سنت یافته نمی شود انتسی و در حاشیه میفرماید و اهل سنت این قصه را  
از کتاب خطب خوارزمی و زعفرانی در کتاب الاقباب شیرازی این منده و ابن مردودیه و ثعلبی و جسر جانی روایت  
میکنند لیکن در آن روایات این لفظ واقع نیست که تو باره اتوانی برداشت و الله اعلم بحقیقت الحال

و نیز شاه صاحب در حاشیه باب یازدهم چنانچه سابقا شنیدی فرموده اند این یونس که از عهد مجتهدین شیعه است  
در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم القدر بر او ابن شابرین کتاب المناقب ابن ابی  
کتاب اخبار و فضائل آنحضرت او ابو نعیم اصفهانی کتاب مناقب المطهرین او ما تزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین  
و ابوالمحسن رویانی شافعی کتاب جغریات او موفق علی کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردود  
کتاب رة الشمس فی علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل  
البیت را و نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین او نظری کتاب خصائص علویه را و ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب  
امیر المؤمنین و مثنوی کتاب المراتب ایضا و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین او خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی  
گفته که از عمر بن شابرین شنیدم که میگفت جمع کرده ام از فضائل علی نه از جز او انتسی نقل عن ترجمه المثنوی با نوار ابروفا  
لمعین القزوی فی الاثنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل  
امیر المؤمنین و ابعیت باشند بلکه هر که متبع کتب شیعه نماید یقین میداند که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب  
امیر المؤمنین زهراد حسین کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت اند و در هر حال از همین کتب نقل میآید آری در حال آنکه  
باید اگر چیزی داشته باشد محمل است

بدل علی ذلک کتاب کشف الغم و الفصول الممهده و غیرها من کتب بذائق انتسی

از این عبادت ظاهر است که شاه صاحب بعد از کجارت انوار السلفان که مثل است بزرگ تصنیف موفق کی که برین  
خطب خوارزم است کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین مثل شتال آن بزرگ تصانیف دیگر اساطین فحام و انتسی

اعلام سینه افاده میفرماید که تمام علمای شیعه در نقل فضائل امیر المؤمنین و حضرت زهرا و حسین علیهم السلام کالیس  
و خوشه چین اهل سنت اند و در هر حال از همین کتب نقل میآید پس معلوم شد که حسب اعتراف شاه صاحب خطب خوارزم  
مثل دیگران و اساطین مذکورین از اهل سنت است که علمای شیعه بسبب نقل از او و امثال او بزرگ شاه صاحب گفته  
کار لیس و خوشه چین اهل سنت کرده اند و مورد وطن مکتوس و شیخ مکتوس و تبریز مکتوس و صیب مکتوس و غیر  
مکتوس و لمخند و ش حضرت مخاطب دقیق نظر شد و هر چند بجهت الله حسن توقیف بعد سماع افاده شاه صاحب  
اصیدر از مشکلیین و مجادلین جامی دم زدن باقی نماند و افحام و اسکات و تقریح و تکلیت بتمام بس عالی رسیدن  
اینهمه سخن نغز تر آنست که بجهت الله مدح و جلالت و عظمت و اعتبار و اعتماد خطب خوارزم از کلام عمده المستصین بر رئیس  
المجادلین و فخر المستصین مولوی حیدر علی معاصر که مرتبه او را در تحقیق و مستفید و احاطه جوانب و اطراف و خوض در وقایع  
و تمیز حقایق بالاتر از مرتبه شاه صاحب می نهند بسبب آنکه شاه صاحب در عار استراحت و احتمال گرفتار آمدن و معاص  
مذکور خود را ازین نقضیه دور در میکشد

کالیف من صدر منتهی الکلام ثابت میسینام پس باید دانست که معاصر مذکور در آله العین گفته تکلیف که از کتاب  
عقود و بجان فی مناقب ابی حنیفه النعمان که علامه محمد بن یونس آله مشتی القاصحی الثانی مضاف کتاب ضخیم نمی بل  
المدی و الرشاد فی سیره خیر العباد که در ترجمه و تریل بر فو قیة تیرت میکنند خواه الله تعالی با حسن اعمال  
هم تجر ابو حنیفه در علوم عربیه و دیگر قرون سینه بنظر میآید و هم حال کتاب ملک عادل عیسی بن ابی بکر بنیرو بوضوح  
می پیزند و چنانچه عبادتس یعنی ما نحو باشد

قال بعض من صنف فی المناقب کان ابو حنیفه رحمه الله اخذ من العلوم با و غیره فیض با علم الامام قد تقدم  
بلغ فیه مبلغا شایرا لیه بالاصابع و ما یکت از سلم الیه علم النظر و القیاس و اصحابه الرای حتی قالوا فیه او حنیفه امام  
اهل الرای و اما علم الادب اتوجه فیه فی الغیایات و لا اتعالت الی ما قاله بعض اعدائه فقد ذکر الملک المنظم عیسی بن ابی  
فی الرد علی من المسائل الفقهیه التي نبی ابو حنیفه اقواله فیما علی علوم العربیه و لو وقت علیه لرایت العجب العجیب من کتب  
فی هذا العلم حسن استنباط و اما الشعر فقد رووا عنه من نظم اشیا عظیمة قلت و سیاقی جمله منها فی باب حکم و اما القراءه  
فقد اقروا بتالیف قرآت نفرد بها و رووا عنه بالاسانید و هی مکتوره مشهوره فی کتب التفسیر و غیرها و من فسر  
ابو القاسم الرشمیری و غیره قلت و سیاقی علی ذلک فی باب فتنه علی من غشم انه کان لا یخطه القرآن و قد صحیح  
عنه انه کان یحکم فی شهر رمضان ستین ختمه قرت قرآء القرآن کلها فی رکنه و احده کاسیاتی فی باب ولای المؤمنین

بن احمد ره اشعار

لابی حنیفه ذی الفخار قرآء مشهوره مسجده غشاه

عرضت علی التمهانی ایامه  
 قیبت من حسننا القراء  
 له در ابی حنیفه  
 حضرت له القراءه واقفا  
 خلف الصحابه کلمه فی علمهم  
 قصائد بحاله الخلفاء  
 سلطان من فی الارض من قریبها  
 ویم اذا اقواله حسدا

وكان اصدا جمع صدی بالقصر وهو الذي يحكى مثل صوتك في الجبال وغيره الى ان الاصل من حيث  
 اخذ لانه كان كافل القعنا و مريم لانهم عماله كان في حله الطحاوي ان خاله المزي في كان يميم انظري  
 كتب الامام الى حنیفه وكان ذلك بسبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابی حنیفه كادى  
 ابو یسلى الخليل في الارشاد واما الحديث فقد قال ابو يوسف ح ما رایت احد العلم بنفس الحديث من ابی حنیفه  
 وقد علمت انه راى خلافت من المحدثين وقال ايضا كان ابو حنیفه امرا بالحديث الصحيح مني و انكر ابن المبارک علی من  
 قال ليس يعرف الحديث كاسياتي بيان ذلك في محله وكان يحصر بعسل الاحاديث بالاعتدال والتجريح مقبول  
 القول في ذلك روى ابو عيسى الترمذي في كتاب العسل من جامعه عن البخاري قال سمعت ابو حنیفه يقول ما رایت  
 اكتب من جابر بن جهمي ولا افضل من عطاء بن ابي رباح و روى البيهقي في المدخل عن عبد الحميد قال سمعت اباسيد  
 يقول سمعت الامام ابو حنیفه ما تقول في الاخذ عن الثوري قال كتب عنه فانه قد ما خلا احاديث ابی اسحاق عن جابر  
 واحاديث جابر بن جهمي و روى الخليل بن عیسی بن عیسیه قال اول من اتقني الحديث ابو حنیفه ان ذاك علم  
 بحديث عمر بن دينار و اجتمعا على فتحتم فهايك بن سيار في الحديث الثوري و مجلس ابن عیسیه وسياتي  
 بعد ان يري ان الله ابو المؤيد محمد الله تعالى

ثمان قد نشر العلوم باسرا  
 و علامه منها ذری الاطواد  
 ثم انتهى منها الى الفقه الذي  
 قد راج في الاغوار والابحار  
 ثم انتهى من بعده يقى الوری  
 حقا برغم معاطس الخواء  
 لقد ارتقى في فقهه في قد  
 ذهب مصاعده قوی جهاد  
 فرق الضلال حدود الیه مطیهم  
 فهداهم و لكل قوم هاد

یعنی برخی از کسانی که در مناقب ابو حنیفه کتاب ساخته اند گفته است که امام عظیم از برهن بهره وافر گرفته بود  
 اما علم کلام پس در پیش گذشت که او در آن علم مقامی رسید که مشار الیه شد و در بعضی من است که در قیاس در پی  
 مسلم علم و مقدم بر هر عالم بود گفته که ابو حنیفه امام اهل رای است اما در علم ادب و نحو پس نبیایات آنها رسید  
 و آنچه بعضی از شما شنیدند در این باب گفته اند محتمل اعتقاد لغات نیست چرا که ملک معظم کرده ابوی در در این عدوی قیاس

گفته

گفته است که اگر تو خود بر سر شروع و مسامی که ابو حنیفه در آنست می خویش بر قواعد علوم عربیه ننشاده واقف شوی از مقام  
 مکن و حسن استقامت وی در عریات عجمی عظیم آوری و اما فن شریک روات شوار امام عظیم چیزهای بزرگ روایت  
 کرده اند و برخی از آنها که بر مضامین حکمت مشتمل است در باب حکم امام عظیم منقول میآید و اما علم قرأت پس از باب  
 این دانش همه اقرار کرده اند که ابو حنیفه را قرآنی است ممتاز که خود به آنها منفرود شده و قرآات او را علماء جداگانه  
 فراهم ساخته اند و آنها در خلال کتب تفسیر مذکور و مشهور است و از کسانیکه قرآات منفرود بهار از آن امام عظیم تفسیر  
 و جمع جداگانه اختصاص داده اند یکی علامه جارا نند و مختصر است صاحب کشف و ما خود این مرتبه حقیقه را در باب  
 مخصوص رد ابر کسانیکه گفته اند که ابو حنیفه حافظ قرآن بود خواهد نقل نمود همانا بصحت پیوسته است که امام عظیم  
 در ماه رمضان شصت شتم قرآن میکرد و یکبار تمام قرآن را در یک گوت تلاوت نمود اخطب خوارزم گفته است که  
 لابی حنیفه ایسی و حنیفه خداوند فخر را در قرآن قرآنی است مشهور و زودوده از سز رنگ و در خشان آن قرآات  
 خود در عصر حیات امام عظیم برقرار کلام الله عزه افتاد و از جودت و حسن آنها بماند در سلف شدن ای عجب که  
 برای آن دانشمند میانند هم اصحاب قرآت اذعان و خضوع آوردند و هم ارباب قهاست او در علوم یاران رسول  
 جانشین ایشان و خلقه اصحابه شد لاجرم خلفا برای جلالت قدر وی کثیری و کوچکی و زیندوی پادشاه فقها  
 بر عرصه کتبی است و فقها در صحن قوی کونی عکس او زده اند که او اصل ایشانست و ایشان فسرع وی عهد بر عهد  
 یا بلا واسطه از وی گرفته و آموخته اند امام عظیم مرتبی فقها تمام است و انجاعت عیال نعمت خوار خوان نوال ایشان  
 چنانکه امام شافعی گفته و طحاوی از رجال خاش مزی نقل نموده است که وی همی کتب امام عظیم نگریستی و از فروغ ذریع  
 وی همی اقتباس انوار اجتهاد نمودی و همین اوست مطالبه قرنی هر کتب ابو حنیفه را بسبب شد که بشیره زاده اش  
 طحاوی از شافعیت عظمت انتقال جست چنانکه ابو یعلی خلیلی در کتاب ارشاد روایت کرده است و اما علم شریف حدیث  
 پس قاضی ابو یوسف گفته که من احدی را باصل حدیث انار از ابو حنیفه ندیدم با آنکه ابو یوسف گروهی از اساتید  
 مشایخ را از محدثین عظام ادراک کرده بود و هم قاضی ابو یوسف گفته است که ابو حنیفه حدیث صحیحش از من جدا  
 داشت و عبد الله بن مبارک بر کسیکه منکر معرفت ابو حنیفه بر حدیث بود انکار نمود و امام مذکور علم درایت و عمل  
 طرق و جهات بر دو قبول است و متون در جرح و تعدیل روایات بصیرت داشته و در این مرحله قولش مقبول بود و در  
 در کتاب اسل از عافی روایت کرده است که گفت ابو حنیفه را حدیث او انکار نمود و امام مذکور علم درایت و عمل  
 طرق و جهات بر دو قبول است و متون در جرح و تعدیل روایات بصیرت داشته و در این مرحله قولش مقبول بود و در  
 راجح و بیعتی بواسطه عبد الحمید از ابو سعید صنعانی روایت کرده است که گفت امام عظیم را پرسیدم که چه میکنی  
 در باب حدیث از سفیان ثوری گفت از وی هر حدیث از ابویس که او محتمل اعتقاد است مگر احادیث ابو اسحق را از جابر



و احادیث جابر جعفی را و خطیب بغدادی از سفیان بن عیینه نقل کرده است که گفت نخستین کسی که مرا برای نشر حدیث فرستاد  
 خورشید ابو حنیفه بود و ما مردم فسر بودیم که این سخنان بر حدیث عسبر بن دینار از جهم کس و انار است پس مردم برین  
 که آمدند و من حدیث کردن آغاز نهادم در مقام اثبات علو درجه امام عظیم در علم حدیث پس است که در حق مثل  
 سفیان ثوری تصدیق اورانما شناسانقتند و مثل سفیان بن عیینه را بر صدر روضه نشر احادیث بنامند خطیب  
 خوارزم راست سخنان الفح یعنی ابو حنیفه هر علم را ترویج کرد و بر قیل جبال علوم صود نمود پس از سفیان و انما  
 بقعه فتنی شد وصیت تقابست او در تمام پست و بلند ممالک اسلامی فشر کرد و دید انگاه بر تفسیر انما نایل شد و بر علم  
 حدود ان کجا جهان را فتوی سسی داد که انان عالم مطیه مطاع خویش بجانب او بر انداد اوایشان عهد را بر راه راست  
 آورد و هر قوم را بر نهائی است بعد از این نصوص قاطعه که از فقههای متجربین و ائمه محدثین در باره اهل بیت ابو حنیفه و غیر  
 انصاف او معلوم و ینستیه مستول افتاده چکس بر اربی ماند که قاصدین رجسته جهل و حدیث دیگر باعث شده باشد  
 انتی از این عبارت ظاهر است که فاضل معاصر برای اثبات تجر ابو حنیفه در علوم عربیه و دیگر فسون از علماء محدثین  
 یوسف الدمشقی الصامی نقل کرده که او از بعضی مضیقین عبارت نقل کرده که در آن دو جاز از ابوالموید موفق که همین خطیب  
 خوارزم است اشارت کرده در مدح ابی حنیفه که راست پس کمال اعتماد و اعتبار و نهایت وثوق و اشتیاق خطیب  
 خوارزم بودن او بعل استناد و اعتماد و انصاف و سبقت و سلامت عقاید ظاهر و باسره کردید که مثل علماء محدثین یوسف  
 شامی استناد و تمسک بشمار جماعت شمار خطیب عالی النفاخ برای اثبات مدح ابی حنیفه دارد و میکند و فاضل معاصر  
 نیز که محقق معدوم النظیرست نیز بکمال اتباع و نشاط و استبشار و نهایت سرور و انبساط و افتخار از آن ذکر میکند و  
 بقول خود بعد از این نصوص که از فقههای متجربین و ائمه محدثین ثابت میگردد و الله اعلم علی ذلک و لا یحیی المکره انتی  
 الا باذن الله و انما هو علامه و علامه خوارزمی است بجا از علم که مکتبی است مشهور و امین احمد رازی در وجه تمیث شری  
 نوشته بر که خواهد بهت اقلیم رجوع نماید

سید اسمعیل بن حسن بن محمد بن محمود بن احمد الحسینی البحر جانی

از فاضل و اجلا طبای و ایل ما ششم بحیره است کنیتش را ابو ابراهیم گفته اند ترقی وی در فسون علوم و شهرت  
 در صناعات طبیه در زمان دولت ائمه اطهار طبقه سیم از سلاطین خوارزم شامیان بود و در نزد فضلالی طبای  
 عصر خویش بحدائق و فضل مستم و در نزد بزرگان عصر محترم و مکرم بود و او نیز یکی از اطباء فیه است که در دوره اسلام متقدم  
 قانون مجد و رسوم طبیه است و در تمام اجزای طب از نظری و علمی و ما تعلق بها فایق و در اصابت امری حسن  
 مهارت مقدم فخره این فن بود مولد و نشای الطیب ابل بحر جانت پس از آنکه در فسون علوم خاصه در علم

طبا و ابراهیمی پیدا گشت در زمان خوارزمشاه قطب الدین کیش که دوستان اهل فضل و خواستار مردم با کمال بودی  
 خوارزم کرد و چون در الملک تکلم رسید و خوارزمشاه آمدنش را بد آنجای شنید جوایمی حاشی گشته نیز خود خوان  
 و از فضائل و حداقت اطلاق پیدا کرد پس او را شایسته آن دید که اکرام و عسره از نماید در بر ماه هزار دینار از برای  
 وی مقرر نمود و در حفظ صحت و علاج بوی شوقی کامل داشت چنانکه توضیح این بیان را صاحب جیب تیسر در ذیل  
 احوال خوارزمشاه کیش خان که اطبا و فضلالی معاصرین آن پادشاه را می نگارد آورده که از جمده حاد و بان فضلال  
 نفسانی سید اسمعیل بن الحسینی بحر جانی زمان کیش خان را بوجود شریف شرف داشت و بنام نامی آن پادشاه و کیش  
 ذخیره خوارزمشاهی بجا گشت انتی متورخ غزوی در عسرون ترجمه وی دلیل نیزی ازین بیانات آورده شرف  
 الدین اسمعیل بحر جانی کان طبیباً عالی القدر و افرایم لطیف المعاشره حسن الاخلاق کان فی خدمت سلطان  
 علاء الدین خوارزمشاه و له منه الانعام الوافره و المرتبه المکینه و له مقرر علی السلطان فی کل شهر الف دینار و کانت له  
 معالجات بیه و انما حسنه فی صناعت الطب و کتبه مبارکه و من جمده مضغاته کتاب الذخیره الخوارزمشاهی ثمان عشره  
 مجلد امانا رسیده

تا اینجا بود از طبقات الاطبا و بعضی کتب دیگر نقل شده و آنچه که از وی باجه کتاب ذخیره بر میاید و در این مقام بجهت توضیح  
 مطلبی که بیان خواهد شد نگاشته می شود بجای شبیه نیست که آن طیب و اشهد کتاب ذخیره را بنام خوارزمشاه خطیب  
 الدین محمد بن توشکین تألیف نموده و در زمان سلطنت همین قطب الدین محمد بن توشکین که اول سلاطین خوارزم شاه است  
 بخوارزم رفته و چون تمام این طبقه از سلاطین را خوارزمشاه گویند و از مطابق بودن اسم و لقب خوارزمشاه اول با  
 خوارزمشاه آخرین اشتباه و افسده و خود تاریخ ابتدای کتاب که در رسیده یا قصد چهارم جری بوده بر بنامی گواید  
 که بنام خوارزمشاه قطب الدین محمد بن توشکین است و بعد از این دو خوارزمشاه را با هم یک صد و چند سال فاصده  
 است و نیز موافق آنچه با قوت حموی سال وفات او را که اینک در ذیل ترجمه نگاشته می شود تعیین کرده صاحب جیب است  
 با مورخین دیگر که او را معاصر خوارزمشاه کیش خان نوشته اند خطیبی فاش کرده اند و رساله دیگر که خود دیده در حفظ است  
 بنام خوارزمشاه تاریخ آن چهار صد و نود و پنج بود با جمده فضلال الطیب و انستدیش از آنست که تجریر و تقریر توان سیده  
 آورد و مضغاته می از پارسی و عسری اهل آن که در مقام توصیف توان لب شود از جمده ذخیره خوارزمشاهی است  
 که اشارتی بدان رفت آن اول کتابت که در دوره اسلام پارسی فصیح نگاشته شده و کثر الفاظ نامزی در آن جمله  
 اگر نگارنده با نظر اندک قافی در حسن عبارات آن نماید و آنکه مطالب علیه را با این عبارات فصیح با هم جمع کردن نهایت  
 جودت طبع و کمال فضیلت را خواهد و اکثر پارسی زبانان را در نظم و ثرو لغات شاهد عبارات و لغات آن کتابت  
 و مانبا بود که شد اکنون چند سطر از ابتدای مساجد که دلیل بیان یافتند بعضی مطالب طبیه را که در دوره

متفرد بوده در این مقام پادشاه و فیاض و بی لیلی ساطع و زمان تألیف کتاب ابرهانی قاطع باشد که چون تقدیر  
 بزرگی چنان بود که جمع کنندگان این کتاب بنده و عاقلوی خداوند خوارشاه الاجل العالم المودع المنصور ولی نعم  
 قطب الدین نصره الاسلام جمال المسلمین قاضی الکفره و المشرکین عماد الدوله فخر الامم تاج المعالی امیر الامراء ارسلنا  
 یقین عین الملوک و السلطان ابو الفتح محمد بن حسین الملک معین امیر المؤمنین ادام الله دولته و عرس قدرته قصد  
 خوارزم کرد و بخدمت این پادشاه نیک بخت شد اندر سال پانصد و چهار از هجرت خوشی هوا و آب و ولایت خوارزم  
 برید و سیرت و سیاست این پادشاه شناسخت ایمنی که در ولایت دستار سیاست و سیاست او بیافت آنجا مقام  
 اختیار کرد و اندر سایه عدل و دولت او بیا سو و نعمت و سیاست و شمت و بی مستغرت و آثار نعمت او بر او  
 برید و واجب است حق نعمت او شناختن و شکر آن گذاردن و رسم خدمتگاری بجای آوردن و ثمره عملی که بدتی  
 اندر خود را اندران گذرانیده است اندر ولایت این خداوند نشد کردن بدین نیت این کتاب نام آن پادشاه جمع  
 کرد و ذخیره خوارشاهی نام نهاد تا همچون نام آن پادشاه اندر افاق معروف کرد و همچون نام نیک او در بماند  
 و پاری ساخت تا برکات دولت او منفعت این کتاب بهر کس برسد و خاص عام ابره باشد اما باید دانست که  
 موای این ولایت شملت و چنین هوا خوش و صافی تر باشد و بیشتر خلق را با سازد و بر بنانی که اندرین هوا روید  
 خوشتر و گوارنده تر باشد و بر او می که از این هوا خوش گیرد و دل و دماغ او قوی تر و حاسهای او درست تر و چون  
 جانوران دیگر در دست تر و گوشت آنها خوشتر و آب این ولایت آب حیوانست از جمله آبهای ستوده است و در  
 زمینی که از این آب خورد نباتات او خوشتر و گوارنده تر است و زمین این ولایت محلی شوره دارد بدین سبب پسندید  
 کمتر پذیرد و چسبندگان زبان کار کمتر تواند گفتند باین همه خیرات اتفاقهای ناموافق اندرین ولایت بسیار است یکی  
 از آنجا است که موای این درستی و پاکیزگی سبب بخار این طبع پیدا که اندر هر است هوا خوش و زبان کاری شود  
 دیگر آنکه بیشتر خور و نهاری می پوساند پس بخورد چون ترینه و خندراب و شلم آب و غیر آن و نیز ماهی شور و ماهی تازه  
 و کرب خشک بسیار بخورد و اندر رستان خربزهای فزوده و نیم خام خورد و بعضی از این خربزهای تر را بگذاشته  
 باشند چون ندی گشته از آن نیز بخورد بدین سبب بیماریهایی دل و اما بسیار شود و سبب صبی سرماز کام و  
 نزد بسیاری باشد و این زکام و نزله آسان می شمارند و اندر فصل چهار که هوا گرمی که اید و مادها اندرین فردنی  
 کیره و بگذازد و اندر سیلان آید ماده نزله بسینه و برود و فرود میاید اسهالهای کوناگون پیدا میگردد چون سینه  
 و عاقلو اسمعیل بن حسن الجرجانی حال این ولایت برید و حاجتمندی اهل ولایت علم طب شناخت این کتاب را  
 بر سپل خدمت این پادشاه ساخت چون در مدت مقام خود در همیشه اندر مجلس این علمای بزرگ و آینه روزگار حاضر  
 دید و در هر علمی که سخن رفتی از لفظ بزرگوار این گشته پادشاه شنیدید که بسیاری بزرگان از آن حاضر بودند و کا

مستسوال فرمودی اشکالی نبود که هر کسی از غده جواب آن بیرون توانست آمد و این سخن کوایی و بد بر شرف نفس و کوه  
 پاک و علم و فنم و خاطر روشن و قریح درست و ذوق است و همت بزرگ و غفلت تمام چند کرد تا این خدمت چنان  
 سازد که بر چنین محلی عرضه تواند کرد تا این خدمت چنان سازد که بر چنین و خزانه پادشاه را بشاید اگر چه این خدمت بیکی  
 ساخته آمده است لفظهای تازه که معروفست و شیرین مردمان معنی آن دانند و بازی لغتن سبکتر باشد این لفظ  
 بازی ماد کرده اند تا از لطف و در تر باشد و بر زبان روان و پوشیده نماند بر کتابی را که اندر علم کرده اند فایده  
 و خاصیتی دیگر است و خاصیت این کتاب عامیتی است از بهر آنکه قصد کرده آمده است تا اندر هر بابی آنچه طبیب اندر  
 باب باید دانست از علم و عمل تا نماید کرده آید و معلوم است که برین نسخ هیچ کتابی موجود نیست اگر چه اندر علم طبیب  
 کتابهای بزرگ دیگر کرده اند هیچ کتابی نیست که طبیب از کتاب کتابهای دیگر مستغنی گردد و نا اندر هر غرضی مقصود  
 کتابهای دیگر باز کرده و از هر جای خواهد مراد او حاصل کرد و این کتاب چنان جمع کرده آمده است که طبیب از  
 هیچ باب هیچ کتاب دیگر حاجت نباشد و بسبب بازگشتن کتابهای دیگر خاطر بر آنکه شود و خادم و عاقلوی اندرین  
 روز که طبیبی خواند و کتابهای طبیبی گزینست بسیار بگوید شاید که آنچه از طبیب باید دانست اندر آن کتاب جمع  
 بودی بدین نسخ هیچ کتابی نیافت پس برکت دولت این پادشاه آنچه می کرده بود قصد کرد تا ساخته شد و غرض  
 خادم و عاقلوی در ساختن این کتاب آن بود که اندر روزگار این پادشاه چنین کتابی کرده شود و چنین یاد کاری  
 از من خادم در دولت او بماند تا حق او بدین خدمت گذارده شود و فضیلتی در کار این کتاب را مطلقا نگنند با دیگر  
 کتابها معاینه فرقی که میان این کتاب و دیگر کتابهاست شناسند و گوای پسند که این جمعی تمامست و بعضی  
 جویندگان این علم اندرین کتاب داده شده است و طریق رسیدن بمقصد طبیبان کوتاه کرده و بد آنچه اندرین  
 خطبه و عده داده است و فاکرده بجا آمده و الله تا اینجا بود آنچه خود در عنوان کتاب نگاشته و اکنون بدی  
 از مطالب طبیکی که در حقیقت در میان اطباء آن الفاظ و بیانات متفرد است پادشاه از جمله در ابتدای کتاب پس از  
 آنکه طبیب را بیایانی نیکو تعریف کند و جوهر علمی و عملی را از یکدیگر تمیز نماید در فایده این سخن شریف گوید که بدن انسان  
 مرکب است از ماده و صورت و هر دو از ماده اضداد است که هر یک با قطع میل بر یکدیگر خود دارند و از یکدیگر گریزند  
 پس از امتزاج اضداد و پدیدگشتن اخلاط را بنسب طبع مانند ماده خود است که هر یک از آن دیگر گریزد و از  
 جویای جایگاه خویشند تا از یکدیگر جدا گردند و صورت قویست که همیشه گوشانت تا با این ماده جانند و این جویندگان مادها  
 با هم افتاده است گشته شود تا بر حال خود بماند و هر کاری که بکوشش باشد با انکار که طبع بود برابر نیاید و این صورت  
 همیشه مادها را بر حال صلح و پیوستگی نگاه تواند داشت و دیگر آنکه تن مردم اندر میان هوا سردا که ماهی باید بود تا  
 و ماد و شش خاک سردا که باید داشت و غذای کوناگون می باید خورد و حرکت و سکون می باید کرد و شادی و غم



روز و از پس نود روز بچند و آنچه اندر مدت بقا در روز جنبه بر از پس دویت و ده روز بیدار شدن یک هفت ماه تمام  
 باشد و آنچه اندر مدت بقا در روز جنبه از پس دویت و ده روز بیدار شدن یک هفت ماه تمام باشد و آنچه اندر مدت  
 نود روز جنبه از پس دویت و بقا در روز بیدار شدن یک ماه تمام باشد لکن در حساب کما فی سبیل بسیار اقد و بیشتر از  
 مدت نیم سال شمی پرو در از بهر آنکه جنین اندر شکم مادر همچون میوه است بر درخت میوه تا خام باشد بر درخت محکم باشد  
 و پیوند مایش بر درخت استوار باشد تا غذایش نیک سد و پرورده شود چون نخته و تمام پرورده شدن محکم می بل  
 شود چنانکه با سانی باز تو انکرو و بانگ مایه حرکتی از درخت جدا شود حال جنین هم چنین است پیوند آن با رحم سخت محکم باشد  
 تا غذای کمی گیرد و پرورده شود چون تمام شد پیوند هست کرد و تا بدن حرکت که او را تو اند بود از رحم جدا تو اند شد و  
 پروان تو اند آمد و این تمامی اندر مدت نیم سال شمی باشد که آفتاب یک نیمه افلاک نخته باشد و عدد روزهای آن صد و  
 ششاد و روز و نیم و هشت یک و از باشد و ماه قمری قیاس ماه شمی است و نه روز و نیم باشد و این در روز و نیم  
 هشت یک و روز و نیم است از ایام مستقره و ماه نخستین را از استی ماه با پسین را واجبیت که  
 تمام شمرد اگر چه روزی کمتر باشد یا نیم ماه تمام گیرد بدین سبب چو را که از پس نیم سال شمی زاید گویند هفت ماه است و  
 نود و از این مکن نیست اگر روزی چند است و محنت که نهایت عدد روزهای هفت ماهی باشد و سبب آنکه ما  
 اول با تمام شمرد واجبیت است که اندر نیم سال شمی از پس آن باشد که از حیض پاک شده باشد و مدت  
 حیض از ماه نقصان اقد و کمترین سه روز باشد و فترت تر باشد و سببهای دیگر اتفاق افتد که یک نیمه ماه بگذرد  
 تا از پس استی اتفاق اقد پس چون عدد روزهای این یک نیمه ماه که آن را تمام شمرد و پانزده روز بدان هفت  
 کند و پنج ماه شمی که از پس آن بگذرد جمع کنند بعد تقرب یکصد و چهل هشت روز و نیم باشد پس لابد مقامت نیک  
 شمی در ماه هفتم باشد و تمامت آن است روز و هشت یک و از باشد و آنچه از این مدت اندر گذرد تا چهل روز از ماه هشتم  
 شمرد از بهر آنکه پنج روز از ماه هفتم و پنج روز از ماه هفتم از این جمله بگذرد تا چهل روز تمام شود و نهایت روزگار استی دویت  
 باشد و روز و نیم و هشت یک و روزی باشد یا دویت و ششاد و روز و خارج از این نیست و باید دانست که برگاه جنین  
 رحم هفت ماه شود طبیعت بقدر آفرید کار تبارک تعالی از آنکه اندر رحم بدو میرسد بعضی بچایب پستانها ارد  
 تا غذا شیر کرده و آماده باشد وقت زادن امانی بحال که از رحم جدا شود غذای او ساخته شده باشد پس از بهر آنکه  
 غذایش اندر رحم کم شود و جهت بزرگی جنین بیشتر باید از بهر طلب غذا بر جوش بچند و اندر جنبیدن که کما فی سبیل  
 که بدان رحم پوستت بسد و بر گردد و پروان آمدن گوشه و اندرین گوشیدن غشاکه اندر میان آن باشد بد  
 در طوطبتهای که اندر غشاکه بود او را غشاکه و بر گردیدن او بسوی سر باشد و زادن طبیعی است که بسوی سر فرود آید و اگر  
 بسوی پای فرود آید سبب ضعفی آن بود و جنین اندر رحم بر پاشنه نشسته بود و زانوهایش باز نهاده و بر دو کف دست

عجزه و کشیده و بی دوزانو و هر دو چشم بر پشت و دست نهاده و روی سوی پشت ما در کرده و این شکل از برای سر بریز  
 آوردن و برگشتن موافق تر بود و گرانتری سر و سینه بر آن ماری بد و برگاه جنین و قوتش قوی باشد زود از مادر جدا شود  
 تن در دست قوی باشد و اگر قوتش ضعیف باشد به حرکت رنجور شود و بیمار گردد و حال او از سه پروان نباشد یا از پنج  
 چارمی بپزد یا گران او ششید را بد و مرده از مادر جدا شود یا گران او پیوند با همه گسته شود تا آخر ماه یا ده ماه اندر رحم  
 ماند پس از پنج حرکت نخستین و آسایش حرکتی دیگر کند و از مادر جدا شود و از بهر آنکه مدت چارمی جنین چهل روز باشد  
 و همه تغییر حالهای جنین بر چهل روزی باشد پس بر چند اندر رحم بیشتر ماند و از مادر جدا شود قوی تر میگردد و پانزده  
 از مادر جدا شود تندرست باشد چنانکه چنده ماه را حال جنین است در ماه هشتم گاه باشد که حرکتی کند و از مادر جدا  
 شود و این زادن طبیعی نباشد سبب آنکه هنوز اندر بیماری باشد و از پنج حرکت اول تمام آسوده نباشد سبب حرکت  
 دوم رنجور تر شود و بیماری بر بیماری فسراید و زود میرد از بهر آنکه دو حرکت مادم کرده باشد و پنج مادم کی اندر ما  
 هفتم و دیگر اندر ماه هشتم و آنکه از پس سه ماه یا زاید اگر چه دو حرکت کرده باشد حرکتی او مادم نباشد لکن از  
 پنج حرکت اول آسوده باشد و آنکه اندر ماه هفتم زاید قوی باشد و یک حرکت میش کند و یک پنج میش کند لا جرم  
 چون از مادر جدا شود قوی تندرست باشد تا پنج هفت ماه را با آن قوت قوت آفتاب است و اگر است که زود دفع گردد  
 بجهت شش سبب اول آنکه حال او چون حال او نباشد که سخت نباشد و از فترت پروان کنند و دویم آنکه غذایش  
 اندر رحم خون مادر باشد و آن غذا نیست نخته و قوت طبیعی او چند آنکه حاجش باشد از آن غذا میگذرد و فترت زود  
 آنکه از مادر جدا شده باشد هم بقوت طبع و هم بقوت شہوت غذا جوید و فترت از مقدار حاجت گیرد و سبب فزونی  
 چنانکه باید نگوار و استیم آنکه هوای او اندر کتیت و لغت نگردیده باشد اما اندر کتیت از بهر آنکه گردد که هوای که اندر رحم  
 بدورس هوای باشد که از اول و ششمانهای مادر نخته و معتدل شده باشد و هوای پروان که بدم زدن بی ستند  
 یا کمتر از آن باشد که او را باید یا کمتر و زود اندر کتیت از بهر آنکه بگردد که سبب نازکی و ضعف قوت هوای ابد ام ندن کمتر  
 کمتر از آن تواند گرفت تا در سینه او زود باشد یا سینه تنگ تر بدین سببها که زایم زدن او تنگ تر باشد و هوای او چنانچه  
 باید تو اند گرفت چهارم هوای پروان که پوست او رسد او را غریب آید اگر کمی و سردی او رنجور شود و پنج آنکه هر چه  
 که بدو چشاند او را درشت آید از بهر آنکه پوست او سخت گرم و نازک باشد چه اندر غشاکه معتدل اندر طوطبتهای معتدل  
 قافری کیده باشد ششم آنکه شانه و معا و سبب فزونی و تیزی فصد که بروی میکند در رنجور شود پس هر گاه که این سببها  
 جمع شود اگر غرضی و قوتی سخت قوی نباشد زود میرد و آنکه نه ماه زاید فترت میان آنکه اندر اول ماه نیم زاید و آنکه اند  
 آخر ماه زاید از بهر آنکه آنکه اندر اول ماه زاید حاشش همچون حال آن باشد که هفت ماه زاده باشد از بهر آنکه قوت او هنوز  
 تمام نازد و نباشد لکن همچون ناقصی باشد لاغر و ضعیف بدین سبب بیشتر پرورده نشود و میرد و آنکه اندر آخر ماه زاید از چهار

تمام پروان آمده باشند وقت بدو باز آمده و آنکه اندر جو بقم ماه زاید قوی تر و ندرست تر از همه باشد و پرورش باید  
 باذن الله عزوجل و بیاید دانست که فم رحم وقت زادن کشاده شود کشادگی که میسر بود بدان کشادگی شود و چاه  
 فیت از آن که هر دو و مفصل که بر جم نزدیک است کشاده شود و در حال که فارغ گردد بجهت پوسته شوند و بحال طبیعی با  
 آیند و این فعلی باشد از افعال قوت طبیعی و مصوره و از اثر عیانی که آنست که در کار تبارک و تعالی را بخوانی است و سیرت  
 از سر راهی قبارک الله حسن الخلقین و دیگر از تحقیقاتی که در آن متفرد است آنست که گوید سبب زندگی حور است غیر  
 که اندر دست و از دل بجهت می رسد چنانکه اندر خانه آتش باشد و اجزای لطیف از آن آتش اندر هوای خانه پراکنده شود  
 هوای خانه گرم گردد و تولد این حور است و قوت حیوانیت و معنی زندگی آنست که حیوان ادراک محوسات می باشد چنانکه  
 خویش حرکت میکند و مرکب باطل شدن قوت حیوانی و حور است غریزی باشد و سبب باطل شدن قوت حیوانی و حور است غریزی  
 و چیز است یکی سو فرج دست از بر آنکه انواع سو فرج که بر خصوصی مستولی گردد فعل آن عضو باطل گردد و هرگاه که سو  
 فرج سرد بر دل مستولی گردد و حور است غریزی باطل شود و خون دل فسر و مانده آنکه گاه باشد که در صحرای باد سرد بر دم  
 گردد و هلاک نماید و هرگاه سو فرج گرم مغرط شود روح حیوانی نهایت لطیف است سو زود باطل گردد و هرگاه که سو فرج سرد  
 مغرط شود و از اندامها بدل می رسد بدان سبب بیماری دراز گردد و نیز در عین محام گوید که سبب دل معاجات پروان این  
 روح باشد از دل یکبار چون شادی مغرط یا مغرطه شدن خون دل از سرهای سخت و باو باشد یا بر شدن خویش از خون  
 هرگاه که خون اندر تن بسیار گردد و در کما و متفرد و بجز فیهار شود و روح حور است غریزی اندر وی دم تواند زد و روح پروان  
 که زود حور است فرو میرود و اگر اندامها قوی باشد و بر اندامی که او را تحریفی است اندر بزرگی و کوچکی و قوت بایکدیگر برابر باشد  
 و یکی از دیگری خفیف تر نباشد ما خفیف دیگر بد و شود و مردم سدر است باشد و خدای تمام می باید و استفرج کرده شود و خون  
 اندر تن بسیار گردد و بسا باشد که رگها و متفرد و بجز فیهار می دل پر شود و خنق قلبی تولد کند و مردم بندگان بیزدندی  
 طمس گرم باشد و طبیعت باطل نپارده که سخته است و نماند که مرده باشد و این موت شیر مردمانی را اقله که پوسته شریک  
 خودند و این موت اندر حال مستی شیر اقله خاصه که ضد و استفرغهای دیگر اتفاق میقتد و بدن راحت است و اشیش عادت  
 نماید باین زمان که در دست فرود بر طریق اعتدال مرغی و از دنیا بچگاه بمرک معاجات و چارگردد و دیگر از مطالبی که در  
 بیان آن متفرد و ممتاز است در علم طبیعی گوید که حد اقل کلی بیشتر در این مورد طبیعی ادکار است چه بسیار است سبب  
 تب و ذی را تشخیص تواند داد و اگر تشخیص در علاج بر قانون صحیح تواند نمود و استعدا بدن از غلبه اخلاط تواند نیز  
 داد و تب بسیار است طبیعت بقدری تنها و در آن محتاج است از مرخص خدا باریک و در تب تقویه برود و در این حال تب  
 قی شود و اگر فرج ضروری باشد تب غیب پدید گردد و بابت محرقه و اکثر فرج و فرج دومی باشد خون گرم کشته طبیعت بسیار  
 گردد و باشد که خون غرض کشته غمونی پدید گردد و دیگر گفته است که بیماریهای غروب شش جنس است اول

باز سوزی ضد  
 حور است غریزی  
 باشد و بیاید  
 که اندامها  
 عادت سو فرج  
 دل زود مغرط  
 شود

بیماریهایی است که نام آن خلط که بدان واقع شود خوانند مثل ثقیفه و سرسام و برسام و ذات الخب و ذات التریه و مانند آن  
 دویم بیماریهاست که بجهت شهابت بدان نام خوانند مانند دار الخیل و دار الاسد و دار الحیة و سرطان و مانند سیم  
 بیماریهاست که باعراض آن خوانند چون صرع و سکنه و خنق و ذبحه چهارم بیماریهاست که بد آنچه باشد خوانند چون  
 قرصه و جیر و دومی پنجم بیماریهاست که بشهر باز خوانند چون ریش طنجی و عرق منی ششم بیماریهاست که بحیوان باز  
 خوانند مانند دار التعلب و دار الاسد و دیگر از تحقیقاتی که بسیاری در آن متفرد است این است که گوید که ذات الخب ذات  
 الریه گردد و علت فریض شیر غش شود حال چار بگردد و اما اندر ذات الخب که ذات التریه گردد و حال چار بگردد و از هر آن  
 که ماده بیماری اندر موضع خویش نگیرد و فرو ناید ذات التریه نیز تولید کند و چون حال این باشد سنگ فیت که کما  
 چار بگردد از هر آنکه ذات الخب بر جای ذات التریه باوی یا بگردد و ذات التریه بر کرات الخب گردد و از هر آنکه چون  
 ذات التریه صعب نباشد ماده آن بسعال بر آید و پاک شود و آنچه صعب باشد پیش از آنکه ماده بصعود دیگر انتقال کند چنان  
 خاک شود و اما در این صرع سرسام گرم را گویند و شیر غش سرسام مسرور را گویند هرگاه قرصه یا خیل نیز قریه باشد و ماده  
 کثیف مانده و تخمیل آن دشوار باشد و هرگاه که در چار اندر تب محرقه رخه پدید آید و بدینان که بدین معنی اختلاف بین بر آید  
 آن تب نایل شود و سبب کتب محرقه بدینان نایل شود آنست که ماده تب محرقه اندر عروق باشد و هرگاه اندر عروق  
 انتقال کند و بصیبا باز آید رخه تولد کند از هر آنکه بصیبا هم فروغ و مانع است ماده که بصیبا باز آید قوت آن حاصل  
 فروغ رسد بدینان عارض شود تب نایل گردد سبب انتقال ماده نیز در زمین بود آورده است که میکوید بیماریها را بشیر چنان  
 حالت در حال را وقتی است معلوم طبیعی از شناختن آن قیما و حالها چاره نیست اول آغاز بیماریست آغاز در  
 از آن ساعت شمرند که بیماری بر مردم ظاهر گردد یعنی آنکه که تب در بدن آشکار گردد و غرض از درست کردن آغاز بیماری  
 شناختن روز بجران باشد دویم ایام زیادتیست آن ایامی است که بیماری محققه زوی دراز و یاد است سیم حال  
 نهایت رسیدن بیماری است این وقت از زمان آنکه گویند آنچنان که تب و اعراض آن قوی تر از آن ایام نباشد چنان  
 زمان نقصان بیماریست آن را وقت انحطاط گویند و چارم که وقت انحطاط رسد بیمار از خطر پروان آید و همه امید  
 سلامت باشد مگر تخلیط و خطائی اندر تب سینه کرده شود بدان سبب کس اقله تا بیماری دیگر پدید آید و باید دانست که بیماری  
 که اندر فصل سال فرج عمر باشد خطر آن کمتر بود چنانکه اندر فصل تابستان در شهر گرم مرد جوان را بیماری گرم صغیرا  
 پدید آید در این مقام بیمار از خطری نخواهد بود و اما در چنین فصل و چنین فرج حوراتی تولد کند و هر بیماری که در اندر فصل  
 سال فرج عمر و هوای شهر باشد خطرناک بود چنانکه مردم پیرا اندر زمستان اندر بلده سرد بیماری گرم اقله چون بیماری  
 که بصیبا اقله که فصل ضد فرج بیماری باشد زایل گردد و شهر سرد و فرج پیر ضد بیماری گرم باشد پس هرگاه اندر زمستان  
 مردم پیرا بیماری گرم اقله خاصه اندر شهر سرد سبب آن بزرگ و خطرناک تر باشد و دیگر از بیماریهایی که نموده هرگاه طبیعی

بیشتر سردی  
 شود از هر آنکه  
 لطیف اندر قریه  
 رخه تولد کند  
 اگر صعب بسیار  
 فروغ و مانع است  
 و مانند که بصیبا  
 باز آید

خواهد از اعراض ظاهر احوال باطن بر آن نخت باید تشیخ اندامهای مغز و کورمان ترکیب اندامهای مرکب همسایگی  
 و مشارکت بر اندامی با دیگر و خاصیت و فعل و قوت هر یک در آنست باشد و شکل و نهاد شناخته تا آنقض می را حاصل  
 شود از هر آنکه اگر تشیخ و شکل اندامها اندامها اگر اندر جانب است شکل نامی نمید تواند داشت که آنس اندر حرکت  
 یا اندر غصه شکم و هرگاه تشیخ و اندو شکل آنس نمید حکم کند که آنس اندر کدام عضو است از هر آنکه شکل آنس حکم نماید  
 باشد بر شکل حکم و شکل آنس غصه شکم دراز باشد بر شکل و نهاد غصه و اگر ماده اندر او باشد از شناختن خاصیت و  
 معلوم توان کرد که اندر کدام روده است از هر آنکه خاصیت و ده صفا آنست که همیشه می باشد و هیچ چیز اندر وی نیست  
 کند و خاصیت روده اعور و روده قولون آنست که نقل اندر وی نیز میماند و قوت بیشتر در قولون اقد و از شناختن  
 گوهر اندامها معلوم توان کرد که آنچه بسعال بر آید از گوهر کدام عضو است یا آنچه با سعال و بول برود از چه جای آنگاه  
 که نمید بسعالهای کهن حلقهای غضروفی کوچک می بر آید حکم کند که آن حلقها از شش است و قصبه شش خورد شده است و که  
 با سعال نیز می آید و در پارهای پوست نمید حکم نماید که قرحه اندر روده آسمین است هرگاه پارهای پوست  
 خورد نمید حکم کند که در روده های بالاست و اگر بعضی نیز می آید پارهای پوستی در آن باشد حکم کند که ماده تند برود و آنگاه شست  
 و میگذرد و روده را میزند و اگر بسند که در بول نمک سرخ یا چیزی چون گوشت پاره سرخ می آید حکم کند برود از شش است  
 و اگر رنگ سپید باشد و چیزهای خورد از محل گذر بول است و نیز در همین مقام گوید که چون طیب تشیخ نیک اندام  
 چاره های اصلی و شکر کی خطای بسیار وقت شمار کند و فسق میان بیماری اصلی و شکر کی آنست که نگاه کنند تا  
 اول آفت و خلل اندر فعل و قوت کدام عضو پیدا آید یا بشناسد که اصل بیماری اندر کدام عضو است بیماری عضوی که سبب  
 بیماری آن عضو است با علاج بیماری عضوی اول مشغول گردد تا هر دو زایل شود و همچنین نگاه کند تا الم در کدام عضو است که  
 لازم است گاهی فخر شود و گاهی قوی تا بدین مسرتی شناسد که آنچه لازم است اصلی است یا شکر کی یا اندر نوبت برود  
 عضو نگاه کند تا اول نوبت کدام عضو حرکت میکند تا بشناسد که آنچه حرکت نوبت اول اصلی است و دیگر شکر کی اما وقتی باشد  
 که این تا تمام اندر فوق کردن اصلی و شکر کی غلط اقد از هر آنکه بسیار باشد که بیماری اصلی که از اول پیدا آید نخت غلط  
 نباشد و الم آن بهتر بوده باشد و بیمار از آن غافل بوده باشد و آن بیماری شمار پس چون وزگار بر آید شکر کی  
 آن عضو اندر عضوی مشارک نگاه بیماری شکر کی عارضی پیدا آید و الم در این عارضی ظاهر تر باشد بیمار از بیماری  
 اصلی این بود که اشارت قوت طیب اندرین جایگاه علم تشیخ و مشارکت اندامها باید کرد و علم اندر فعل و قوت و خاصیت  
 هر عضوی است در اندام چه کار آید تا آنکه غلطها که اندر فعل و قوت هر عضوی تواند بود و نشانی آن شناسد و از پاره  
 تا بدین طریق نشانی بیماری اصلی بدست آرد و نیز شکر کی تشیخات را بر طیب صادق تواند داد و بسیار عضوی است که  
 بیماری آن شکر کی عضو دیگر باشد چون بیماری شکر کی اندر شکر کی و قوت شکر کی معده باشد و شکر کی بیماری های دیگر

اثر شکر کی معده است و دیگر از تحقیقات میگوئی که اور است آنست که گوید نشانی امتلا کرانی اندامها باشد و کسالت و  
 سستی و طولی و پر شدن که با و سرخ گشتن روی و بول غلیظ و رنگین و غلظت منض و چرکی چشم و کراتنی سر و از روی طعام باطل  
 شدن و اعیان آندی و قلی و قناب و خون آمدن از بینی و بن و اندامها مناسب قلی و قناب حرارتی باشد و در نخوری و  
 کراتندی طبیعت گردد و اندن با غلیظ اندر مفاصل و سبب سستی و کسالت یعنی باشد با سواد که اندر مفاصل باشد و  
 تن بر اگر ان دست کند و بیاید و آنست که امتلا و کونه باشد یکی آنست که اخلاط و ارواح اندر تن فرو نکرود و کدری  
 اخلاط و ارواح را جسد پر شود و نیز کونه امتلا را امتلا بحسب لادعیه گویند یا خیال در حرکت خطن آن باشد که اندر اندام  
 یکی بسکله یا بشکله و یا غلظتی گذرگاه نفس را بگیرد سبب خناق و صرع و سکت شود و هرگاه نشانی این امتلا پیدا  
 باید که بشناسد و در کتند و در خوردن و طعام و شراب کمتر تناول نمایند و دوم آنست که اخلاط فستون نباشد اقد  
 که باشد ضیاع و تباه باشد و این نوع را امتلا بحسب القوه گویند از هر آنکه جوی و تباهی اخلاط بر توتهای مردم قهر کند  
 و قوت با صغر از نخوت و آوردن عاجز گرداند و هرگاه این نوع امتلا پیدا آید پاره های بیانی که از غنوت اخلاط باشد  
 تولد کند اندرین امتلا کرانی اندامها و کسالت و کمی اشتها باشد لکن بر کما و رنگ و وی سرخ نباشد و اگر حرکتی کرد  
 شود زود ماندکی پیدا آید و خوابهای شریزه بسند و خنض ضعیف باشد و بول و عرق کدره باشد و هر که بهنگام حرکت  
 اغشاش کمتر متالم شود نشان آن باشد که اخلاط در بدنش تباه شده است هرگاه که یک خطا فزون کرد و دیگر  
 خطا با اندازه خویش باشد گویند فلان خطا خنض دارد اما نشانی غلبه خون کرانی اندامها باشد و کراتنی سر  
 کران زدن چشم خاصه با قلی و قناب و غنودن بسیار و خویشن با خون آلود دیدن و خاریدن جایگاه رک زدن  
 و جایگاه حجامت خاصه با جوانی و خلل بسیار و تن گوشت آلود و بسیار خوردن گوشت و شیرینی و این قلیل از اغذیه  
 اما نشانی غلبه غنم سپیدی نمک وی باشد و خنض کوچک و نرم و متفاوت و قلی سردی قوی بر ظاهر پوست  
 دستی گوشت اندامها و کسالت و بسیاری آب دان و سستی آن دگر گواردین طعام و از روغ ترش و سپیدی بول  
 و اندر خواب چیزهای سپید و سرد آب و برف میدن و بسیار خنض و تشنه ناشدن لکن اگر غنم شور باشد تشنگی باشد  
 و آن تشنگی با کبر سر و تشنه و خواب آرد لکن خوش خنض خاصه در فصل زمستان با سن کوهلی و پیری و تن فزیه  
 و مایی تازه و تریه و از این قلیل اغذیه است اما نشانی غلبه صفر از روی لون و خوش آهن بر روی شب زردی با  
 چشم و غنمی و خشکی و دان و تشنگی بسیار و موافق بودن با زمستان و جوای سرد و خنض عظیم و سریع و بول ناری رقیق  
 و اندر خواب چیزهای زرد دیدن و تشنه با نظر آن در نپزاشتن که در کربا است یا در آفتاب خاصه فصل تابستان و سن  
 جوانی و بسیار خوردن شیرینها و شیر تازه و ازین قلیل اغذیه اما نشانی سردی و کوهلی و بی طراوتی رنگ روی  
 و خشکی پوست و رنگ بل ایل بسبزی و سیاهی و کرسکی در روغ و اندیشهای بسیار و اندام سنگ بودن و خلوت جستن و

و از پختن رسیدن و گمانی بد و نوسیدی از همه کارها و موافق نم معده و بزرگ شدن سپرز و پدید آمدن سینه  
و اندر خواب چیزهای ترسناک و دودنا و خسبانی و بدن مخصوص فصل خزان و سالهای کولت و پیری و غذای سرد  
خوردن چون گوشت قدید و گوشت کبود و امثال آن و دیگر در بحث اسباب کوبه سببهای کندن را که گفته شد  
نوع است اول خوردنیهای معتدل چه از غذا چه از دارو و دوم حرکتهای معتدل چون ریاضت و صفا عینا سیم  
نایدن معتدل چهارم صفا و دارو و دارو و غنای گرم نایدن پنجم گرم با معتدل ششم هوای معتدل هفتم  
شست شو با سببانی که پوست او درشت کند و مسام را بگندد و بدان سبب حرارت در اندرون تن باشد هفتم حرارت  
معتدل خارجی که از غذا افراط گذشته باشد اما سببهای کندن سردی افزاید پاره زحمت اول حرکت  
بافراط از بهر آنکه حرارت غریزی را تحلیل دهد و دوم سکون با فراط از بهر آنکه حرارت را افزوزد و بدان سبب پنجم  
فرو مرده مانند سیم طعام و شراب با فراط از بهر آنکه هضم شود و حرارت فرو گیرد و دیگر کند چهارم نایافتن غذا از  
آنکه هضم شود و حرارت فرو گیرد و دیگر کند چهارم نایافتن غذا از بهر آنکه ماده حرارت غریزی گشته شود پنجم کار کردن  
غذا و داروهای سرد ششم هوای سخت گرم و ضادای سخت گرم و داروهای گرم و غسل کردن با بهای گرم چون  
باشد ششم آب گوگرد از بهر آنکه سبب بسیاری تحلیل باشد و برگاه که تحلیل بسیار افتد خشکی فراید و سبب ستم ماده حرارت غریزی  
بسته شدن مسام سبب  
افراط آنکه

باید ششم  
بسته شدن  
مسام سبب  
افراط آنکه

فصل آمدن  
غذا چهارم  
استفراغ صفا  
از بهر آنکه

بگذارو و تحلیل دهد و دوم بخوابی با سلسله از بهر آنکه دماغ آسایش ناید و رطوبت آن تحلیل نپذیرد سیم استفراغ و جماع بسیار  
از بهر آنکه رطوبتها از تن برداشته شود چهارم نایافتن غذا از بهر آنکه تری بدنیابد و آنچه رطوبت باشد هضم شود پنجم  
غذا و داروهای خشک ششم بسیاری خشم و اندیشه از بهر آنکه حرکت نفسانی حرارت را افزوزد و رطوبت را تحلیل  
دهد هفتم سرمای با فراط که بصوری سرد و او را سبب بود فراج سرد از غذا کشیدن بخواب باز دارد ششم شستوی  
با بهای قابض سیم سنده از بهر آنکه کندی غذا که اندر کندی با اعضا روده بسته شود و هم ضادای گرم از بهر آنکه  
رطوبتها را بگذارو و تحلیل دهد یا زود هم معام کردن بسیار اندر گرم با از بهر آنکه عرق بسیار آورد و رطوبتها را بگذارو  
اما سببهای کندن که شکل اندامها را تیره کند نوع است اول آنکه قوت مغیره لطفه یا قوت مصوره ضعیف باشد و کاروش  
چنانکه باید معام تواند کرد و دوم آنکه اندر وقت از آن سبب افتد که شکل اندامی تیره شود سیم آنکه اندر وقت پروردن  
و شستن و برداشتن و فرو نهادن آفتی افتد از تقصیر یا در دوایه چهارم افتادن رنجی رسیدن پنجم افراط چاهار یا  
چون تشنج و تمدد و تیره و جدام و استرخا و ستم قریب ستم مغرط ستم لاغری مغرط ششم اما سببها ستم ستم حرارت و  
ریشمانه بر آن کوزد باید و هم آنکه خضوب جای خود باید اما اسبابهای سده نوع است اول آنکه چیزی غریب اندر  
منفدی افتد مثل افتادن سنگ اندر جرای بول که راه بول بسته شود و دوم آنکه نقل بسیار و غلیظ اندر روده جمع گردد  
سنگ شود سیم آنکه ماده فرود شود چنانکه در جرات یا اندر جری بول یا اندر منفدی دیگر بسته شود چهارم آنکه  
منفدی از منفذ افتد و جرات شود و بخراحت پیوسته گردد یا گوشت فروزی برود و منفذ بسته شود پنجم آنکه منفذ  
چیزی چون لول یا غیر آن برود ششم آنکه داروی قابض بکار آید که منفذ را تنگ تر کند هفتم آنکه خضوب بر بند  
تا بدان سبب منفذ بسته شود ششم آنکه قوت ماسکه سخت قوی باشد ستم سرمای سخت سبب آنکه سرما را کما و منفذ  
فرازم آورد اما اسباب گشاده شدن منفذها چهار نوع است اول آنکه قوت ماسکه ضعیف تر از دفع باشد و دوم  
بدان سبب قوی تر شود و دوم داروهای گشاینده که سنده را بکشاید سیم داروهای کرم که ما و اندامها نرم کند چهارم  
نفس کشیدن که مسامات سنده را بگشاده شود اما اسباب درشتی آن شش نوع است اول چیزیهای ندانیده است  
که قوت زدودن اجزای اخلاط غلیظ را برود چون سسکه و انگین و مانند آن و دوم چیزیهای تحلیل کننده چون گلک دریا  
و غیر آن سیم غذا و خلطهای تند چهارم چیزیهای قابض پنجم داروهای سرد و هوای سرد ششم خبار زمین و اما سبب  
نرمی و نوع است اول چیزیهای لزج چون روغن و کثیرا و مانند آن و دوم چیزیهای محلل که تحلیل آن لطیف باشد ماده درشت  
غلیظ را رقیق کند و درشتی از وی سبب چون شکر فایده و امثال آن و نیز آورده است که انواع الما در بدن با پخته است  
اول الم خارش است و دوم المی است که کوئی چیزی درشت به آن موضع میرسد و آن ما خورن کونید سیم المی است  
که کوئی سوزنی یا دسه خار یا موضع خیزند و آن را ناس کونید چهارم المی است که کوئی آن موضع را می فشارند و این

فقر و ضاغط گویند بچشم گوئی آن عضو را از هم می کشند و آن را تمدد گویند ششم آن المی است که گوئی موضع آن از هم  
 باز می شود و آن را منفتح گویند هفتم گوئی انوضع را می کشند و آن را تمدد گویند هشتم گوئی ضعیفی اندر آن موضع پدید می آید  
 و آن را مرنجی گویند نهم گوئی انوضع را بجز می می کشند و این نوع را ناقص گویند دهم گوئی جوال و زاندر آن موضع  
 میزند و آن را مصلی گویند یازدهم گوئی آن عضو است و آن را حاضره گویند دوازدهم المی است که گوئی موضع مجده  
 و آن را ضربان گویند سیزدهم المی است که گوئی موضع سکین است و آن را مثل گویند چهاردهم انواع ماندگی است  
 و آنرا اعیان گویند پانزدهم المی سوزاننده است و آن را لادع گویند و اما سبب خارش ضعیفی باشد شور باشد که تباخی حرف  
 گویند و آن خارش که از خلط حریف تولد کند سوزانتر از آن باشد که از خلط شور تولد کند و سبب خشونت که شستن خلط  
 تند باشد یا چیزی درشت چون یکی که اندر کرده تولد کند و از کرده بشاید آید و اندر مجری اول بگذرد و سبب الم جنس  
 تفرق الاتصال باشد سبب مده فسردگی در غشای عضو از هم بکشد و سبب الم تدبادی یا ضعیفی باشد که عصب عضله  
 بکشد و سبب الم ضاغط بسیاری خلط باشد یا بسیاری باد که در عضو اندر آید و جایگاه بر عضو تنگ نماید سبب  
 الم منفتح مده باشد که اندر میان اجزای عضله و میان گوشت و غشای آن باشد و غشا و عضله را از هم باز کشد و  
 سبب الم منفرجه مده باهی باشد میان استخوان با هم را می که بدین غشاء رسد و عضو را بر هم فشار دهد و الم آن با استخوان  
 رسد سبب الم زخم مده باشد که اندر گوشت عضله کرده باشد و بجز عصب رسیده باشد سبب الم ناقص مده  
 سبب غلیظه است یا با غلیظه که اندر عضوی کرد آید چون وده قولون و سبب الم مسلی نیزین باشد و سبب حذر یا سردی  
 مزاج عضو باشد مده که اندر روح حساس که بدان عضو آید ببنده سبب الم ضربان آماسی باشد گرم یا سرد و سبب  
 یا نرم لکن اندر نزدیکی آن تریانها باشد سبب حرکت تریان آماس ضربانی شود سبب الم مثل آماسی باشد اندر عضوی  
 که گوئی از حس نباشد چون شش و کله و کرده و محال یا دردی باشد اندر عضو حس صعبی علت حس عضو را باطل کرده  
 باشد یا نه سرطان که اندر مده باشد و چارس که رانی می باید و حس الم نیاید و سبب الم اعیان انواع حرکات بدنی  
 و حسانی است و سبب الم لضع خلطی نیز باشد و سبب سببهای تخمه و امتداد و جنس است اول سببهای است پرولی  
 دوم سببهای آندی اما سببهای پرولی چهار نوع است اول بسیار خوردن طعام و شراب از هر که بسیار اندر آن  
 تری می آید کتن با بدان حاجت نباشد و قوت با خمد از هم آن عاجز آید بدان سبب امتلا حاصل گردد دوم بسیار رفتن  
 اندر که با قیل از هم با بعد از آن بدان سبب تصرف صعبت در طعام تبا شود و امتلا و تخمه حاصل گردد سیم سببهای که در  
 بدنه در چون باضت کردن المی سست و واران قیل چهارم بی ترتیب خوردن طعام و شراب و سببهای اندر وانی  
 آن نیز نوع است اول ضعیفی قوت با صد دوم ضعیفی قوت اندر با قوی بودن قوت با صد سیم تنگی رگها و گذرهای  
 مستند و سببهای دیگر با هم چنانچه علت اولی آنهم جوهر عضو گویند آن ضعیف باشد و دوم آنکه روح که مرکب قوتهاست

ضعیف شود و بر تن او وقت نیز ضعیف شود سیم آنکه قوت ضعیف شود و بر تن چیزی دیگر چهارم آنکه قوت افزایش و بر تن  
 نازک و ضعیف باشد پنجم آنکه اندر عضوی از اعضا مرضی باشد از امراض ترکیب اما ضعیفی مطلق و طبیعی باشد آن است  
 که با یکی و پیوستگی عصبهای عضوی سست شود از هر آنکه فعلهای اندامها چه آنچه طبیعی است چه آنچه خستباری قوت  
 یعنی عصبهاست و با یکی و پیوستگی و نهادن آن هرگاه که با یکی این بهیاست شود ضعیفی راستی حاصل شود و آنرا متصل گویند  
 و سبب ضعیف شدن گوهره عضو سوز مزاج محکم باشد خاصه سوز مزاج سرد و از هر آنکه حس عضو را سبب و در باطن  
 کند سوز مزاج گرم نیزه عضو را ضعیف کند از هر آنکه حرارت غیر طبیعی مزاج روح و مزاج عضو را تباها کند و مزاج خشک  
 منقذ را فسه از هم گیرد و در راه قوتها سببند و اندامها ضعیف کند و سوز مزاج تر اندامها نرم کند و از نرمی سستی تولد  
 کند و هرگاه سوز مزاج تر با ماده غلیظه باشد سبب پیدا شود و گذر قوتها بندد بدان سبب اندامها ضعیف شود اما سبب  
 ضعیف شدن روح دواست اول سوز مزاج دریم تحلیل بسیار و انواع استفرغها که سبب آن روح تحلیل پذیرد  
 دوازدهم نوع است اول سوز مزاج دریم تباهی هوا سیم تباهی آب چهارم غذای بی تخم اسباب که سبب  
 آن روح آید چون نوبه های ناخوش بخارها و آبهای ایستاده و تباها شده و دودها و بخارهای زمینها که اندر  
 آینه شود ششم استفرغهای مغز و گوش و آن آب اندر علت استقامت و یکبار بسیار بیرون کردن خون و بیرون بزرگ  
 شکافن دریم بسیار یکبار بیرون کردن ریاضت مغز و عرق آمدن بنه اط اینها از جمله استفرغها باشد سیم  
 در دصوب از هر آنکه هم مزاج بگرداند و سوز روح را تحلیل کند و از دردی فم مده و در دمانی که اندر هم یکی و دل باشد  
 اثر بیشتر استم انواع تباهی از هر آنکه هم مزاج را بگرداند و سوز تحلیل دهد نهم غذا نایستن و ناخوردن و هم آنکه  
 ضعف عضوی سبب ضعف هم تن گردد چنانکه ضعف معده و راست از هر آنکه غذا و نضعف فم معده را بکشد  
 دماغ مزاج روح بگردد یا زود هم آنکه شخص بیمار بهای بسیار کند و بدان سبب ضعیف گردد و دوازدهم آنکه از  
 اندامی ضعیف تر و نازکتر باشد چون دماغ و شش و بدان سبب فسله دیگر اندامها قوی تر آید و مستبول کند و  
 آن بود که آفسهید کار تبارک و تعالی بقدرت با نفع خود دماغ را بالای همه اعضا نمینهد و سبب لطافت و نازکی  
 او را است همیشه فعلهای اندامها بد آمدی دماغ آنرا دفع نخواستی کرد قوتهای آن به تباها شدی و همه افعال دماغی  
 با آف بودی قباکت الله امن الخالقین و دیگر از اینهاست مفیده حالیکه گذر را پارسی است این است که بعضی از  
 تاثیر در خارج است و بعضی را در داخل و آنچه را که تاثیر در خارج است و مجرد ملاقات اندر پوست تاثیر کند و بسوزد  
 و ریش ناید و از اندرون اثر کند سبب آنرا شش است اول آنکه در آنچه قوتی است که نده که بدان قوت اجزای لطیفه  
 بسامات اندر شود و اثر کند دوم آنکه اندامها بقوت مجازیه آنرا بخیش کشد سیم آنکه قوت گیرنده آنچه قوت مجازیه اندام  
 برود و اثر شوند آنرا نپذیرد چهارم آنکه آنچه طبیعی باشد قوی که تن مردم را از حال بگرداند چون نهادن دماغ و غشای



گرم بغل پس در فصل که اندرین اثر گرمی و سپیدی کند چرخ چون ضاده که بوقت گرم یا سپید باشد و حرارت خیزی وقت  
بغل اگر ششم آنکه بجا صیت اثر کند و چرخ چرخد که است که بخوردن اثر کند و از سپید بودن نیز اثر کند و پوست را بسوزاند و  
کند و آن چیزهای تنده است چون سپید و پیا زو مانند آن این پنج را سبب دیگر است خاص اول آنکه هر گاه آنرا بخورد وقت  
باد و چندان نماز که اثر و فعل خویش تواند کرد و از هر سبب آنکه وقت آن صفت اندر حال وقت آنرا شستن کرد پیش از آنکه فعل خویش کند  
در وقت آنکه چیزی خورده شود مردم آنرا تنها بخوردن بماند و گوشت و غیر آن خوردند و با خوردن مردم آنچه رسد و چون آنچه  
اثر آن در دنیا بدست می آید چون چیزی از آن بخوردند با طوبت و مان مرطوبت معاد و طوبت معده سرشته شود وقت آن بین  
سبب شکسته کرد و چهارم آنکه آنرا ضمه و کندن قتی بر یک موضع لازم باشد پس اثر کند و چون خورده شود بر یک موضع نباید بگذرد  
و چیزی نامی گذرنده را آن اثر نماند بود و آنچه چیزی که بر یک موضع لازم باشد چرخ آنکه چون طبیعت را در وقت آن تصرف کردن  
اندروی و از جسمی آن بر چه جسم را شاید ضمیمه کند و هر چه دفع را دفع و اما آنچه از سپید بودن اثر کند و بخوردن اثر کند چون  
اسفیداج است و مانند آن سبب غلظت آن است و اجزای آنرا وقت که شستن اندر سام نیست و اگر جزوی بگذرد و خویش  
و بقره پوست و منقذ روح نیز است و اندروی لطافتی و نوری نیست لکن چون خورده شود بقره سر از هر آنکه گوید که آن  
سخت غلیظ است طبیعت اندروی اثر نماند کرد و آنچه آنکه اندر چیزی نامی دیگر کند و هیچ جزوی را از وی بضم نماند بود پس سبب  
بر حال خویش مانده و اثر پیدا کرد و دیگر از بیانات و اذیه و تحقیقات شایه که آن طبیب حیل پارسی آورده و زیاده از حد هر کس در فهم  
این مطلب مفید فایده است این است که فرماید چون سبب بقای جانوران تولد و تناسل بود آفریدگار تبارک و تعالی لذت  
با فراط در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرده پیش از بافتن آن لذت شنوات در همه جانوران نهاد و مردم را که این صفت  
ارزانی است آنکه عظام کار با نایش کند پیش پس اثر نماند در جنس سبجان آن شنوات سخن آن حالت کردند در حال طلب  
آن لذت شرم و حیا که خاصیت مردی است مغلوب قوت همی گردد و نفس را شمی بر وی مسلط آید تا در آن حال از تیرش پیش کار با  
اندیشیدن مغفل شود و غمناکی که در مرد حاصل را بود از بر سنه زنده و از بر پرورش و از بر صلاح و فساد و تا حال او در خورد  
پرو و ما در بودیانه و انسان را از این سنه زنده بگو نامی بود یا زشت نامی همه فراموش کند و بسیار از مردمان شایسته که بسیاری  
مصل و مروت و شرم و حیا و خودداری ایشان بدان جای بود که هرگز نام آن حضور که آلت این کار است بزبان نگویند و نخواهند  
که نزد دیگران صاعد دست خود بر نه کشند اما در آن حال چنان مغلوب قوت همی شوند که همچون همه عورت بر نه کشند و باشد  
که عورت محول را نیز بر نه کشند و خواهند که عورت را در ای بیستند و بخواهند که ساحتی در از تر در آن کار باشد اینها از بر است  
که ناسل مردم باقی مانده چند آنکه جنبه کار تبارک و تعالی تصدیق کرده است و اگر آن بودی که فراموش کاری پیدا آید قوت  
همی غالب شدی هرگز که نام حاصل ای کار کردی و غمناکی منس زندان که خویش کشیدی و کنیل آن گشتی هر که این معنی فهم کند  
بکمال حکمت و قدرت آفریدگار تبارک و تعالی دستار دهد و با خلاص گوید ذلت تقدیر است نیز از علم و هم در این مورد

فریاد که علت نگاه داشتن تن درستی است بر تن درستان و زایل کردن بیماری است از بیمار آن و این صفا اشخاص بود  
چند آنکه ممکن گردد و مخطوب اشرف و اجل و بزرگتر از حفظ شخص است مخطوبت و علاج اعضای تناسل از جمله اسباب حفظ  
و زیادتین نوع انسانی است از هر آنکه حقا و بقای نوع در تناسل است تناسل حاصل نشود مگر آنوقت که زود ماده در لذت باغ  
و در انزال موافق باشد اگر زود ماده در این برود و معنی موافق باشد چنانچه فرزند آید و هم میان ایشان الفت بود و اگر لذت  
از صحبت زن با لذت زن از صحبت مرد بدینسان که باید نبود و در انزال مقتدیم و تا خیری بود و منس زنده تولد کند و زن از مرد  
لذت تمام باید باشد که آب مرد در کمرست بود زود آید و شوات ن بخشید باشد و صحبت مرد در حیل گشته مرد از وی جدا شود  
حاجتش تمام نشده و اگر زنی باشد که ششم و حفا و او کم بودیم باشد که در آن حال هر که را باید حاجت خویش را کند و بدین  
آنکه لذت هر دو از یکدیگر تمام حاصل شود و بدینسان که موافق است بدین تقدیم و تا خیر در علم طب است و بدین طریق  
ماهر اندمند و اگر مزاج آب مرد و مزاج آب زن نامتدل است از ایشان منس زنده نمی آید یا یکی کم و دیگری زیاد است  
حال بدینسان با حال باز آوردن و نیز بدینسان در زیادتین و کمی آن در علم طب است بدین طریق نیز اگر اودات و آلات  
تساوی نیست آن نیز سبب نیارودن منس زنده است منس زدن لذت از یکدیگر در این حال بدینسان قوی لازم است آنهم علم  
طب است بدین سبب مخطوبت و علاج اعضای تناسل واجب است مردم را در این مورد و بعضی طب حاجت بیشتر است از هر  
آنکه طب اندر علاج این اعراض سبب الفت و تناسل و باعث بقای نوع انسانی است و اگر گویند طب غلیظ است از غلیظت  
خدای در میان خلقان درست باشد تا آنچه بود آنچه از بیانات و تحقیقات آن طبیب اندمند که در عنوان ترجمت اشارتی  
بدان گفت که بخاریم اکنون اشارتی با آنچه متعلق بود از اینام زندگانی او است خواستیم نمود و در ترجمه اطباء و دیگر  
مسطور است که آن طبیب و اندمند پس از آنکه در قتی در خوارزم سنه و خوارزم شاه محمد بن نوشنگین در خوارزم پانزده و از  
بالت کتاب ذخیره خوارزمشاهی خاطره فارغ ساخت بخیال رفتن مرداقت و آن زمان سلطنت و اقدار سلطان سنج  
بود چون آن پادشاه عادل آمدن او را بدان شهر است نزد خود خوانده و آنچه از حیل و اجتهاد بود در باره او  
مرعی داشته بقیه ایام زندگانی در آن شهر باشد و فضلی آن ملک از هر قبل استخاضه و استناده از بیانات او  
بسنودند و زیاده از حد محترم و کرم بریت و در سنون دیگر سنه را و ایدی طوبی بوده مثل علوم عربیت و ادبیت و در علم  
حدیث استاد وی شیخ اجل ابو القاسم قشیری که شرح حالش در ای کتاب مسطور افتاده بوده و روایت از کتاب این  
دیگر کتب وی میسنوده و دیگر آنکه سماعی که از فحول فضلا و فتاوی هم بوده در روایت چهار و حدیث از وی مجاز است و از  
اطبای معاصره وی ابن ابی صادق است که شرح حالش مسطور افتاده موافق آنچه که در بعضی از روایات خود آورده  
شده در روایت حال اخذ صاعهات طبیعت را از جز علی و علی از آن طبیب امانا نموده و از اطبای عراق و فارس و مغرب  
نیز استماع نمود و بعضی از تلامذت شیخ ازین که در جرجان بوده صحبت داشته با جلد بدان حال که مسطور افتاده در کار خود را



و از وصایای آن طیب و شریف است که گفته چون بهیچ مجالست نووی او را جاه طلب و خود ستا دیدی البته از جرح  
بوی بر حذر باش چه رجوع بچنین طیبی صحت ندارد بدست زایل کند اگر صحت  
ظاهر را بقوت طبع دفع کند علت باطنی از وی دفع و دفع  
خواهد شد

ابو اسحق ابراهیم بن شیبان کازرونی

از بزرگان عرفای او خسته و پیغمبر حقیقی است از خلفای عباسی معاصر است با القادری و از ویالیه بمسند آمد و در کازرو  
کاگرد که بر فارس استیلا داشتند و با شیخ رئیس ابوعلی شیبان در بعضی مطالب عرفانیه مسوالات و جوابات از مدبر حال  
از فضیلتی این سلسله و معتبرین این طبقه است و لا اشدش موافق سال عسره و وفات در سال سیصد و پنجاه و پنج هجری در کازرو  
کازرون بوده و پدرش شهریار کیش زروشت داشته در بدو استیلا و میان بر حکمت فارس اسلام اختیار نمود و  
و سایر اولادش در اسلام بدر بر صده وجود آمدند و چون ابو اسحق تجدد شد و نیز رسید تحصیل مقدمات و علوم ادبیت  
کماشت و ترقیات کامل نمود و در فسون علوم کمالی کمال پیدا کرد و در کتب صحبت بسیاری از مشایخ و صحابه حدیث نمودند  
در تصوف شیخ ابوعلی حسین بن محمد فیر آبادی اکار بوده و در کازرون و شیراز و بصره و مدینه طیبه خدمت جماعتی  
از انالی علم و عرفان رسیده روایت حدیث آثار بسیار دارد و یک چند کلمه معتبره در جزوه افادت شیخ ابو الحسن علی بن  
عبدالله جضم همدانی در شرح حاشی در این کتاب مضمون است و در وی روایت حدیث اجماع کثرت پس از آنکه خود رسیده  
افادت و ارشاد داشت جماعتی از این سلسله دست ارادت بوی داده و در نزد وی باستعداد مشغول گشته و نسبت بوی  
درست گفتند در تکرار اولیاد که شرح حال وی را اینویسید در حق می آورده آن متقی شهبان متقی مذکور آن شیخ محمد بن  
آن محرم هم اخلاص آن مشتاق اختیار ابو اسحق شهریار می گانه عهد بود و نسی ثور و است و سخن و پسند و صدق نهایت  
و سوزی بی اندازه و وری کمال و در طریقت زیاده و در برین و پر فرست چنانکه میت مبارک بر وی و از این جهت بدست وی  
مسلم شده نقل است که یکی از وزرای میالده را با وی ارادت بود و در ایام ارادت بر چند خواست خیزی از او قبول کند  
قبول نمود و قی تو سبکی از میدان شیخ بنیام فرستاد که بر چند چند کردم که چینی نمن قبول کنی بدرجه اجابت برسد  
ناچار چند بنده خرید و در راه خدا آزاد کردم تا تو این برگاه خداوند نصیب وقت تو باشد شیخ جواب فرستاد که  
تو را کردند و آنچه گفته بودی بمن رسانید و مگر نیکی تو کنم لیکن آزاد کردن بنده مرا عقیدت نیست بلکه مذمت من نبود  
کردند آن آزاد است بکنونی و مدارا و احسان نقل است یکی از دانشمندان فارس و قتی مجلس افادت شیخ داخل  
گشت چون مجلس منقضی گشت در خیال گذرانید که مر اعم و فضل از وی بیشتر و بقدم تحصیل بیشتر این چه مصلحت حکمت  
است که او را این همه جاه و مال است قبول بماند که بر آنها نظری نگذرد و مر ابادی قوت لایموت برنج و سی بسیار حاصل کرد  
چون آن مرد این نکته در خیالش گذشت فی الحال شیخ بدو گفت که شش در این مطلب بنیوش این قندیل را که می پیا  
در تنگ او بنجه است آب روغن که در آن ریخته شده است با هم مضارعت فیما بینه اکنون آب بدو گفت که من از تو غریز  
و فاضل ترم تو چرا بر سر من جایی کرده روغن بدو گفت سبب اینست که من بر شما دیده ام از زردون و کرفس و با بنجه

برنج و حتی که بر من وارد آمد میوزم وی سازم و مجالس را روشن میازم و مردمان از نور خود بهره میبردند پس این سبب  
بالای تو مقام دارم اندیشمند چون این بیان در این کرامت از شیخ بدیدار جای خاسته در دست پایی شیخ افتاد و حدیث  
خواست شیخ او را امتحان کرده و احسان بسیار بر او نموده از میدان شیخ گشت و قتی بدو گفتند ما را چیزی گوئی که فایده  
بخشد گفت بهترین کلام کلام شیخ ثوبان و القون معصیت که گفته علیک با قصد فان الرضا بقیل الرزق یزکی سیر علی  
یعنی بر تو باد که تو سزاوار خستیا کنی یعنی بضرورت وقت قناعت نمائی و طالب نیادت نباشی از آن روی که رضا بزرگ  
اندک عمل اندک را پاک گرداند چه عمل شایسته و پاکیزه مقبول درگاه خداوند پاک است چه عدم قناعت مستلزم قناعت  
در اعمال زشت و شبهه و حسد ام از خود او نقل است که گفت شیخ حضرت سالت علیه آلاف التحية و التهنين انما یجواب یدیم  
عرض کردم یا رسول الله ما التصوف تصوف چیست فرمود التصوف ترک الله عاوی و کتمان المعانی تصوف گذشتن  
دعاوی لایمی است و پوشیدن مطالب معنوی باطنی است پس عرض کردم ما التوحید یا رسول الله توحید چیست ای پیغمبر  
خدا می فرموده کل ما یجس بالک او خطر فی خیالک فانه سجا بخلاف فکرت التوحید ان تیره عن الشک و الشکر و التسل  
یعنی هر آنچه در دل تو بگذرد و یا خیال تو در آید خداوند تبارک تعالی غیر از آنست بلکه آنچه در آید در خیال انحرافات خیالی  
و سالت توحید است که دل خود را پاک نمائی از کاران و نیازی و اینی کان کنی غیر او در الوهیت چنانکه اول مرتبه است  
و صفات بر یکبارنداری فاعل بالذات همه او را دانی و یکبار به عرض کردم یا رسول الله ما اهل ای پیغمبر خداست  
عمل فرمود او نامه ترک دنیا و احلا ترک العطر فی ذات الله تعالی یعنی نشانه ستم ترین عمل گذشتن از دنیا و ستم عمل  
بند و کامل گذشتن از اندیشه در ذات خداست تعالی است از او پرسیدند چه چیز در دنیا از هر چیز بهتر است گفت اخلاص که بسیار  
غیر است در آن رسکازی جاوید و هر او از اخلاص پاک نیست صدق طریقت است در راه حق فیر از کلمات او است  
بانا تتقون لمن و عمل و خبرنا صباح لمن اکل و تراب تری فی استیاق الاکبر و سفر فی بسوط علی یوم محشر و فی حاجتی  
ستین فرخا میگوید و خانه من باز است از برای آنان که خواهند در آینه و آن من کو را و احلال است بخورنده آن خاک که  
مضیع و شمای من است افغ ستمی است بزرگ و خوان من از برای دوستان من است تا روز قیامت چه آمده ستونی  
در تاریخ گزیده آورده است که آنعارف کامل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دید حضرت ایند عابد و آموخت  
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اجنبی کلک الذکرک مؤذبا بحکک حافظا لاکرک راجیا لوجدهک حافظا لوجدهک ضایا  
فی کل حالاتی عنک راجیا فی کل اموری الیک مؤثقا لفضلك منظر لرحمتک ارحم الراحمین بارضا بکبروان مران  
انسان که نام تو را زیاده بر زبان میاوردند و میرسانند آنچه را که منزه و راست از حقوق تو در حالتی که نگاه دارند و باشم مرفان  
تورا و امیدوار باشم آنچه را که دعه کرده از خوبی و برسم از آنچه را که گفته کفر و بی زبیدی بخشودم من در هر حالتی  
از حالات خود از تو آرزو مندم در هر حالت کاری بسوی تو امیدوارم بفضل تو و انتقام میرم هر مرت تو را می بهمان

مهربان و آنعارف کامل در شیز زو کار خود را بارشاد میکند زانیه تا زانیه که کاشش بر آمد و در کار حیات ابد و نور و نور سال  
و فاشش موافق آنچه در فحاشات لافس مطور است معانی است با سه چهار صد و بیست و شش هجری و اندام  
کازرون از بدان مشهور و معموره فارس است در اعتدال هوا و خوبی آثار و کثرت اشجار بی نظیر و نور در مصلحا  
الزهرس آنعارف کامل است از اعمال کازرون و جماعتی از اهل فضل و علم بدانجا میروند

ابوالعباس احمد بن محمد دیوزی

از عرفای و اول ماه چهارم هجری است معاصر است با سکنی و بطبع الله عباسی کرامت ز به در میان این طبقه معروف  
بیان میکند در حد او این سلسله موصوف بود مردی ابد و عابد و اهل حال و مکی طریقت با استقامت احوال بود مولد در  
وی و دیوزی در اطراف اشتر و بغداد قتی در سیر سلوک بوده و خود نسبت در عرفان یوسف بن حسین ساند و شیخ حدیثه  
خراب و ابو محمد سیری ابن عطار و رویم را دیده و با پیران و شیخ دیگر صحبت داشته بود پس از تکمیل مقامات سفر  
و عرفان و تهذیب نفس مسافرت خستیا کرده از عراق عرب نیشابور رفت و در آنجا باب بوعلی و ارشاد و شاد و مدت زانی  
بخوبترین میان و نیکوترین زبان بوعلی خلیق اشتغال داشت و کردی بسیار و جماعتی شمار از موعظت وی ارشاد داشته  
میل طریق حق نموده پس از آنجا میل رفتن شهر ترمذ نمود و چون خواست به اشتر در آید خواججه محمد بن جاهد که از امام شیخ ابو  
وراق و از جانب می در اشتر بارشاد و خلیق مشغول بود بجهت دیدار آنعارف از شهر بیرون شد و بوسه بر کاب می او شاکر  
ادرا خوش نیاید چنین حرکتی از شیخ او را گفتند چرا چنین کردی که چون توشیحی حلیل چنین کند مردمان عامی بدو بسیار گروند  
و این خود از طریق طریقت و راست گفت چنین است که میگوید اما این کار من بوجهت داشت اول یکداساد مرزبان  
بر کلبی می ستاید و دویم آنکه خود مردی باز به دعوی است از متقی و زاهد خلاف همه سر نخواهد زد و شاکر در آن مقام و در پسند  
ساکت شد پس از یک چند اقامت بر بد شهر سمرقند رفت در شهر نیشابور نمانی بارشاد و موعظت مشغول بود تا آنکه که  
زمان عمرش ما بنها رسید در همان شهر داعی حق را الیک اجابت در داد و تقارن بود سال فاشش با سه صد و سیصد و سی  
هجری در خراسان اشتر مدفون گردید و قتی از آن عارف کامل پرسیدند که خدای را چه شناختی گفت با آنچه که گشت خاتم  
یعنی بجز و تصور خود در این راه معتزلم و از کلمات او است که گفته ادنی الذکر ان منی ما دونه نهائیه الذکر ان یعلب الذکر فی  
الذکر عن الذکر و مستغرق بکوره عن الزجر ان مقام الله کفری الذکر و با حال فناء نهائیه قمر و ترین ذکر است که از یاد  
پرودن کند غیر آن را و آخرین مرتبه ذکر و آگاهی بسیار کردن زیاد است غیر ذکر را با کاه ذکر از ذکر و فانی گشتن در ذکر و در بیان  
که رجوع کند به حظ ذکر که عمل وی از نظرش متفصح کرد و در این حال فنا فاشش است که عبارت است از سقوطه شوا غیر از هر چه  
غیر سقوطه شور باشد و نیز گفته به چیز بی رویی شد راتوان نمود و از مقامات عالیه از آن تو را که اول طاعت بقسمی که در شیخ

ابوبکر طوسی

امروزه بنان او متعلق جایز اند و بسبب نپرد و وقت افعال او را از برای خود وقت اند و بچیک را مگر کرده و نسیم در بر میگردد  
آن کند که او کند و افعال او در مطابقت با افعال او کند و در بر میان حالات منظور دارد و رضای حق تعالی را

ابوبکر علی بن احمد بن محمد بن اطرطوسی الحمری

از اجلاء و معتبرین و فضیله های چهارم هجری است و معاصر است از خلفای عباسی با مصعب و القایع که در زمان آل محمد از ادب و کرامت و شرف  
نمای می طوسی است پس از ترقیات در علوم ظاهر و باطن بگرفته و کرامت او اخرا تا نام مذکوری در آن ارض مقدس با  
چنانکه در نزد عرفا بطاوس پس از حسین مشهور گردیده و او صاحب بد و تقوی و کرامت و مهارت بود در علوم ظاهر و کرامت و شرف  
ماکی است و نسبتش در عرفان شیخ از سیم شبانی است که شرح حاشی در این کتاب مطبوع است و خود از قسطنطنیه و نزد سلطان  
سیرانی همین است و او را در زمره صاحبان علم از عرفا مطبوع است و شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد الله بن ابی منصور هروی از اصحاب  
که صاحب تاریخ عرفات کاشته میان کوشش عباس فخر که از اهل حال بوده از کرامت و اجابت کرده از برای من حکایت کرد  
که در کتب معتبره شیخ ابوبکر طوسی رسیدم صحبتی از جماع در میان آمد صحبت بسیار کاشته که گفت بخانه یکی از اهل کوشی  
بودم دروشی همراه من بود با صاحب بیت صحبتی از جماع در میان آمد که گفت مرا کینه کینه که چیزی تو اند خواند که قیام اجازت  
تا مجلس آمده چیزی بخواند با اجازت صاحب بیت مجلس درآمد و این مصراع بر خواند لایق نیست مثنوی فخر او کشته و  
یعنی مراد عشق و دوستی تو علامت سزانش کردن و عقید و کروی شین کم از مردمان اندر ویش که همراه من بود چون این شنید  
برای خاست با یکی چند بزد و گفت که مرا تو اند سزانش نکوش کند در هر دوستی تو این گفت و مثنوی علیه قیام چون یکدیگر  
از دنیا رفته بود پس او را برده و جاکش سپردند و سخن در اینجا منی است بر بند توحید و وجدی که او را اظهار کشت بجهت دوستی  
حق تعالی بود و هم شیخ الاسلام در ذیل این حکایت کاشته که ابو عبد الله با کوه حکایت کرد که او بقرآن مجید در خانه قزوینی بگردد و جماع بود  
کویند چیزی جاری بر خواند و بی پای غایت آنکه فسیادی زود بپوش کشت چون بدیدندش مرده بود و نیز حکایت کرده است  
که شیخ ابوالقاسم ساخن با جماعتی معانی بوزند کونیده در جماع بر خواند

کل بیت انست ساکنه غیر محتاج الی الترحم  
و حکمت المیزون حجتنا یوم باقی انما پس با حج  
لا انا و الله فی سرحا یوم بد خو منک با فرح

یعنی در هر خانه که تو بد آنجا میباشی بروشنائی چراغ حاجی نیست با درخشیدن بخار تو روی میگوی تو حق است تا راه  
روزی که مردم دستا و نیز با داشته باشند از طاعات و عبادات به مرا خدای تعالی خلاصی در روزی که از تو خلاصی تو  
چون کونیده بدینجا رسانید ابوالقاسم ساخن دست است فبند کرد با کت و دو عیاد و از دنیا برفت و نیز از این طبقه نقل شد

ابوبکر طوسی

است که گفت تو حق در میان اوقاتی افتاده بود که مردم از شمس بر او نرفته بودند و من در کج سجده نشسته بودم دروشی در آمد  
بگوشه نشست و آنحال سخن کونیده درآمد دروشی او را گفت که چیزی بگویی کونیده بر خواند

الغیب منی و من الغیب معرفة لا تعقنی ابد و تعقنی الابد  
لا خیر من الدنيا و حکم من الجوارح لم یعبر احد

یعنی با فم میان خود دوستی تو و دشمنائی گزیناید سیچاه آنگاه که در کار بسپرد و این خود وجود و کبر و زبراکه ابد زمانی است  
غیر قنای از جانب آئینده و ازل زمانی است لا قنای از جانب گذشته و غیر قنای بر است بی نیست پس انقضای جنت معلق بود  
بحال یقین است هر چه در این عالم است از دنیا در حالی که دوستی شما در میان معلوم نترد یک سینه قرار گرفته چون بدینجا رسید  
در دیش فریادی زود بیاوی طسید می خضید و غیش خلق اضطرابی به یک کشت با آنگاه که بسیار مید چون یک نیم و یک  
بگزینیم از دنیا رفته بود و نیز نظیر این حکایت را یکی از صلحا نقل کرده که گفت دیدم یکی از اشعار در عرض او جوانی ضعیف اندام  
پایه با یک میکسیت و کمر میکت و اشواقه لمن برانی لا اراه درین آرزو نندی که می سستی تو را و می نیم من تو را نزدیک  
رفته کتم آیا چه کسی در این چه حالتان و شعر بر خواند

ولی حبیب بلا کیف ولا شینه ولی مقام بلا رنج ولا خیم  
ایت من دار عشق لا املتها من خند ظلم اهل شر حال نعم

میگوید ما را دوستی است که او را نماندی نیست و منزلت ما را که در آنجا خانه و چادری نیست با رسیدم بخانه دوستی و می  
که آن سرایماندی نیست در نزد کسی که طاقت نیست زبان و دانا شرح آن چون این اشعار با انجام رسانید فسیادی و در  
بر زمین افتاد نزدیک رفته حرکتی دادم معلوم شد که وفات کرده در این مقام این حکایت اشاره توحید است دوستی حق تعالی و نیز  
حکایت شده است که صوفی شهر ابد در آید پای کوشکی عالی رسید بر آن کوشک متهری بود و در نزد وی کسیرتی شیه چیزی  
یخواند آصفونی چون صدای او از شنید گوشش فراداشت بد که این شعر خواند

کل یوم یوم غیر هذا بک حسن کل یوم یوم غیر هذا بک اهل

یعنی تو هر روزی بیک دیگر و جامه در میان و غیر از این حال که تو راست تو بگو تر میاید و هر روز و هر ساعتی از حال بحالی  
در میان و غیر از این حال نیز بگو تر میاید و در سنده تر میاید دروشی از شنید آن بیت وقت خوش کشت گفت با جارت  
با تبه و بجزه مولا که لا عدت علی بذایت ای کسیرت که بگو کند خدای زنده کانی صاحب که که دیگر باره بخوان این شعر از برای  
من کسیرت بخوانش اندر ویش شعر ترار میکرد و آنحال خواجگ کسیرت که را گفت چرا بیت اینچنان ترار میکنی و از آن میگذری  
گفت در نزد کوشک دروشی است اینک نظر کن که ترار شعر از برای می نمودم که در وقتش زیاد خوش کشته خواهد کسیرت که از خود تر  
پرو کرده اند و شش غیب او بد وقت خوش کشته در آنحال سخن گفت و با ترار شعر و در میان او خواهد کسیرت که چون

مثنوی و پند و اندرز  
سستی و ششانی

تخت زور و پیش پید حالتش که کون کشت و فی الحال لیک آرزو کرد و پس بران شهر را بخواند بر آن درویش نماز کند و در  
 بخش سپید پس عدول مشایر آن شهر را بنزد خود خواند و گفت قین است مرا می شناسید من فلان بن فلانم شما را که میگوید  
 که هر چه در است از ضیاع و عقاب همه او خف در ویشان کردم اینجا که گوشه خفا ایشان نمودم آنچه از من و از نسیم و  
 زروا است سایر امانات البیت بفرمایند و در حدیثی ازین میسر که در وقت در پوشیده در آوردش آنکه در را  
 در با ویه نهاد و بر رفت مردمان از غیب میگردیدند و میگردیدند تا از چشم ایشان غیب گشت و مردم در از حالت می گردیدند  
 داد پس از آن یکس اورا ندید و خبری از وی نشنید این حکایت در مقام گذشت از در جات نبوی و وصول بر تبریقین و صدق  
 نیت و صفای باطن است که سبب غیبی خافت و محاقبت مردم کرد صاحب سخات لانس نشسته که این حکایت انانل شیخ ابوالحسن  
 دراج و فرعی است این دراج گفته است که ما را نیت اخس من کلت انوم ندیده بودم بهتر از آن روزی که آن مرد و آن چنان گذشت  
 در آن حال احوال نمود شیخ ابو جده انجله شرح حاشی در این کتاب مسطور است که بدو را یام سیاحت خود در تبریقین  
 دو چرخیدیدم یکی در جامع قروان مردی او دیدم که در میان صفای کشت می شکفت از مردان خرمی میخواست میگفت  
 اینها آناس کت جلا صوفیا نصفت کیره از خلائق من مردی بستم صوفی و نسیمی بری مراد او که نموده و دیگر در مردودیم  
 در اینجا یکی جلد نام و دیگری تبریق یکی از ایشان در طریقت میدان و شاکردان بود روزی جلدی زیارت نریق شد یا با کتا  
 خود در آن حال یکی از اصحاب نریق تلاوت قرآن مشغول بود یکی از فریدان جلد را وقت خوش گشت یکی زود در حال جان بر او او را  
 بنیگر کرده بخش سپرد چون و در دیگر شد جلدی نریق شد گفت کجا شد آن یار و یار تو که ما را کس آن خواند در مجلس خواند  
 گفتندش که بعضی آیات تلاوت نامی شروع کرد خواندن در آن حال جلدی یکی بر او خوانده فریادی و نوبت یاد چون نیک بیند  
 بود جلدی گفت و آنکه خوانده و انباده ای ظلم کی سبکی قتی قتی با که ابتدا کردید او شش شش از آن دیگری بود با جلدی ازین قبل حکایت  
 در سماع اتفاق افتاده که در بسیاری از شرح حالات بجای خود خواهد آمد و اینک تفصیل سماع بنا بر وجهی که در ذیل این  
 ترجمت گشته خواهد شد و موافق آنچه در سخات لانس مسطور است آنرا روز کار خود را در که منظم بارشاد و عبادت میکنند  
 تا در سنه سید و معناد و چهار روز کار از زندگانی را بر مرد کرده در آن حال پاک موقوف گردید و او را میدان بسیار بود  
 بوی درست کند و آنکه علم بجای انانور پوشیده خواهد بود که چون در این کتاب مبارک مناسبت از هر علمی و هر مرضی و دیگر  
 در ذیل هر ترجمی آنچه باید از توضیح آن مطلب گشته آمد اینک لازم گردید که شرحی در باب سماع برشته تحریر در آید که چون در  
 احوال عرفا از سماع زیاده نکاشته شده و سینه خواهد شد تا اینکه با نظر معلوم گردد که سماع چیست و چه قسم از سماع مورد وجه  
 قسم از آن مفوم است شیخ شهاب الدین ابی حفص عسبر بن محمد بن عبد الله شرف زودی در کتاب معارف المعارف فی اشرف العلم  
 مسطور میدارد در باب بیست و دوم در موردی که سماع مقبول و مردوست بنا بر کیده غیر عبادت الیه است و سماع مقبول  
 آنکه اول کت الیه در پنجم شده و اول کت هم اول اول ابواب یعنی شرفه و دیگران آنکه شرفه کتار حق را پس بر وی کند

نیگوزین از کردی که نام بخان نیگوزین گشته اند که در راه نمودن ایشان اندک انجمت صاحب جمول صافی بنده نیز موافق آید و فی  
 جاید و او هم او را نزل آلی الرسول تری اعظم فیض من الله مع قاعه و امن الحق و چون بشنود آنچه فرستاده شد سوی فرستاد  
 می بینی دیدهای ایشان که میزدند از آنکه آنچه شناسانند ازین حق و نیگوزین از سماع سماع عرفانی است که گوش آیات است  
 شود و سماع اخبار و احادیث نماید و اشعاری که در آن موعظت و نصیحت است گوش دهد و چنین سماع مراحل ایمان و ایتان است  
 و سبب است که کار است خداوندان سیر و سلوک او ایگوزین از سماع منقلب سازد حرارت باطنی مستقیم قلب سیر و سیر  
 جاری میاز آن از راه دیدگان در بعضی از سماع مورش یادتی اندوه میگرد و اندوه و افراج کرم است و بعضی سبب شوق  
 نداشت این و نیز کرم است و تاثیر نیگوزین سماع در قلوب امالی سیر و سلوک است که آنقدر مخواست برودت تبیین از آن روی  
 بعض شنیدن و فهمیدن تغییر حالت بر آنها دست داده میگرد و آنکه آنها بر چه جاری میگرد و اگر اثر سماع قلب سببی اندک  
 آن بدماغ رسیده باشد در بدن تاثیر نماید و علائمش است که لرزه بر اندامها افتد چنانکه خداوند جل و جلاله تعالی فرستاده است  
 منه جلوه الدین بخون بر تنم یعنی میگذرد از خوف پوستهای بدن آنکه تیر سندان ز پروردگار خود و نشان و بعضی از سماع را در  
 ازین دو قسم بیشتر است میرسد اثر آن بدماغ از الفاظ و معانی آن شخص با سیر و سلوک را تهنیتی حاصل گشته دفع الم آن بجزایان  
 اشک چشم میگرد و آن را در وقت ازین برود بیشتر باشد اثرش بروج میرسد بسیار است که سبب سماع قلبی است و اثر آن حال  
 او را اضطراب است و او فسیه و میزند و بسیار این حالت را با ب حال اظهار میگرد و گویند نیگوزین سماع که مسطور است  
 رحمت بخشایش است مر خداوند کرم را روایت شده است که روزی عسبر بن الخطاب با یکی از آیات قرآن رسید بی نهایت  
 اشک از دیدگان جاری کردید یک روز در از خانه بیرون رفت مردمان مریضش کان برده عبادت فرستاد آنکه معلوم شد که  
 مریض جهانی نیت مریض روحانی است از زمین اسلام روایت شده است که ابی بن کعب در خدمت حضرت سولخدا صلی الله علیه  
 تبرات مشغول بود وقتی او را دست داده بی اختیار اشک از دیدگان جاری ساخت حضرت به واقعات کرده فرموده است  
 الله عارضه التره فایته خیر الله تعالی غنیمت شمارید و فرصت از دست ندهید خواستن حاجات او را حالتی که گردید دست به چپ  
 آثار رحمت بخشایش است از جانب خدای تعالی در بندگان او ام کلثوم از پیغمبر خدای صراوت کرده است که فرموده اذ اشرف جلد  
 الصمد من شیشه الله تعالی غنیمت غنیمت الذنوب کما تحت عن الشجرة ایاتیه و رقمانی هرگاه بمرزد پوست من مرد مؤمن از ترس خدایتا  
 میرزد آنمان او سپسی که میرزد از درخت خشک بر کمانی آن نیز از او روایت شده است که فرموده اذ اشرف جلد  
 هر که الله تعالی علی النار هرگاه بمرزد پوست بدن بنده میطعم از ترس خدای بزرگ حرام میکنند بر آن من خداوند آتش جنم  
 و در اینگونه سماع اختلافی در میان قوم نیست و نگاری در آن ندرند مگر آنکه اختلاف است در سماع اشعار و نقل با جان آفات  
 و ادوات اهل حرب احوال اینها نیز در ایجاب تبیین بسیار است تا آنکه میگرد و گویند سماع با چار سستی کرده بعضی و بعضی  
 که جایز و اندک گویند از سماع طریق واضح میگرد و سبب سیر و سلوک ترقی میگرد و حق این است که این طایفه در این باب در طرف نظر

و تفریضه چنانکه از شیخ ابوالحسن ابن مسلم که از بزرگان معتقدان این طایفه است پرسید که یا شیخ چگونه است که نو مکر می باشد  
با آنکه جنبه و سری سطلی و ذراتی مصری که از قضا و بزرگان این طایفه هستند نوی اوده و خودی شنیده اند گفت من ترا میگویم  
داجانه داده ام سماع را چه آنهایی که پیش از من بودند بخار افکار نیاوردند ولی خود سماع نخواهم گفت که چیزی  
طیار رضی الله عنه مکر بود و لو لب ادر سماع در دیگر سماع افکاری نداشت بروایت شده است از شیخ طابرن ابی الفضل بن  
اسناد از عایشه روایت کرده است که گفت روزی ابو بکر بخانه او داخل گشت و دو کس که از شمار خواند میزدند در پیش او  
در اطاعتی دیگر جابه بر سر کشیده خوابیده بود ابو بکر چون این حال دید خود استیغاب کرد حضرت سرانیز جابه بر سر کشیدند و فرمودند یا بکر  
بگذار ایشان را بکار خود این ایام ایام عید است شیخ ابوطالب گوید که این حدیث دلیل بر این است که سماع در بعضی موارد جایز است  
و هم او که سماع بر سر کوفه است حرام و محال و مشبه اگر از جهت لذت و شوق نفس کشیدن در حرام است اگر از روی جابجا  
ملوک استماع نماید در نیست که از آن قبیل باشد که در حداد و لو و لب است اگر سماع نماید از برای تفریح و لذت و غیره  
اینمورد سماع جایز است فعل قرار بر اینم که جاعلی انگار کرده اند بیشتری جایز و آنستند و آناد و آناد فبنا بر ذلک شافعی در بعضی موارد  
جایز است لی گوید اولی ترک است اما تصایده و اشاری که در آن ذکر است تا ترغیب نبوی و ارسار و وصف خستهای  
کتاب جبار نیز ذکر جهاد و ترغیب نبوی غیر است استماع آن جایز است و انگاری آن نیست و همچنین است تصایدهای که  
در باب غزاه و جهاد و حج و از این قبیل گفته اند جایز است استماع آن و اما اشعار و قصاید تفریح که در صفت مشوق و وصف بنا  
و امر دان گفته اند استماع آنرا نیز جایز است نه اند اهل تقوی و دیانت الا این نیست شنیدن آن و اما اشعار که در باب صل  
و جهاد و قطع از دنیا و اشعار توحید و قرب بعد گفته اند چون مرید در سیر سلوک باشد از شنیدن آن تفریح و لذت و امر او را  
دست میدهد از غفلت گدازد و پشیمانی حاصل مینماید و غم بر کردارهای نیک بخت آینه میکند چنانکه بسیاری از  
میدان در این حال تفریح کرده اند پس چنانکه در این دو شعر شاعر گفته

اتوب الیک یا رحمن اتی اسأت قد تصافت الذنوب  
فاما من جوی ایسی و نجی زیارتنا فانی لا اتوب

یعنی باز گشت نیامم بوی تو ای خداوند بخشاینده که در گنجه اند و کنیم از بسیاری گناهان خود و اما از عشق ایلی دوستی دیدن و  
باز گشت نخواهم نمود و در سگونا از اشعار شایسته توحید و عزم در تقوی ظاهر میگردد و بعضی از این طایفه گفته اند که تفریح موجب  
اصحابانی نشسته شایسته المسائل و عهد النصب و عهد التبع شیعی و کتلی مردمان در تیر خیز است بجا پرسش و گاه چشم و نگاه  
شنیدن و گفته است بعد تزلزل الرحمة علی هذه الطایفه فی ثلثه عند الاکل لا تم یاکون عن فاقه و عهد الذکره لا تم تجاور  
فی معات القصدین و احوال التبتین و عهد التبع لا تم یسبون بوجه و شنیدن حقا یعنی میباید رحمت پروردگار بر کرده اهل  
حال در وقت اول در وقت غذا خوردن در هنگام سماع از آن روی که میخوردند خدا را از روی کرسکتی نه از روی شوق

و لذت در وقت که از آن جهت که همزمان جاری میشود و کلمات را سگومان و حالات خیران در وقت سماع از آن جهت که  
از روی خشن او کوبی میدهند و حدایت حتمالی از شیخ ابو محمد رویم پرسیده از طری که صوفیه را دست میدهد در وقت سماع  
گفت درمی یابند معانی بسیاری از آن اشعار و از آن حال تبدیل میکنند حالتشان با خیال و سهر پس برده در پیش نظر آنها  
کشیده میشود بر میگردد و آنحال که بر ریختن اشعار چشم بعضی اصحاب تقبی میشود که جاری خود میدزدند و بعضی بگویند و برخی فسریا  
میکنند ابو سهل صلواتی گفته است التبع من استار و نقل فاستار بورت القلب و اقبل بورت المرید و شنونده میان  
پنهانی و پیدائیت پس پوشیدگی سبب افروختنی اخلاط بدینست و نقلی و انگار شدن سبب یادتی آن در استار چون گالی در شخص  
فیت حرکات مریدان ظاهر میگردد و در تقبی سکون است موهلین با عقل استقامت و تکلیف است اما علی عرفان را شیخ ابو عبد  
سلی که از شایسته عرفان گفته که از جهت خودم شنیدم که میگفت التبع یعنی آن سماع قلبی و نفس مستقیم و من کان قلبه مستقیم  
حده لایحل له استماع یعنی همزاد است شنونده را که بشنود با دل نه از چنین کسی اجازت سماع از شیخ صید بغدادی حکایت  
شده است که گفت شیطان را در خواب دیدم از او پرسیدم که در چه وقت بر اصحاب من حیره میگرددی و دست می یابی گفت  
چیزی که بر اصحاب تو مرا سخت مگر در وقت یکی در هنگام سماع و دیگر گاه نظر که آنوقت اهل میگرددم در درون آنها و آنجا  
توانم در حق آنها جمل میاورم گویند که آنجا صید را از برای یکی از شیخ صوفیه نقل کردند گفت اگر من میدیدم بیس میگفتم  
ای حق اگر آنان کسانی باشند که استماع و نظرشان از روی هوا باشد چنان است که تو گمان کرده و الا تو را سو و بهره نباشد از آن  
و حیره بر آنها نخواهی گشت گفته اند شیخ قول صحیح اینست که گفتی و نیز از عایشه روایت شده است که گفت در نزد من جاری بود که بعضی از  
اشعار بخواند در اینحال تمیز نمیدهد ای می بخاند و اهل شد و عسر همراه حضرت بود چون قصید شنیدند به شتاب تمام از خانه بیرون رفتند حضرت  
بی اختیار خنده دست اده اشارت بهم نمود که بر کرد عرض کرد و بارشول الله سب خنده چیست گفت از کز سخن تو عرض کرد چون صدای  
صوت جاری شد گشت سبب فرار آن بود پس فرمودند ما ذون نیستی که از جای خود حرکت نمایی تا آنجا که این صوت استواری اطاعت  
گردد و نه بود پس سبب از آنکه در وقت پس از آن انصاف یافت در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت اود علی بن سنیان و  
زیاده صوتی حسن بود و آفتاب که درگاه نیاید بر نفس و تفاوت نور از نس و جن و طریبا نه از جهت استماع آن صوت اطراف او در  
میگردد که از حساب بیرون میرفت پس از انقضای مجلس خندین برادران و جن و طریکه مرده بودند از مجلس بیرون میرفتند روایت  
شده است که روزی شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله درآمد و جاعلی سهر او بود و بعضی از آنها قرآن خواندند و بعضی شاعر  
یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله ما در قرآن شعر با هم درست نیاید فرمودند هر یک از آنها است ان الله مکلفه و ما ندان که اثر  
شعری عرب است در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اشعار میخواندند و شعر آن اینست

ولا خیر فی علم الا الم یکن له و لا خیر فی امر الا الم یکن له  
بوا در تجی صفوه ان یقدره حکیم اذا ما اورد الا اراصدرا

و نفس مرد و اگر در  
دل باشد و نفس را  
نزد

یعنی نیکی می باشد در آن بود با کسی که نباشد در آن شب دفع از صافی قسبی که در آن سیر می کرد و در وقت نیکی در کاری  
 نبوده باشد در آن کار و انانی که با انجام سعاد آن امر را پس حضرت فرمود: **احسب انما یبلی بالفضل فانک و ما بعد یک صد سال**  
 زندگانی نمود و آن پیری را او پدید می کشید و نیز حکایت شده است که حسان بن ثابت حضرت رسول بر بالای منبر سینه و شانه  
 که چو کرده بود کسی را که پیغمبر را چو کرده بود می خواند و حضرت تخمین اول می کشید و فرمود: **ان مع الله من مع حسان** اما  
 بنا بر نقل است که بعضی از اصحاب ابوالباس حضرت را دیده اند که از او پرسیدم که چگونه در میان اصحاب در آن  
 اختلاف است گفت این خود صفات انانی زلت و خفاسات و علم را در این امر قدمی ثابت تویی براج است از مشاهد و نیوی  
 که از بزرگان عرفاست نقل شده که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خواب دیدم عرض کردم یا رسول الله جماعتی از اهل حال  
 سماع را میگردانند در این چه میفرمایند فرمودند در آن انگاری بنمایم و در میان جماعت بگویی که مجلس از آن است که بقرات قرآن  
 و همچنین تمام بدان نمایند گوید عرض کردم یا رسول الله اصحاب من در اذیت میانید فرمودند: **موتکل کن اذیت اصحاب خود را که در آن**  
**اجرو فایده بسیار دارد و در او شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی است و در آنجا و در آنجا بسیار**  
 از عرفان این امر است که گویند مرید باید استقامت و سیر و سلوک باید بجایده و گفت نفس از مناسبت طهارت سیرج کرده و در وقت  
 حق که از او پس از براعت در علوم تربیت باشد علوم طریقت پروردار و سماع منافی این طریقت نقل است که ذواتون چون  
 داخل بند آمدند جماعتی از اهل حال نزد وی آمدند و ایشان گویند بود از او دان خواستند که چیزی گوید از آن یافت و این  
 شش بر خواند

صغیر بوک عبسی  
 و انت جنت من قبی  
 اما ترقی کتبت  
 کفیف با اذا احتسکاه  
 سوی قد کان مشرکا  
 اذا صحت الحلی بکا

امی فرود سالی که عشق روی نیکی تو در منگوداردم چگونه خواهد بود که استوار گردد و بنام در دل من آتش آبخان آینه  
 شده است بدل من دوستی تو که گویی از هم جدائی ندانم چگونه نگرید بر عینگی که هرگاه دوست او بخندد گریه او را دست خواهد  
 داد در آن حال ذواتون را وجد حاصل گشته از جای خود برخاسته از شدت جدی که او را پدید گشت بودی در فاقه و پیش  
 بگشت خون بر رویش جاری گردید در آن حال کی از زمین از جای برخاسته ذواتون غمناکی تند و کرده گفت آتش آندی  
 یراک حین تقوم و تفتکنت فی التاجدین پیر پیر و بر سر از آنجا آمدی عدو تو را بسنگامیکه بر میخیزی و می بیند گردید تو را  
 در میان سجده کنندگان پس از بگفت ذواتون بگشت و نشستن او از روی صفت و معرفت بود و وضع ذواتون او را از آن  
 بود که در مقام سیر و سلوک مرتبه اعلی نایقه بود و در این مقام در سماع گفته اند که اگر گویند کار بر تمامات و سیستمی را و بعضی  
 که در مجلس اهل طرب بکار میرود با وزن و ترتیب بخوانند و انانی که سخن میگردند در مجلس از روی صفت یا صوت نورون سخن

فایده شدت که این قسم از سماع در نزد اهل حق حرام است و در چنین مجلسی صحت است نخواهند داشت جماعتی از اهل حال که این  
 است که سماع سبب پاکیزگی قلب است و استیوال خود از حدیقت خارج است چه قلب انسانی صافی نگردد از که در آن است بر او سوس  
 که طرب سبب حق تو بود بسوی خالق قلب از طریق صافی و پاکیزه کرد و در آن آن قلبی که هوای انسانی در او باشد و در آن  
 و سکنت خود حسن قی نه داشته باشد و شرط محبت ارادت نسبت بر میزند از قبیل برخاستن در مجلس و بعضی حرکات دیگر  
 از وی صادر میگردد و این عمل با نیت صالح جمع میگردد و مخصوص از این حرکات قیحه که دور نیست قیحه و دوستی است اتحاد بعضی از  
 حاضرین باشد از روی اتفاق بمعانته و معانته بعضی اقدام نماید و نشاء طبع و تغییر حالت اهبانه آورد و دیگر از حرکات نور  
 از خود بر صبر بر روز و ظهور آورد و دیگر از حرکات نور از خود بر صبر بر روز و ظهور آورد و این اعمال را جماعت متصوفین حرام  
 دانند و انسانی که از این طبقه جایز دانند خود را بکبر بصورت آنان باشند نه بصیرت ایشان و اگر قوال امر و باشد میل میکند نفوس  
 جاسین بسوی او تا از نگاه کردن بصورت او لذت حاصل کنند و آنحال سو نسبت به دور دل گذرانند تا سیمای گویند از سواد  
 باشد که در آنوقت سخن بسیار شنوات انسانی از جای بر خیزند و اظهار وجد و حال کنند و این حالات نظر اینها بعد از حق است  
 و انالی عرفان جامع بر صحت است از پس معلوم کرد که اگر کسی که حرکات مزید قرب و ترقیات نیندیشد شاربین خود باید  
 بیشتر بدین قیقات برسند چه آنها را از این حرکات بیشتر صادر میگردد و باز از جماعت فساق با برزشش نزد گذرانند انانی که فتن را عباد  
 دانند چه شاید که وقتی از فتن آنها را ندانند و پشیمانی حاصل کرد و توفیق تو به در یابند و اهل سماع در چنین قسم خود را از اهل  
 عبادت شمرند و ناچار بی توفیقی آنها را دوچار کرده با حرکات که آنها را در آن حال صادر کرده و سبب عداوت دشمنی جماعتی  
 کرده و چه آمده و حرکات قیحه که از آن تصنیع زمان و تسخیل وقت خود میسایند آنان که میگردند سماع را از برای میدی که طالب  
 حق است و رغبته حق از این قبل است که ذکر شد و ناچار باید مرید از این قبل مجاس صدر نماید که سبب توفیق است از  
 برای او و جماعتی از اهل حال که در آنجا صدقت و بیعتی موجود است بصیحت خود در مجلس حال از جای برخاسته و حرکتی نمودن نمیند  
 بدون وجد و طرب و بعضی از آنها را سهرامی میسایند تنها اگر بقانون شریعت حرام نباشد لا اقل حکم عقل و حال مذموم و حرام  
 است مانند نمودن و طرب و ضحک و از این قبل است و صادر میشود از حرکات قیحه از شخص کبر محبت نشاء و انبساط قلب تصبیح  
 اوقات و بسا اوقات ممکن است کالین و دو هلسین را عبادت باشد سخن نیت و عقیدتی که در آن محبت استقام نفس و ماندگی آن  
 چنانکه نقل شده است از ابو در داد که گفت اتی لا تتعم نفسی شی من اباطل لیکن و لک عونا علی الحق سبی ریاضت و خشکی میدیم  
 مرض خود را بخیزی از باطل از آن روی که یار باشد هر بسوی طریق حق و در این مورد گفته اند که وفا میکند قوی حالت مرید سخن فر  
 حو از آن چیزهایی که ذکر شد مباح است آن بهاست که میگذارد بطریق هر دو با باطلیت که باری میدهد و میرساند بسوی حق  
 طایفه از اهل حال جز او سلطان اسفل را با تسب با شخاص و حالات اده اند چنانکه در کلمات سهل بن عبد الله تستری است که  
 گفته القصادن لیکن جسد مزید اهل و باطل مزید اهل و سیه مزید الاخره نادانی مرور است که سبب میشود فرونی دانش را



با خبری و معرفتی خود و نیای او سبب فروزی است و غیر این عمل و ده اندک را با انسان که سبب است اگر شخص بد  
 اندک می نماید و مزاج است الا غیر جائز در حال آن مصالح و فیه و نیوی ما خد شده است که در غیر آن نیست در صورت  
 محنت می آید اگر مردش عبادت باشد در باطن توجس می سوی پروردگار و طلب محنت و بخش سبب است در ایحال بل حال جائز  
 دانند ولی مسلم و یقین است که شیخ را ایحال و حالت جائز نیست بخصوص مشد که غیر لایق است بحال و این اعمال و افعال و امان  
 انکار بیشتری از این طایفه بلکه اغلب اکثر صیفت ای که آنها را که باید بحسب سماع شنیده از حال خارج نیستند یا جا بلند بنسب و آداب  
 شریف یا عالمانه باخبار و آثار یا جا بلند قطع و بی وقتند و اما آنانی که جا بلند بنسب و آثار مانند حدیث عایشه است که از پیش گذشت و  
 اما آنانی که عالمانه باخبار کونند تقرب میوی پروردگار بزرگ سبب عبادت است با خلوص نیت یا کمالی قلب حرکت اغشاء و جوارح  
 و سکر گفته اند سماع را در مواردی که آن سبب فتنه یا فساد می گردد و اگر قابل امر و باشد یا زن جوان در حال یقین است مورد  
 فتنه و فساد خواهد بود و این از قبیل خلوت کردن با زن اجنبیه است و صحبت داشتن با حال خود بی سنگام صوم که با باشد و  
 فساد می گردد و آنکس که جا بلند قطع و بی وقت باشد عین بی بصیرت است آن متنی از وقوع در یاد و زمان لذت حسی و حال باید  
 حکایت شده است از بعضی مشایخ که گفته دیدیم جماعتی از بزرگان این طایفه را که بر روی آب سیر گفته بر روی هوا سیر می نمودند آن  
 سماع نموده و حالت وجد در آنها پیدا شده و اگر سکرته می گشتند و نیز نقل شده است از یکی از مشایخ که گفت در یکی از احوال  
 در مجلس سماعی بود یکی از اجتماعات احوال تغییر کرده قدم بر آب نهاده برفت و بیچنان بر اجت کرده که درده مشتمل می پیدا  
 گشت و چینی دیده شده است که در سماع بر کفش رفته اند و تاثری بر آنها نموده شیخ ابوطالب کی در کتاب خود آورده است  
 مانانی که متقوی قول آنانی که سکرند سماع را و گوید انکار آن نزدیک است به لهای قتل و مستبدین گوید من خود شنیدم  
 از بسیاری از اصحاب و تابعین که سکر بودند سماع را و کلام شیخ که عالم است بر سنن و آثار با اجتهاد و تجربه بر آن جائز نیست  
 و هم گوید فرق است بین سماعی که سکرند و بین سماعی که جائز دانند گویند متقی گویند این شعر را بر خوانند و مشایخ شنیدند

اسأل عن سلمی فعل من غیر یکنون له علم به این منزل  
 یعنی یا کسی خواهد بود که برسد از منزل سلمی و هم کسی هست که از خبری کسیس و بداند که او در کجا منزل نموده است چون شعر با خبر شد  
 بشی بی خستیا فریادی زد و گفت لا والله ما فی الدارین غم غیر و بعضی از این طایفه گفته اند الوجد تر صفاء و باطن کما ان لثا  
 تر صفات الظاهر اما صفات باطن را چنانکه معنی کرده اند احوال اخلاق مرد است صفات ظاهری حرکت سکون و آداب  
 ظاهر شریف شیخ ابونصر سراج که شرح مائش در این کتاب مبطور است گوید اهل سماع بر سه طایفه مستند طایفه را در آن حال گوش  
 بر خفا صفت حق است هر چه میشوند از او می شوند و طایفه دیگر بحسب احوال و مقام خود می شنوند و مرتبط است به علم  
 و حسب صدق در حالتی که توجس میوی حق است و طایفه دیگر فخر استند که مجرد از علایق و مایل نیست قلوب آنها میوی  
 دنیا و جمع مال و منفی سکاره آنان میشوند با یکی دل و صدق نیت و نزدیکترین مردمند به سلامت و دورند از فتنه و فساد و آنانی

کتابه باشد بحسب نیاز دوستی و خارف میوی شنیدن آن از روی هوای نفسانی و تکلف بعضی میدان از او پرسیده اند که  
 در سماع صیفت گفت آن بر دو قسم است یا می شنوند از برای قدروشان و منافع دنیوی و این قسم نفسانی و حیانت است یا  
 صرف و حقیقت مانند اینکه خود را با اسباب بود می آید و در موردی که باید با یکی می نماید و بعضی گفته اند اینگونه اجتماع  
 و نشنیدن برین طریق بدعت است بدعت ابرو و قوم دانند یا بدعت مخدوره است که در شریف منع آن جایز است یا بدعتی  
 است که منافی سنن و آداب شریف نیست مانند تواضع و بر جاستن از برای شخص و ارد مانند شبایست و استقبال و دعوت  
 و حسن صحبت و معاشرت از این قبیل جزایا

در احوال آنان که سماع را سکر گفته اند

و چون در جوه صحت سماع بر عقیدت اهل حال برشته تخریر داده و هم در ضمن اشارتی بر عدم صحت نشد اکنون کلمات آنانی  
 که سکرند و روگرد میسنگاریم و باید دانست که اجتماع در وقت سماع و حرکاتی که از بعضی از این طایفه ناشی میشود بی شک و  
 شبه مردود است و حرام است و در اول صدق و تقوی چنانکه گفته اند لا یصح السماع الا لتعارف کلین لا یصح لکرمه سبستی  
 یعنی جائز نیست سماع که از برای عارف با علم و قدر و جایزه خواهد بود و مرید مستبد بر او شیخ صید گفته اند آیت لکرمه سبستی  
 تا علم آن فیه تعبیه الباطن یعنی هرگاه مرید را خوانان سماع سبستی بدان که در او باقی است از بطالت و نادانی و بعضی گفته اند که  
 شیخ صید خود هرگز طالب سماع نکشت و اگر مجلس سماع هم منتقد میگشت منع میکرد و می شنید و بیشتری هم میقول سکر گفته اند  
 و اگر هم وقتی با جماعتی مانند خود سماع کرده و دلیل بر جواز آن نیست و بیشتری از این طایفه با شرط آن جایز دانسته اند که در آن ذکر  
 حجت نامر و حالات و آثار او را در او آذکار و مستی بر تفریح حال و ناپایداری هر باشد باذن مرشد جائز دانسته اند بعضی  
 از مشربین این طایفه این قسم از آنرا نیز جائز دانسته اند اول بسیاری فایده میکنند بر حرمت آن چنانکه از کتاب قضا شافعی نقل  
 شده است که غنا لخواست و مکروه و شیعیه است باطل و هر کس که زیاد شود پیشوند از آنرا سفید است و شهادتش در نزد اهل ایمان  
 منبول نیست و اصحاب شافعی با اتفاق است بر اینکه جائز نیست شنیدن صوت زنان یا محرم در هر حال چه مملوک چه آزاد چه پشت  
 پرده و حالات دیگر و هم از کتاب او نقل شده است که لا بأس بالقرآن بالجان و تخمین الصوت بمبایاتی و جهان باکی نیست از آن  
 قرآن را بر کسی که خواهد با یکی آواز او از کتاب کف نقل شده است که اگر شخص کیزی بخرد و منغشیا باشد به آن عیب خواهد بود  
 بصاحبش و نماید و این هم مانند سایر عیوبست نه سبب سایر فتنه و تقیه هم از این قرار است و سماع غنا از معاصی بزرگ است  
 و جائز دانسته اند مگر قبلی از فتنه و مخصوصا غنا را از بر قبیل در بقاع شریفه جائز دانسته اند و در تفسیریه شریفه گفته اند و  
 من القانس من شیری انوار حدیث نقل عن سبیل انه یفرح و یخند باهرو اولک لحم عذاب همین یعنی از مردمان کنانی  
 بستند که سحره سخن بازی بیوده اما کراه ساز و مردم را از راه دین خد انادانی و فرامیکه و راه خدا را با ستم از برای

عذابی است که خداوند بر عباده بن مسعود گفته است که مراد از آیه مبارکه غفاس استماع آن و دیگر در آیه انهم ذلک یحییون  
 و تموتون و لا یحییون انهم ساهون یعنی پس از این سخن بگفت میاید و میخندید و میگردید شما بازی کننده و غافل سغید و مراد  
 این آیه غفاس نیز آیه مبارکه و تفرغ من استقلت سهم بگویم که واجب علیه بجمیع و در جنگ سار کرم فی الاموال الاولاد  
 و عدم و ما یدعم شیطان الاغور و راغی و از جای جنبان بر که اگر توانی از ایشان با و از خود برانگیزان برایشان سواران  
 خود و پیادگان خود را و شرکت کن با ایشان در مالهای حرام و فسق زندان ایشان و عده ایشان را و نیت عده ایشان  
 که شیطان میدهد بگردن او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست اول کسی که نیا کرد و اول کسی که او را خواند شیطان  
 بود عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است که حضرت رسول خدا منع فرموده است غفاس در وقت کبی در وقت نیت کبی در  
 وقت صیبت از عبد الله بن مسعود روایت شده است که گفت انما یغیب العتاق فی اقلب او از میر و یاند نفاق را در اول  
 از عثمان بن عفان روایت شده است که گفت ما غیبت و لا تمیت و لا تمیت فکری منی فندایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 نقل است که عبد الله بن مسعود وقتی بر جاعلی گذشت که محرم بودند و شخصی در میان آنجا محامت بخواند شغل بود و مرتبه گفت انما یغیب  
 کلم شخصی از قاسم بن محمد بن ابی بکر سوال کرده که گوئی در غفاس حکم شریف منی مکرده است پرسید با حرام است گفت نظر  
 ماین ای از امیر الله تعالی و الباطل فی التیاجیل الفار هرگاه ماین حق و باطل تمیزی گذارده شود آنچه حکم عقل باطل باشد آن غفاس  
 و فیض بن عباس که از شام بر این طبقه است گفته است الفاعل عرقه الزنا و ضحاک بن قیس که او نیز یکی از فضیلهای عرفاست گفته  
 انما سفده للقلب مخته للرب استماع غفاسی فضا و قلب و سخا و غیب پروردگار است بعضی از این طایفه گفته اند انما یغیب  
 و الفاعل فاعله یزید النبوه و یدعم المروه و انه لتتوب الفاعل یغیب الفاعل لکن منی خذر کنسید از غنا و مجلس تنی چنان زیاد  
 میکند شوات نفسانی را و میرد موت او بدل شود و شراب او میکند در بدن آن کاری که مستی میناید چه آن حالات که در مجلس  
 صادر شود از جاسمین مانند قرع با صابغ و رقص و سایر چیزها خود دلیل است بر سخافت عقل آنها و از حسن بن علی علیه السلام  
 روایت شده است که فرموده تیس آلف من سته السلیب و روایت کرده اند که حضرت رسول شمر را گوش میداده اند و  
 دلیل بر ابا به غفاسه است اند اگر کسی از اهل انصاف باشد و فسر کند در سبکونه مجالس و حالاتی که از اهل غفاسه میزند از نشستن و  
 برخاستن و حرکات نشسته و دیگر چیزها و فسادهای ظاهری و باطنی یا ممکن است چنین مجلسی کسی منصف کند و خواهد که بزرگان دنیا  
 او را ببینند با در آنجا نشینند بر کز عقل حکم بجایان نخواهد کرد و اگر بعضی از متأخرین طبقه صوفیه خواهند از برای آن فضیلتی بیان  
 نمایند این خود مقبول عقل و تقوی خواهد بود چه آنهایی که قریب الهی با رسول خدا می بودند بر کز بگردن سبکونه اعمال نگردیدند  
 و خود اعمال و افعال آنان حرمت این را دلیل است بزرگ عبد الله بن عروه بن زبیر گفته است که از عده خود اسما رفت ابی بکر  
 پرسیدم که چه حالت روی میداد اصحاب رسول خدا را هرگاه میخواندند در نزد آنها قرآن گفت مانند آنچه خدا تعالی فرموده است  
 جاری میشد اشک از دیدنهای آنها و میگریه بدنهاشان گفته اتفاق افتاد که در آنحال بیوشش کردند و از خود بزرگدگفتند

عذوبانه من شیطان الرجیم روایت شده است از عبد الله بن مسعود که روزی گذشت شخصی از اهل عراق چیزی بخواند و میافزاید  
 این چیست این چه حالت گفتند این شخص تفاوت قرآن در روشش کند و نام خدای تعالی شود و بیوشش بر زمین میافزاید گفت  
 ما نیز چون بایات عذاب سیم سیم از خوف خدای تعالی بر زمین میایقیم و این نیست مگر آنکه شیطان داخل میکرد و در بدن او  
 بر کز از اصحاب رسول را چنین حالتی دست نمیداد حکایت کردند در نزد این سیرین جاعلی هستند که چون قرآن در نزدشان بخوانند  
 بیوشش میافزاید گفت این خود از حد صدق عاریست و انجاعت اهل تنویر و رویدند چه بعضی موانع افتادن از برای آنها قرار  
 میدهم و میگویم تمام قرآن را بنزد آنها بخوانند با آنحال اگر بر زمین افتادند در فعل خود صادقند و الا کاذب بعضی از آنها  
 که اینجالت دست میدهد شک نیست که از روی بیاضت بعضی دیگر از تصور علم و زیادتی حمل آنهاست که محروم است بواجب نفسانی  
 و سادس شیطان و اینجالت را خود وجد و حال نام نهاده اند و نیت مکررین حالت نمایدانی و غفلت و حیرانی نقل است که  
 حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام موعظت میکردند قوم خود را در آنمیان یکی از مستمین بر این خود را پاره کرد این کار  
 بخدمت موسی گفتند فرمود با شخص بگوید بر این پاره کن قلب خود را وسیع نمای در راه دین کوشش نمای و اگر گوینده فرمود  
 امر و باشد شک نیست که سبب فقره و فدا خواهد بود و اهل تقوی و دیانت را بر اینکار آثار شدید است و بعضی از تابعین گفته اند  
 که لوطی بر صنف صفت نپزودن و صفت یصافون و صفت یملون و صفت اهل صوفیه و اهل حال از چنین جاعلی اجتناب  
 نمایند و آنها را عقل تهت صحبت شناسر سبب نماید میدانند از آن روی که تصوف صدق محض است و بعد صرف محروم نیت با  
 و این بیانات حالات دارد بر اجتناب از غفلت و صاحبان دانش و عقل خدرو دوری از آن در هر وقت و هر حالت اولی است

درماعی که از روی ترفع و استغناست

باید دانست آنچه جدی که حاصل میگردد در اهل حال را شمر بر سابقه امر با بودیست که چون آنچه از طبیعت نابود نگردد و حالت  
 موجود نشود و بعد سبب فراغت طبیعت است منبده را با وجود صفات بقای او چون بنده خالص شود و صفاتی که در  
 راه حق مخلوس نیت صفای طوبت خواهد از برای خود و جدی که از استماع حاصل میگردد و این خود آثار و امارات ترقیات نفسانیه  
 و چون ترقی در نفس مایه پیدا کرد و او را وجد و لذت از چیزهای دیگر حاصل شود حصری که از فضیلهای طبقه عرفاست گفته است  
 آن طبیعتی که محتاج گردد با سبب خارج که محرک شود آنرا طبیعتی است پست مانند سماع که جاعلی آنرا اسباب از علاج و حرکت  
 طبع قرار داده اند از تاثیراتی که در باطن میکنند و بظاهر میل مینماید و سماع تغییر میدهد فی الحال طبع انسان را از حالتی بحالی  
 و اختلاف پیدا مینماید بین حق و باطل آنچه از روی هوای طبع و شهوات نفسانی باشد منطبل است آنچه از روی اراده قلب  
 است حق از آنجست است که گفته اند التعلع لا یحدث فی القلب شیئا و حجاب نفس حجاب ارضی ظلمت و حجاب قلب حجاب  
 ساوی نورانی اگر حقیقت شود در او موجود نگردد و وجودش ادوامی پیدا نشود و او را شنوایی پیدا میگردد و وجدی از

بناید قتل است که مشاء و جوری که مشاءش بجای خود بیاید بر جانی میگذشت که در انبیا فی انبیا مشغول بود و بعد از آنکه  
گفت ای قوم برگردید بسوی من که بازگشت شما بسوی اوست بخدا ای بزرگ سوگند که اگر جمع شود عیال من و کوشش من مرا  
مشغول نخواهد کرد از حق شناسا خواهد داد در دایه درونی مراد او وجدی که حاصل میگردد و نفسی از مردمان بر از حرکت و صوت و کس  
است که مبتدا باشد نفس بعضی از راه باطل در طلب حقه و بعضی در راه حق پس کویید همچنان میآورد روح و جانی را  
در طلب حق و باطل و وجد حاصل میگردد کای از هم معانی و کای حاصل میشود از استماع نغمات الحان اگر آنچه را که از قبیل نغمات  
و کسینا به معلوم است که نفس با روح شریک است در سماع در حق مبطل و اگر از قسم دیگر است شکر است با قلب در حق حق  
و اگر نفس شنیدن نغمات باشد بخود روح است در حق مبطل میزد و نفس را کوشش در حق حق میزد و قلب را کوشش و در پسند  
روح از نغمات آنکه عالم روحانی مجمع حسن و جمال است و وجود تمام در یک کوی قول و فعل و وجود تمام در یک کوی فعل و صورت  
رو عاید است در وقتی که بشنود کوشش برساند بزوج نغمات لذیذ و الحان مناسبه اما بر نماید بدان سبب جوهر حقیقت در شیخ  
اشنا بر سبب شریعت مروج انسان اصحاب و حکمتی است که رعایت حدود آن از جهت لازم و ادنی است و وجه دیگر اینکه در  
لذتی حاصل میگردد از نغمات و الحان و نغمات در حقیقت کوی نقش نفس است با روح مایه نفسی اشاره و در هر کس بین حاش و مشرق  
اتفاق میافتد و بین نفوس و ارواح یک نوع نفس است که کوی نفس را انوشی است روح را ذکر است تا چارچین  
ذکر و آشی نفس صبی موافق آید که در اصل متماز و جدا لیکن الهی و اگر دانند آن خست او را تا آرام گیرد در آن شیخ ابو بکر  
گفتی که از فضیله عرفاست شرح ماست در این کتاب مطبوع است گفته سماع العوام علی منابذة البقع و سماع المبدین رفته و در  
و سماع الاولیاء و روثه الآلا و التمار و سماع الغارین علی المشابهة و سماع اهل الحقیقة علی الکشف العیان و نقل احد من هؤلاء  
مصدق و مقام هم از اوست که گفته که مواید اهل سماع بر حسب حالات مختلف میگردد مانند کس که مواید آن نیز مختلف میشود  
بر حسب اوقات و حالات چه بعضی اگر از شوق است و بعضی از خوف و بعضی از فرسودگی و برین قیاس در هر موردی که با  
قیاس باید کرد و با بر این گفته آن سماعی که بعضی از این طبقه تجویز کرده اند از برای جانی مانند و است جانی را مانند در حد و اول  
قبیل دیگر نیز هست روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند بانی افرغ بخوان از برای من بعضی از آیات  
قرآن را عرض کرد من از برای تو بخوانم تا آنکه بر تو نازل شده است فرمودند مرا خوش آید که غیری بخواند و من استماع کنم پس ابو  
افرع صحیفه بشود سور سوره آیه قرأت کرده تا برین آیه رسید کلیل اذا عصا من کل امة شئید و حجابک علی هولاء شئیدا  
یعنی پس چگونه خواهد شد و گفتند ما دریم از برای تو ای بیا و دریم با تو را بر اینگونه شده که گواه چون آید را به بخارسانه اش  
از دیدگان سحر جاری گردید در انعام که سماع را جایز دانسته اند نظیر انعام است یا شعیب آن که در ضمن آن بعضی حالات تکلیف  
و در استسکی و رقت از این قبیل است مدتی جاعلی از اصحاب در فضیلت که بیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله است سوال نمودند فرمودند  
انتم از رقی عینین میباشین و بگوین الکافی الله فیکون الله و بگوین باقیه

در سماع و بیان آن از روی تأویب و استننا

در انعام آداب سماع و حکم تخریق و اشارات شیخ و آنچه در این باب تا ثور و مخد و راست بیاوریم باید دانست که بنا بر عمل انانی  
بر راستی و درستی و صدق است در هر حال و بهر حال و بهر حال و سیکه در طریق طریقت برستی درستی قدم زدن و ارادت با اختیار و مجرب  
که سماع باشد در آید مگر پس از تکمیل و زیادتی ارادت در طلب و خلاف به انانی لغسانی و وقت خیر در حضور آنجی و چون حاضر کردید  
باید لازم و مواظب هستی و وقار باشد در یک مکان قسما و آرام گیرد شیخ ابو بکر گمانی که شرح حاشش در این کتاب مطبوع است  
گفته که بر سماع واجب است اینکه درگاه سماع خود را بجا آید باز نماند که وجد و شوقی او را حاصل کرد و تا غلبه کند بر او بعضی حالت  
که سبب حرکات و سکون او گردد پس باید پرسید که میدی که بصدق و راستی است معاکم از آن وجدی که در مجلس سماع  
او را حاصل میگردد و لا سیما در وقتی که شیخ کبار حضور داشته باشند که در آنوقت بروز بعضی حالات برید را دلیل خفاقت عقل و  
کمی طلب است نقل است که جوانی در زمره اصحاب حمید بود و برگاه چسبیری می شنیدنی خستیار فریادی میزد و حاشش شیرینی نمود  
روزی شیخ بدو گفت اگر خواهی در عداد اصحاب من باشی و ارشاد شوی ای خات را ترک کنی ای جوان پس از گفته شیخ خود را ضعیف بود  
تا برگاه چیزی شنیدی از نوهای تن و عرق چکید می وزی کونیده چسبیری بر خوانند در آنحال آن جوان فریاد شنیدیدی بر کشید  
و روح از بدنش مغارت نمود بزرگان عرفا و اهل حال ای حالات را در مرید عین نفاق دانند و کونیده اظهار وجد بدون حصول  
وجد و ادعای حال غیر حال نخواهد بود و چنین میدی یقین است صدق و راستی در او نباشد و بدون اذن مرشد بر اعمالی که نباشد  
بمل او در مبارزت نماید کونید شیخ ابوالقاسم نصر آبادی زیاده و بغت سماع داشت و بد آنجست شیخ بزرگان عرفا از آن عمل او  
منع نمودند و او میگفت چنین است که گفته اند ما بهتر از آنست که در گوشه بنشینیم و خلق را بغیت کنیم ابو عمر بن محمد که از فضیله سماع  
است پس از شنیدن آن حرف از وی به پیغام فرستاد و بی نهایت ابوالقاسم وقتنی التسماع شتر من که آشته تعقیب الناس  
چه دور است اینکلام از تو ای اباقاسم لغزش در سماع را بدی افرو تر است از آنکه سالی بد کوی کند از مردمان چه لذت تانی بود  
سماع پیدا میگردد در کلام خدای بزرگ آن را دلیل است قاطع و در سماع کنان بسیار شوند آن بر پیدا میگردد و از جمله تکذیب  
کلام خدای بزرگ است و دروغ بر خدای بزرگ اقیح ذلالت و کنا مان است و فریب بخورند بعضی از حاضرین مجلس سماع بعضی  
حالات که آن در حقیقت فریب دادن و خیانت است و اگر در حقیقت سماع امر باطلی است کونید که با نظر اصلاح در آن میگیریم  
چگونه است که ظاهر میگردد و فساد عقیدت متعقدین در آن و اگر کان خرید در آن میکنند پس چگونه است که فتنی بفساد شود در این کار  
عقیدت اهل اصلاح و ضرر نمانشی میشود در جاسین مجلس را بجن فنی که پیدا می کنند از بزرگان طبقه در آنحال منقطع میشود از آنها  
مدد صاحبین و مشغول میشود از آنحال آفات کثیره از موافقت در قیام و نمود که سبب محبت و در بنجای زیاد است در طریق باطل است  
عیاشد که در آنج کسائی هستند که بنور فرستاد می یابند بطلان آنرا و بر خود هموار می کنند برای و مدارای با آنج را این عمل شنیدند

کتابه پیش از آنست که توان برشته تحریر بیرون آورد اگر چه شخص را حالتی باید در مجلس سماع پیدا کرد و باید مانند عهده مجلس  
 یا عهده مجلس باشد تا آنکه در وقت نماز بجز کلمات شایسته عقیده خود را باز نماند سستی تعلی که از متعین این طبع است گفته است  
 آنکس را که در مجلس سماع وجد حاصل میشود و فریاد میکند باید حالتی در او پیدا کرد که اگر بشمشیر او را بزنند معلوم کرد و در  
 در او پیدا نشود و آنکه وجد در میان اهل حال کم کسی را حاصل شود ولی دیگر حالات مثل فریاد زدن و پاره کردن جان و غیره  
 خرقه خواننده اینها از روی هوا توضیح وقت و احوال است و اگر بخشیدن خرقه و مال جزئیستی جمع کرد و باز متوان تصدق  
 بر جو از آن نمود چنانکه روایت شده است که کعب بن زبیر خدمت حضرت سول شرف جسمی در زمانی که حضرت در مسجد شریف  
 داشتند و این قصیده بر خواند بان سعاد و قلبی ایوم قبول حضرت کوشش فراد شسته تا بنین شورش ساند

ان الرسول سیف یضارب  
 منه من رسول الله سنول

حضرت فرمود که کسی عرض کرد کعب بن زبیر اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله حضرت بردی که بر دوش نشسته  
 انداختند نزد کعب پس کعب آنرا برداشته بر سر نهاد و محض افتخار بر دوش گرفت و همواره بدان مبالغه و فخر نمودی تا زمان است  
 و سروری معاویه بن ابی سفیان رسیدت می از خواص خود را بفرستاده با ده هزار دینار آن برد از او بخواست کعب گفت  
 این خود روایت که من جامه رسول خدا را بدستم در عرض دیناری چند که بر کسی امانال پدیدار نمیسازد تا آنکه امر و زمر او فرمایم  
 کسی را ثوب رسول خدا پس زمانی گذشت که کعب بن زبیر وفات نمود معاویه بیت هزار دینار بفرستاد و او فرستاده بر در  
 بگرفت ازید خلفا باید رسیدن زمان مستقیم عباسی که آخرین خلفای نبی عباسی بود و اما مستوفی را رعایت بعضی از ارباب  
 که در حسن صحبت معاشرت بکار دارند و انالی شرح هم مملو آن نیستند از جوایز است گفته اند در آن سماع که جایز است اگر بعضی  
 وجد حاصل کرد در آن حال خرقه از تن بقیه و غامه بسوی خواننده بیندازند نیگوست و اگر اخیال از شنیدن خبر بزند بهتر است  
 که حاضرین در بر بند کردن بر با او موافقت نمایند و شایسته است که جوانان آن کاری که بسیار را سزاوار است که در آن مگر و غیر  
 شیخ باید منع نمایند بعضی از حاضرین در آنجا میمانند که نباید موافقت با آنها نمایند زیرا لازم است که چون مجلس سماع خرقه است  
 مجلس خرقه تا بر دوش انالی مجلس بیندازد و غامه بر سرشان بگذارد و اگر جامه بجای غشیده باشد از روی حد باشد و تصد  
 بدو چه محرک بسبب جد قول عادی است بعضی از شیوخ گفته اند که اگر بنای احط و بخش خیزی شد در مجلس سماع خلاف  
 عدالت که تمام آن را بگویند بخشند بعضی از جالسین را نیز حتی است که با آنها نیز بخش شود و گویند بر کس در مقام خود شایسته  
 آنکه حتی در مجلس بر دست دلیل آن خود را گویند روایت شده است که چون حضرت سول صلی الله علیه و آله در خرقه بد حضرت  
 آرائی لشکر نودند فرمود بر کس بایسد در فلان مکان بکشد فلان از غنیمت خیر او را دم در آن حال لشکر آید بجز نبوده  
 جوانان بشتافتند و پیران معروف در اطراف پیروز بر رایت خیرایت بایستادند و چون صد او را مسلمانان را نصرت او  
 و غنیمت بست مسلمانان افتاد جوانان از حضرت خواستند آنچه را بقتل فرموده بود پس بدان اگابراز مهاجر و انصار عرض کرد

ما رسول الله ما برای آن بحرب مبارکت نکردیم که محافظت تو روایت تو کنیم و تو ستانانی و اگر نه ما را نیز قوت و شجاعت بست بعضی  
 رسوم حرب نیز داریم که جوانان از آن عارند و بعضی کلمات و کلمات نیز سعید بن عباده انصاری بر زبان آورد که مقوی بیانات تبیین  
 کشت پس حضرت بحد در اندیشه رفت این آیه نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم سلوک عن الافعال قل الافعال لله و الرسول  
 فاقول الله و اسلوا ذات یلم و اطمینوا لله و رسوله ان کتمتم موئین یعنی آنکه میسر سنده تور از غنیمت که در جنگ میسرند بگویند  
 غنیمت خدا را است و غیر خدا را پس بر رسید از خدا و بسامان او دید میان خود را و قسم بر بردار باشد خدا و غیر او را  
 اگر بوده باشد از گردنندگان بر خدا و رسول پس از نزول این آیه حضرت سول غنایم را در میان اصحاب بالتوی قسمت فرمود  
 از سعد بن ابی وقاص روایت است که گفت من در روز بدر سعد بن جاحض بن امیه را بکشم او را تسبی بود که بر او آئینه معروف  
 بود پس تیغ را برداشته خدمت حضرت سول صلی الله علیه و آله برده عرض کردم یا رسول الله چون صاحب این تیغ را این  
 کشته ام آن را بمن ده تا در میان اصحاب سرفراز باشم فرمودند این تیغ نه تو راست نه مرا بلکه تمام مسلمانان است این با  
 بالای غنایم من آن تیغ را بالای غنایم نهادم و زیاده اند و کمین بودم چون غنایم را حضرت تقسیم فرمودند آن تیغ قسمت فرمود  
 شد و من بخشیدم و فرمودند که سزاوار است این تیغ در نزد تو باشد و بعضی از انالی این طبعه گفته اند که اگر قوال از خود مسلک است  
 مانند یکی از آنهاست اگر از اطمینان نیست یعنی است که شایستگی مال و خرقه اهل قهر ندارد و اگر با جرات آمده است حق خود  
 دریافت نموده سزاوار چیزی نخواهد بود و اگر مرداوش ترجیح و طلب ثواب است اگر انفاقی در حق او شود بجا و بوجه خواهد بود  
 و بعد این است که همه این امور بازن و اجازه شیخ باشد و بصیحت وقت هر چه خواهد شد قدری در آن بگذارد چه در هر موردی  
 باقتضای آن در بحسب اختلاف حالات اختلاف پیدا میسازد و اگر بعضی از حاضرین مجلس در آنجا و میرسانند در آن حال  
 قوال حاضرین در برابر ضای او را منظور نمایند و هر یک از جالسین خرقه خود را بفرود میسند از بدای نیست و اگر در مجلس  
 حال پاره شود خرقه یکی از آنها نیکه و جد صادق بر او می نموده باشد در حالتی که خستید از دوشش بیرون شده باشد به تقسیم  
 که اهل حال را جایز است بدان باید تبرک جویند چنان جد صادق اثری است از آثار فضل حق و پاره کردن خرقه اثریست از  
 آثار آنکه باید پاره آن را حفظ نموده بدان شرف جویند و محترم نگاه دارند

تصویح ارواح محمد من شایع  
 یوم القدر و م تقرب الیه بالذکر

یعنی بحرکت در میاید و روحی باالی بخد در جامهای خودشان هنگام بارگشت از سفر بجهت نزدیکی عهد بخانهای خودشان و وقت  
 که حضرت سول چون باران از آسمان باریدی و بدان نشی و از آب آن تبرک جسی و میغسه بود حدیث عهد بر تبره مراد از آن  
 خرقه پاره شده بود چنانکه اینک نگاشته میشود و حکم خرقه پاره شده است که قسمت نمایند با حاضرین و مختار مجلس نیز شخص  
 تبرک بگیرند نگاه دارند و بهترین است که تقسیم خرقه در شیخ مجلس نماید اگر لایق دانند بعضی از آن را با حاضرین از قهرامی مجلس  
 و پاره شدن خرقه و تقسیم آن را توان در جزو تقرب الیه و اسراف نمود چه بر تبرک بر کس از آن خرقه برسد و حق خود را با تقاضای غایت

از علی بن ابی طالب روایت شده است که وقتی پاره چهری از برای رسول خدا آمدند و در خدمت آن پاره چهره پاره کرده  
 بن فواطم که فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت رسول فاطمه بنت خرقه تقسیم فرمودند و در جوار پاره کردن خرقه را یکی انجیدند و آنجا  
 کرده اند وقتی یکی از اهل بیتش بود جاعلی از قضا و صوفیه را در یک مجلس دعوت نمودند و در مجلس فتاح ابو محمد جوینی و شیخ صوفیه  
 شیخ ابوالقاسم قسری بود در آن مجلس شیخ ابوالقاسم بر حسب معمول خرقه پاره کرده درین اصحاب تقسیم نمود در آن حال شیخ  
 ابو محمد قضا اشاره به شیخ ابوالقاسم فرمود که آیا این عمل خرقه و اسرافت و اضعاف مال با آنکه می توان و چه صحنی از برای آن  
 پیدا نمود شیخ ابوالقاسم انحراف بشیخا اعتنائی نکرده تا از تقسیم خرقه فرغت یافت پس خادمی که خدمت خود از خرقه مطالبه نموده  
 چیزی بجای نمانده بود شیخ خادم گفت در میان جمع نگاه کن هر که اسجاده است گرفتار می آید و تا وقت تو را نیز بدیم خادم  
 سجاده یکی از جالسین را گرفته یاد در بند شیخ گذاشت شیخ خادم گفت شخصی که بصیرت بر وقت کردن اینگونه اشیا باشد حاضر  
 نمی چون حاضر شد شیخ گفت نگاه کن تا این سجاده را قیمت چند است گفت یک دینار گفت چون نصف کند قیمتش خدا است گفت  
 هر پاره از آن نیم دینار پس نگاه کرد شیخ ابو محمد قضا گفت در این صورت چه اضعاف مال و تخریب اموال است و تقسیم خرقه  
 با حاضرین از دو صورت خارج نیست یا بجهت تبرک است یا بجهت فایده در صورت ضروری بر آن مترتب خواهد بود و نقل است  
 که طارق بن شهاب که سردار لشکر بصره بود در ایام عمر بن خطاب بنا نهادند که بعضی بدانها خواست و می کند تا بصره  
 باشد که کوفه بمدها نامور گشت چون لشکر اسلام فتح نموده غنیمت آنرا استند تا ما اهل بصره بزمین اهل کوفه و بصره بن  
 بول انجامید یکی از اهل بصره به ما میسر جانش نموده گفت تهنیت با باریخ سفر و موافقت در حرب که ما داشته ایم جویت میدوی  
 بیخیزند که آمده اید و میجوید در غنیمت با ما شریک شوید پس از گفتگوی بسیار انجایت ابرو نوشته در جواب نوشتن برای آنکه انجایت  
 که در جنگ حاضر بوده اند فرقی در تقسیم نباید بگذارد و بعضی از عسکریان فریاد کردند که خرقه پاره شده را در میان جمع تقسیم نمایند اگر چه  
 مجلس نموده باشد و وقت قیمت در میان جمع در آید و استند لال نموده اند بر این امر از ابی قاده که گفت چون در چنین کار  
 به لقا و وقت محراب و در آن رسید از جنگ فارغ گشته و باس حرب یکسوی نهادند حضرت فرمود در غنیمت نهائی که گفته شد  
 نیز شریکند و همچنین نهائی که توانستند بحرب اقدام نمایند چنانکه از ابوموسی اشعری روایت شده است که گفت پس از آنکه در روز  
 که خبر فتح شده بود بخدمت حضرت رسول شرفیاب گشتم و مرا نیز در غنیمت با اصحاب شریک فرمودند از پس بن مالک روایت شد  
 که گفت وزیر ابوموم از نزد رسول الله خبر نیل ناز شد و عرض کرد یا رسول الله فقرا و ائمه که بخلون العینه بخصف یوم  
 و هو غمما عام حضرت رسول از آن بشارت سرور گشته رو کرد بر من و گفت یا کفیی در نزد شماست چیزی از شما بخواند  
 حاضر بود گفت اینک من حاضرم یا رسول الله حضرت فرمود بخوان پس این دو شعر بخواند

قد لست حیة الهوی کسیدی      فلا طیب لهاد لارانی  
 الا یب اذی شفتی      فعدو رقیستی و تریاتی

منی که زید است تا شنید دوستی که بر او نیست طیبی که علاج کند آن هم را و نه افروگری که فسون نماید آن را که آن وقت مشوق  
 که بجای گرفتار است عشق و دوستی او در دل من در نزد اوست فزون تر یاق من پس بوجد آمد رسول خدا می پرسد که حاضر  
 بودند و نزد پنجه تا آنکه که در دای مبارک از دوشش افتاد چون فارغ شدند بر یک بجای خود نشستند معاویه عرض کرد ما حسن  
 فیکم یا رسول الله حضرت تقسیم فرمود و گفت ساکت باش ای معاویه یا یوسی از خداوند گریم است از آنکه سماع بخشش نیارود  
 شنیدن ذکر حبیب آنکه در دای مبارک افتاده بود چهار صد پاره نموده با اصحاب تقسیم فرمود تا اینجا بود آنچه  
 کام شیخ شهاب الدین خلاصه حاصل معنی در سماع نگاشته شد ولی آنچه را که خود در ذیل فصول سماع مسیکار و این است  
 که گوید صحت آن احادیث ادرباب سماع که اکنون عادت در رسم صوفیه است بر صحت آن عمل استند لال بنمایند بنظر نیاید و خود  
 ذوق سیم و طبع مستقیم گوای و بد که بکنون مجاس و این احادیث از قانون و سیره ظاهر باطن شریعت و طریقت خارج است و  
 تعالی اعلم بحقیقه الحال

طرح طوس پس      بفتح طاء معده و سکون را و بعد از آن طاء و او سین همه از شهرهای شام است در کنار دریا و قریب  
 عکابا قوت حموی نگاشته آن شهر تا شصت و شصت هجری در دست خساری بوده و جماعتی از اهل فضل و علم بدانجا منوبند از علم  
 این عارف کامل است که از آنجاست که الله اعلم

ابو سلیمان خواص مغربی

از طبقه عرفا و در میان ایتوم معروف و مشهور بوده شرح حالی از او در دست نیت آنچه از نجات الانس جامی است که گفته  
 وی از شیخ مغرب از اقران ابو نعیم و قتی بر ذرا گوشه نشسته در کرستان میرفت کس خرد را بگریه خربرجست او را بر زمین نهادند  
 و پایش بر درخت گذاشتند و مخرج شد پس چو بی که در دست بقوت بر سر دراز گوشش زود دراز گوش سر خود باز پس کرد و بر زبان فصیح  
 گفت این چوب را اگر بصیری میکردی بر دماغ خود میسزدی تهر بودی از دیدن آنحال تحت کرد و از آنحال که بروی وی آ  
 بود استغفار نمود که چرا بد آنگونه بصیری از صا در شد از نجات ارشاد میشود هر چه بر آنکس تا تل و تکر نباید مرد صبر را از دست  
 داده چون لغزشی یا خطائی ندانست از کسی سرزد در مقام مواظبت بر آید از کلمات اوست که گفته عیش مرد در انجیل و حاجت  
 است و آسایش وی کردن بخشی است از برای احتیاجان فوت می راد در شهر دشمن نوشته اند و سال و فاش مضبوط  
 و مسطور نیت

خواص      بفتح خاء و هم و تشدید او و صا و معده زینل فروش را می گفتند

ابو القاسم قصری

از اجلا و مشربین طبقه عرفانت و از کبار اصحاب شیخ حیدر است در میان این سلسله بجلالت شان معروف و مشهور بود و بعضی  
گویند وی همان ابو بکر قهری است بعضی گفته اند شاید ابو القاسم را دو کتبت باشد بهر حال وی صاحب است با شیخ اجل ابو عبد الله  
ابن خلیف و از و نقل است که گفت ابو القاسم قهری کثیر الاطراق بود یعنی بسیار سردرپیش می گفند از وی سبب آن را پرسیدند  
گفت پیش ازین در قدیم الايام در سمرقند شبانه روز یکبار چسبیری نمودم مردی از جن هم روزی بنام من می آمد و بر من  
سلام میکرد و آمانید می داشت یک روز گفتم چه باشد که بر من ظاهر گردی ناگاه دیدم شخصی در خوبترین صورتی بر من ظاهر شد  
چو کسی گفت از نویمان جسیانم وقتی که امثال شمارا می بینیم دوست میدارم که زیارت کنم و سلام گویم پس گفتش بعد از این  
بر من در هر وقتی ظاهر شود قبول کرده ام دوست گرفت با من انس تام پیدا کرد و چسبیر با من می آموخت و هم از او عبادت  
نقل است که گفت روزی در اقامت ما در مسجد در آنم و ساعتی بنشینم گفت وقتی که بنشینم و سخن بگوئی و مردم ترا ببینند بر او  
نسبت خواهند کرد گفتم با خیال در آنسرای مسجد خوابم نداشت که هر کس را از بنسیند پس در آنم و بنشینم ناگاه من گفت این مرد را  
چون می بینی گفتم بعضی را خواب بعضی را در خواب بعضی را آگاه گفتم آنچه بر سرهای ایشانست می بینی گفتم فی دست خود چشمی  
من بمالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته بعضی را با لبا چشم آنها فرو کرده است و بعضی را بر سر نشسته و بعضی را غراب گابی روی  
فرو می آید و گابی بالا میرود و گفتش این چیست که می بینی گفتم که آیه مبارکه را خوانده قال الله تبارک و تعالی و من یش عین ذکرا من  
تقبض له شیطانا فمولا قرین هر کس چشم پوشد از خداوند بخشنده مهربان بکاریم برای او شیطان پس او را در پیش  
خواهد بود اینها را که می بینی شیاطین اند که بر سرهای ایشان نشسته اند و بر هر یک بعد از آنکه غفلت می آید شیطان بافته اند و از این  
بیان است که چون بنده از یاد حق تعالی غافل گردد شیطان بویستد بر او تسلط و او قهرین خواهد بود شیخ ابو عبد الله گفته  
از و پرسیدم حالت آن جنی را که عاقبت چون شد و کارش بگماشته گفت آن جنی بطریق گفتم بر من ظاهر می شد تا روزی  
سخت گزیدم و پیش من از زمان صدقه بقیه بود تا وقت افطار که عادت داشتم چهار روز مانده بود پاره از آن نان گزیدم و  
بخوردم گرسنگی من ساکن شد ناگاه آن جنی آمد و بر من سلام کرد اما ظاهر نشد و گفت از بر این یا ضایعات و صبر بر آن در نیت  
ترا میخواستم اکنون این استخوانی بود که ترا کردم چون برخلاف سابق بودی دیگر ترا نخواهم دید این گفت بر وقت دیگر باز نیاید  
انداختن در پیش من راحت است که همواره از آن کاری که کردم در غلتم و هم شیخ ابو عبد الله از و نقل کرده که گفت روزی  
مرا از شهر پروان بر تاسب تیر جانی کرد پس میل می بصحرای قبه بوضعی رسیدیم که مصعبه در آنجا بود و حاجتی باری میکردند  
شیخ ابو القاسم چون آن بیداشت با ایشان بازی کردن بشغول کردند من از دیدن آن حالت از وی تیر گشته تیر گشته تیر گشته  
شدم تا آنم با و چیزی گفت پس از گشت در صحرا بجای دیگر رسیدیم حاجتی دیگر در آنجا شرطی می بستند شیخ از آن تیر گشته  
پس رفت سفره ایشان را بر فشانده بجماعت برخاسته کار و کشیدند و بوی هم روزی گفت کار در راه چه شد تا بخورم  
از این و وصل می عیب نادم از وی سؤال کردم این چه بوده آن حالت اول چه گفت وقتی که چشم لطفی از من چنان باشد وقتی

که چشم خردنی چنین تا خلق را در یک طریق ندانند و اینک است چون نسبت به شیخ ابو بکر قهری بعد در شرح حال او گفته ایم و آنرا  
اجل ایام زندگانش در شیراز یکده سال فاش مضمون است لی چنانکه از ترجمه اش متفاد کردی در اوایل ماه چهارم بحریه  
در مدایت سلفت بویسان اتفاق افتاد  
قصری فتح قاف اسکون صناد و صناد و راه و یاد و یادت در این کتاب در چند موضع ضبط شده

ابونصر قاتی

از عرفای ماه چهارم بحریه است صاحب نجات از کتاب شیخ الاسلام نقل نموده که وی سفرهای سیکو کرده و شیخ بسیار دیده  
بود شیخ ابو عمر اکاف ابدیده و خدمت کرده بود با و در ابو عسکر و بخیر را دیده و شیخ ابو نصر تراچ ابو عبد الله بن کانت انیر دیده  
بود از کلمات اوست که گفته چون کسی نشستی که در تبره فرو تو باشد تنهای عزت از و ما در دست خوار می هر خطه باش و نیز گفته مرد  
نه صفت پسندیده است چون این صفات را دریافت شود که در جامه زمان باش اول تقوی است که بدان خطا کند ناموس خود را  
دویم بردباریت که بدان نگاه دارد و آبروی خود را دویم بردباریت که بدان نگاه دارد و آبروی خود را دویم که گشت از مال که بدان  
نگاه دارد و عزت خود را که چشم ساندن عزت و قناعت است

قاتی فتح قاف و تشدید بار موصوده و نون و یادت  
اکاف کبراف و تشدید کاف آرزون بتم نزه و سکون راه و مضمون دال مصلحت از خاکت مبروف  
شام است

ابونصر ابن ابی جعفر ابن ابی اسحق السروی

در پاصد بحریه قدم بطریق عرفان نهاد و بر سفر منزل حقیقت رسید بعضی نوشته اند که پدرش محمد بن احمد بود و اصلش از کرمان آنگاه  
بهرات نقل کرده و در آنکتاب بحریه بی نهایت پیدا نمود در ترجمه ای آورده اند که آنرا فاعل در مدایت حال در زمره فقها مسمود بود  
در آن فن شجاعی داشت و عموم مردمان را رجوع بوی بود و بسبب تیر جرات و قبول سکنت عرفان می این بود که روزی شخصی  
استخوانی آورد که چه فسر نداشتند در این مسئله که شخصی در جوانی چند جوی بردار از گوش زرد و مار گوشش وی باز پس کرده و گفت آن  
این چشم تنگ بر من میرانی از روی غضب بر من مظلوم رانده گیسو تا فردای قیامت از عهده این چشم راندم چون بیرون فرای آم  
آنون میت سال است که آن شخص پس از دیدن آن حالت میگردد تاکنون که آب چشم وی بدل نمون شده است حکم طهارت و نماز وی چو  
باشد چون ابونصر قهری بخواند از بیعت آن شخص بپوشش گشت چون بپوش آمد احرام صحبت آن شخص را بست چون تبرک می رسیدیم در  
آنحال بان گونه و اندوه از دنیا رفت بود و صحبت او را در آن کفر و بجای او پیری دید نورانی با بوی سفید خون اندیده اش دیده بود

رویش خشک شده بود و با احتمال میخندید ابو نصر را از کرب و خنده ادعای آمد و آن شخص را تعجب کرد و بگفتش سپرد با کمال اندک  
 زاری گریبان با رکعت در باد میرفت بناگاه پسر می بوی سید و گفت ای جوان چرا بدینان سیکر می گزینی از کتاب الله تو  
 رسیده است که بدان کار کرده اتان این گریستن تو بگریستن دامن سوختان میزند دل سوختگان آن پسر این گفت بگذاشت  
 رخ ابو نصر را در برد و در روز بوی غنچه و در هر چه داشت در گذشت در درویش فر معرفت جای گرفت سفر و سیاحت  
 پیش گرفت گویند که سید را خدمت کرد در حرم کتبه و مدینه و بیت المقدس و غیر آنها ریاضت کشید و عبادات کرد با کمال  
 محبت خضر دریافت در آخر بهرات مراجعت کرده جاعلی گشته از انفاست قدسیه او هدایت یافته ارشاد گشته تا در سال پنجم  
 هجری در بهرات وفات نمود در خانه با مدفن که دید قبرش در آن محل معروف مشهور بوده است در آنوقت عمرش  
 یکصد و بیست سال رسیده موافق سال وفات لاوتش در سال سیصد و شصت و شصت هجری بوده است ازین ترجمت ارشاد  
 میشود و بر آنیک چون در مرد ساکت نظری و شنیدنی باشد در حکایاتی که از برای او اتفاق میافتد زود تغییر میکند و تو جواد  
 بسوی حق میشود و ترقیات نفسانی از برایش پیدا میکند  
 خانچه بادو بخار شمع از فرات براتست

ابونصر خباز

در ماه چهارم هجری بوده است و از مشایخ کازگه بهرات است شیخ زین العابدین که وی مروی بزرگ بود و با وقت نفس نعلت  
 که وقتی جاعلی از شاکردان می بیخ میرفتند در کزنه شیخ ابو الحسن حسری رسیده از ایشان درخواست کرد که چیزی بنویسد  
 اگر توانیدی از ایشان آواز بر آورده بستی خوانده صری از خود برفت در آن بنویسد گفت اسامی شایع با برکت کرد و پس  
 پرسید مگر نشانشا کردان ابو نصر خباز که گفته است که بنی دستوری از نزد وی بیرون آمده اند باز که دیدم نزدیک می شود  
 هر که شنید و با رکعت سلامت افتاد و هر که با رکعت بموم برفت بهر فعات رسیده این خود از کرامات حسری و شیخ ابو نصر  
 خباز است ازین حکایت ارشاد میشود هر که بنی دستوری مرشد و ازین او در بدایت حال بیخ امری از او را قدم نماید  
 و از کلمات او است که گفته مرد را خفا صد و خود بهتر است از آنکه در استقامت عبادات پردازد و از آن روی که تا این را حفظ کند  
 آنرا بر آید کمال رسانید از او پرسید یا شیخ چگونه در عارف گفت عارف است که پس از سیر و سلوک ابتدا خود را بشناسد پس  
 از شناسائی خود برزگان از ابل عرفان آنگاه معرفت پروردگار پرورد مراد ازین بیان است که چون نفس خود را شناختی او را  
 خوی شناخت وقتی که از مریدانش بفرج معرفت از او وحشی خواست گفت چون وی بخانه او خواهی نهاد ابتدا بجای آوردن  
 او را و نویسی او را بخت کار تا در ک مقامات عالی باشد

و اندر علم با حقو اب

پوشید

پوشیده غلظت چند نفر از سایر عرفا بسته که به ابو محمد معروفند تا ندانای مشتکه که در انقلاب بر یک اشارتی رفت محس  
 توضیح در یک جای نوشته میشود

ابو محمد حداد

در سیصد هجری بوده است از مشایخ طبرستان طبعه در مدینه شیخ ابو خض حداد است از بدایت عالی از لویان که در حال شبان  
 است نزد ابو خض حداد آمد و یک چند او را خدمت کرد پس گفت اگر درین راه قدم خواهی نهاد روزگاری بگری می و از اجرت  
 آن مخور و بدردیشان ده و برای قوت خود شبها سوال کن و بخور یک چند چنان که در مردمان نیش بور زبان بطین می کشد  
 که حرص را بگریه هم از عمل حدادی مالی فراهم میکند و هم از سوال پرس از آنکه در دستند او را حال چونت و یکبار شیش پی برده  
 و بر قبول نیاید پدید آنگاه دست احسان بروی بگذاشتند پس از آن حال مرشد و گفت چون الای نیش بر حال زراد استند  
 سوال کن که بسوال بر تو حرام شد از آن اجرتی که از حدادی تو میبرد بخور و درین حال و حالت در نیش بور بود ترقیات  
 حاصل نمود نقل است که وقتی نوی آمد گفت اگر میل آن داری که بدین طسیرتی قدم نمی اول برو جاعلی بسیار تا ترا  
 تمام مستخدمه آنکه از بدایت حال عارف خوانند با این شرط اگر خواهی قدم بدین راه بند و ازین حرف آخارف کامل چنین بر  
 میاید که آن مرید را عجب تکبری بوده که خواسته بدین کار از سر او بپسند از او از روی که با عجب تمیز و تقوا درین راه  
 قدم بند وقتی دیگری از ابل ظاهر شدند روی آمد و از او ارشاد خواست گفت اگر بدین طریق قدم خواهی نهاد اول باید یک  
 خود را بطرز لباس خدیوان نمائی آن شخص در مقام انکار بر آید گفت بدین طسیرتی در آمدن اول شرط آن شنیدن حرف مرشد  
 است هر چه او را تحلیف کند و غرض آخارف کامل ازین تحلیف بوی امتحان او بود و وفات او را در نیش بور پنج سال بعد از وفات  
 شیخ ابو خض نوشته اند و چنانکه مستفاد میشود در حدود سیصد و پنجاه و پنج بوده است

گویان بضم کاف عمیه و سکون و او و یا مشتاهه تخانیه

ابو محمد عتادی

در ماه سیم هجری در شیراز بفرغان معروف و مشهور گشت و از استادان شیخ اجل ابو عبد الله بن خفص است شرح حال  
 بم از کتاب و نقل شده است و میگوید که هر که کاسبی ندیدم که حقیقت کب اراعیات کند مثل وی هر روز نماند کتب میکند  
 و خوشتر از آن بود و ربع دانگ خاله میخورد و از آن دو نان میخورد و بی را افطار میکند و بی را صندف میداد و زمانی در زمانش  
 برین نوال بود و هم او گاشته که روزی بروی در آمد هم شیش می خوردی کتاب بود که موشش آن را پاره کرده بود و تقیم با پستان  
 این در حق حقیقت چه اید فیما بین شده گفت این را موشش پاره کرده و من خود از موشان شیخ زیاد و سیرم شبها سر زوی میخورد

نغم

کتم اگر چراغی روشن کنی این رخ از تو برود و گفت پهل سال است که چراغ روشن کرده ام و از حساب آن تیرسم که با  
 چند چیزی باید تا غیره و فراموش شود و در هر قدره از آن حساب است تا اینجا است آنچه در نجات ائمه شریفان شده و از  
 کلمات اوست که گفته چون مرد از طبع سازگاری باشد آنچه آن اند که دنیا و آخرتش هموار است وقتی یکی از او پرسید  
 که یا شیخ از دنیا چه دیدی گفت آن دیدم که خیر یابند و بحیرت مانند و بحیرت بودند وقتی او را گفتند که ما را نصیحت کنی گفت  
 ز فغان نصیحت گیرید که مانند شما بودید با صند بسرا از روی همه آنها را که آتشند و که شد در خاک تیره منزل گزیدند و او گفته  
 تا بر این میان شب و روز گریانی گفت گریه ام از بی بضاعتی است که در وقت اعیان چو چگونه بار سفر نهی بر بند  
**مثنوی** بیخ عین صفا و با شسته فو قانیه و الف بجزه و وال صمد و بار نسبت

ابو محمد خفاف

از عرفای ما سیم هجرت بود شیخ اهل ابو عبد الله خفاف و در کتاب شرح حال او را نوشته صاحب نجات  
 از او نقل کرده که ابو عبد الله گفت که شیخ ابو الحسن بن مزین کتونی با نوشت که شمار امید است در رویا منی در دریا منی حقیقت  
 که اگر نجات یابد زود باشد که از برای شما گوهر های گوناگون آورد و مراد وی ابو محمد خفاف بوده است از غریب کجایانی  
 که صاحب نجات از وی نقل میکند این است که وقتی با شیخ شیراز در کجایی نشسته بودند و سخن از شایسته میرفت هر کس بقدر  
 حال خود سخن می گفت و در آن باب مصلی میراند آنکارف کامل خاموش بود در آن حال مفضل جصاص که حاضر بود گفت یا ابا محمد تو هم  
 سخن بگویی گفت بر سخن خوب که در این باب بگوئید و گفتید دیگر چه توان گفت مفضل گفت بهر حال تو هم سخن بگویی چه چاره نیست از آنکه  
 بگویی گفت یا شیخ آنچه شما گفتید حد علم بود و حقیقت علم و باید دانست که حقیقت مشاهده است که حجاب منکشف شود و در اینجا  
 بیسی حاجت از شیخ گفتند تو این را از کجا می گویی و حقیقت مشاهده تو را چون معلوم شده است گفت وقتی در صحای بودی  
 بودم و فاقه داشت بسیار من رسید در مناجات بودم که ناگاه حجاب منکشف شد و او را دیدم بر عرش خود نشسته سجده کردم گفتم  
 مولای ما یا ارحم الراحمین و موصی منک ایجا بر من این چه مکان و مرتب است ما نزد یک تو چون انجاعت این سخن از وی شنیدند  
 همه خاموش شدند آنگاه مفضل گفت بر غیر ما در صحبت یکدیگر بعضی از شیخ را زبانت گفتم از جای بر خاست و مفضل دست وی  
 گرفت بخانه شیخ ابن سعدان محدث آمدند بن سعدان ایشان را عظیم و تجمل و ترجیب کرده بودند پس از صحبت پرسش حال  
 مفضل گفت می خواهم حدیثی روایت کنی از پیغمبر پس گفت آن قال ان فی شیطان عربی من استساوا الارض اذا اراد بعد فقه  
 کشف رفته فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در شیطان اعربی است میان آسمان زمین بده راد فقه افکند  
 سازد آن تحت را ابو محمد چون آنچه شنید وی باین سعدان کرد و گفت متا و درم ایچیدت را اگر رضای دیگر باره با سنا  
 بر خواند ابو محمد چون حدیث استماع نمود از مجلس بر خاست برفت در حالتی که می گویست مفضل گفته است که چند روزی که

که دریا

ابو محمد خفاف

که در آن دیدم روزی بسند من آمد پرسیدش در بام غیبت در کجا بودی گفت ما زانی که در آن ایام کرده بودم تضامیکردم بزرگ  
 در آن ایام که آنحال از برای من دست آورد بود شیطان بر سر خنده بودم نه در سخن را آنگاه گفت چاره نیست از آنکه جهان موصی  
 که آنحال از برای من دست آورد سجده کردم با گردم و گفتش کم پس بیرون رفت و دیگر خبری نشنیدیم این واقعه در حد و حد و حد  
 بیت بیخ هجرت بوده است و ایچکیت با ما میرساند که امت مفضل را وارثا و نودن می آنکارف کامل را بر بیان غیر را بیک مرد  
 کامل با سیر و سلوک را نیز زکات و خفادت میدهد و اگر از آن برکت نمود او را ضرری نخواهد بود

خفاف بیخ خامیجه و تشدید فاد الف وفا

ابو محمد الرابی

از مشاهیر فضلاء عرفای او اوسطا ما چهارم هجرت است نامش عبدالله است پدرش محمد او را از طبقه خاصه نوشته اند نشو  
 وی در عهد او بوده و از کبار شیخ آن ملک محبوست نامان مقتدر و چند خلیفه بعد از وی را او را ک نموده و صحبت شیخ اهل این  
 و جبر را در آن نموده زمانی از بعد او شام رحلت کرده و دیگر باره بنجد او مآوردت نمود و تا او آخر ایام زندگانی در آنجا بود  
 انالی رطبه با وی مراد است اتحاد او شده صاحب نجات در ترجمه او نگاشته که روزی در مجلس وی ذکر حق میرفت و کبریا  
 چیزی می گفت او را گفتند تو نیز در این باب چیزی بگویی گفت الحمد لله اذا طهرت افقض فیها الحجب و اذا کتمت قتل الحجب منی حجت  
 آشکار شود از حال محب سو بود چون پوشیده شود گشته کرد و محب از رخ و اندامی که او را میرسد پس این اشعار بر خواند

- و قد انفارقه با غار الهوی
- و لربنا کتم الهوی اظهاره
- عنی العجب لندی العجب با غنه
- کم قدر انما قاهسه السلطان
- عده المیر سوره اعلا نه
- و لربنا نضیع الهوی کتمان
- و لربنا قتل البلیغ سانه
- لنا یس قتل بحبه سلطان

حاصل معانی اشعار آنکه گاه باشد که عدا جدا شوم از آنچه در آنم از محبت و لوازم وی باین که ارادت عدم محبت کنم با غار و ک  
 محبت و غرض از این انکار کتمان محبت است بسیار باشد که انکار محبت است اینو شانه و بسیار باشد که کتمان محبت اظهار سازد  
 دین که انکارش موجب تیرس باشد و تیرس موجب انکار بنا بر آنست که محبت لوازمی است که ولات عقلیه دارد بروی عطف  
 ممکن نیست پس چون انکار کند آن لوازم را ولات کند بروی لاتی بی معارضی پس انضای موجب ظهور او کرد و چون انکار کند  
 بروی بلکه قتل بی کذاب مردم بر محبت می تحت نهند پس انکار وی بدعوی موجب سنو وی کرد و در کفکی زبان و نظم  
 نا کردن نزدیک موجب مقتضی بافت است بسیار باشد که زبان بیخ مینع را کشتن و کد و بر او آخته شنید با چه گفت بسیار  
 انهم را دیدم که بنده خراب بودم و با سنیای محبت ام شد عیوی و ترجمه ایچند شعر را آنچه حاجت از این طبقه کرد

بونه



بودند و در این مقام نقل نمودیم و از کلمات نصیحت آیات است که گفته اعلم حاجب بیک من اتقى استقامت بید پر  
 ننگ او اعتماد که علی عاقر منک فی اسبابک یعنی بزرگتر است حاجبی و مانعی میان تو و حتمالی از دو بیهوش نیست کی  
 شغولی تو بید ز نفس خویش و دیگر اعتماد کردن و گفته نهادن بر اسبابی که ترا باید در حصول مقاصد عاجزی مثل خود و نیز از  
 کلمات است که گفته انعمم عفو بات الذنب یعنی اندوهستانی که اسبابش مجهول باشد گنجهای کنایه آن است وقتی از او  
 پرسیدند از تصوف و صوفی گفت لایکون الصوفی صوفی حتی لا تقدر ارض ولا تظلم سما ولا یكون له قبول عند الحق و یكون محرم  
 فی کل الاحوال الی الحق تعالی سبحانی صوفی صوفی نباشد تا بترسد برسد که برسد از او و در این میان سایه نیندازد و بر آسمان سجده  
 اینچ جامی راحت بوی زسد بیکه پوسته الم رسد و هیچ قبولی نبود او را نزدیک خلق و در جمیع احوال با رگشتی بی عجبی جانانه بود  
 نیز او را از اسباب و اعتراف کامل روزگار زندگی را در نهد و اسبیر تا در سال سیصد و شصت هفت زندگانی را  
 در دو دو در جهان شصت و هفت فون کرد

راسبی دور از راسبی یا قوت عمومی گوید که منسوب است به بی اسب بن مبدع بن ابی طالب بن خضر بن ازون النوش  
 در ارض خراسان و جماعتی از انانی فضل و علم به آنجا فرستند و در نسبت اسبی بر او رسد و سیصد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد  
 کامل است که منسوب است به آنجا  
 بیاید و انت که چهار صد از مشایخ بر طبقه غراب است که با ابو منصور معروفند مانند سایر این طبقات که در همه جا و صنیع شده  
 ایک در یک جای گاشته شود تا بیک دیگر شسته کردند

ابو منصور کا و کلاه

از عرفای ما چهارم است که شرح حال او را شیخ الاسلام خواجه عبدالقادر انصاری در کتاب خود فرموده که ابو منصور کا و کلاه  
 بر نفس از مشایخ بود و از مشایخ اهل طاعت و معراج این طبقه بود و قستی از اوقات بجهت رفق غامد و بارشس بفرز فرقی  
 داشت در حقی رفت و مشغول کردن چاه شد چون باب رسید چاه دیگر شروع کردند کردن خاک آن را در آنجا کند و بخت  
 تا نباشد شد پس شروع چاه دیگر کرد و پسین مدت نمانی مشغول بودی از لاهل ظاهر بود رسید گفت یوانه یا فرود که این کا  
 یکی گفت یا شیخ نفس خود را در شغلی میایکتم پیش از آنکه مرا در شغلی آنگه یعنی آن مثل مانع بر با قلب بود و بی سبب و تعالی مثل  
 اشتغال با اینی و این مثل وی لایسبی است زیرا که غرض مثل عدم اشتغال است با آنچه مانع آن نسبت آید و این مثل وی را  
 میاید و حاصل این میان را در شرح حال بسیاری از عرفا گاشتم از ابو الباقیس مره زن بغداد است که ترجمه آن این است  
 که نفس خود را بکار می مشغول کن تا او ترا بکاری مشغول نماید و در این میان نوشته اند که شیخ ابو عبدالقادر نوری که شرح حال  
 در این کتاب مسطور است و وقتی در دیار بجهت طوفان مانده بود مرض خود را بر زمین دو سخن گرفت تا بیکای باز آوره و این کار را

انوری بگوید که خود را مشغول نماید نفس وی بجای دیگر روی نیاید و نیز عجاظه وقتی بریدی بنسند روی آمد و گفت چرا کاری کنی  
 با این سیر و سلوک که ترا تا بیک بیستایدت شبیدی گفت خوبی است که کنان او را بستاید و در نزد پروردگار خود در روز قیامت  
 سر بلند باشد بریدی از وی مستحی خواست گفت بمواره دل را با زبان موافق دار که نزدیکان تو از تو دروغ بگویند هم تو هم  
 آنان براحت باشند

ابو منصور معتز بن احمد الاصفهانی

در ماه چهارم حجه در اصفهان علوم ظاهر و باطن معروف و مشهور بوده و در بسیاری از کتب این طبقه نام او است در نفیات الانس  
 مسطور است که وی شیخ صفایان بوده و بزرگ امام عالم علوم ظاهر و علوم باطن که شیخ در وقت خود جنبی مذہب بود  
 شیخ احمد کوفانی بصحت می رسید بود از او پرسید بودند که از سخنان می سپس یاد داری گفت وزی در میان آن سخن  
 می گفت که انقر غریز نزدیک گفته تمام بودم از پیری یک سخن و هم از بیانات او است که شیخ احمد کوفانی نقل کرده که  
 چون خدمت پیری نمودی بارادت باش الا آن بهره که باید بسری بخواری بر دوش نیز از نقل است که بریدی گفت چون  
 در خیال گذشت که حق کی ضایع کنی یا بسبب کنای او کردی زمانی گذرد که کلماتی سبتا و حقوق ضایع خواهد شد این پنا  
 از انوری گفته که آنچه را بر او پرسیدید بر حق بودم پسند و شرح طریقه حاکمی را در توحید ابراهیم بن یوسف مشر و خاتم  
 معتز شیخ نیم و سکون عین ممد و فسخ نیم و رار جمله

ابو منصور محمد الانصاری

در او از ماه چهارم و او اهل پنج در زمان سلطت سلجوقیان در خراسان بوده ساکن برات پدر خواجه عبدالقادر انصاری است  
 که شرح حالش بجای خود میاید و او مدیر شریف خمره عقلی بوده و خدمت ابو الطغر تندی کرده و در میان عساف خجلی حال و یکی کلاه  
 معروف و مشهور است شیخ احمد کوفانی که از بزرگان این طبقه است قوی شیخ الاسلام گفت اینم مروان که دیدی و گرد جهان  
 گردیدی مانند پر خود دیدی گفت در بسیاری از صفات ظاهر و باطن مانند او ندیدم از چه بنماد سال که علم انوشم و پس نقل  
 کردم و آنکه نوشتم در اعتقادات خلقی پیدایش مانده از او بود و طسیرق اموشن علوم را او من آموخت او مروی صادق و باور  
 و متقی بود که کس آنچنان دروغ و تقوی نداشت بر دایت حال که مرا بس بودم پیوسته نظرش من بود و یکت ایفر زنده گوئی مثل  
 و ابو اسکیم او هم از تو کار فضیل و ابو اسکیم او هم خواهد آمد در حق من خرابی دیده بود و با من میگفت تا هر خط میگفت بر روز خوب  
 نور او در حق تو بشیری میگنم راست میاید و هم شیخ الاسلام گفته که پدرش بر دایت حال مجرب بود و وقتی صافی داشت و فایز  
 بود پس بر رسم روزگار که در شش ایل و نمار که قارزن و سنده شده و مواره اظهار طالت و تکلی سینه و تا وقتی در آن تکلی

که ایام انقضای روزگار نه گاش بود از و کان برخواست گفت بحاکم التمس و محمد که لا اله الا انت استعزک و اتوب الیک  
 و روی سیخ نهاد چون با بخای رسید شریف خمره عقلی مرشد او پس از چند روز وفات کرد و در پیم از وی چندی در بیخ  
 در باغها مرخص گشته روی بنواخت نهاد و مطابق بود سال فاش با شتابان سال چهارم صدوسی پیری و در بیخ در جب  
 قبر مرشد خود شریف خمره عقلی مدفون گردید و از بیانات است که از کتاب طریق السلوک او نقل شده که میگوید که در بیخ چون  
 در طبع مرد باشد از سر نیز این نباشد اتفاق از انقلاب حالت در بیخ از بدی عاقبت و حمد از گونا بای عسر چون  
 پنج خصلت مرد باشد از دنیا و آخرت محروم گردد پسندیدن ظلم بر مردمان و تخم کردن غم در دوستان و محروم کردن  
 نزدیکان و ترجیح دادن خوردن با بر بزرگان و تصویح و افتادگی بزرگان ظالمان چون دو صفت مرد باشد محرومی از دنیا  
 لازم است اول جلب منفعت از برای خود و دوم خواستن ضرر از برای برادر خود چهار چیزی چهار چیز در مردمانند و  
 اول علی که او را مایه غرت غیر کنند و دوم مانی که بتذیرو اسراف خرج نمایند تیم شملی که از اسباب نظام امور ظالمی  
 چهارم شانی که آن را مایه ذلت عزیزان خوانند از پر رسیدند که بدترین مردمان کیت گفت آنکس که زبان و دوش با بد  
 موافق نباشد و محمود و موافقین نگاه ندارد

ابو منصور سوخته

در او افرمانه چهارم بجزیه در قندهار مشرق بوده است و او را سوخته ازین جهت گفته اند که وقتی بمش رفت سوخته با پسر  
 سوخته معروف گشت و او با خواهر عبداله انصاری معاشر بوده است که او را در عداد اهل حال نویسد و او همواره میگفته است  
 که در بیخ از مردی که وقت خود را صرف کار غیر کند و نداند که عاقبت مرگ است از برای خود تو شکر بردارد  
 قندهار فتح قاف و سکون فون و فتح دال محمد و زای محمد تریب کند ز است که بنی قده است

ابو منصور گارز

از انانی برات است و از عرفای مایه پنجم خوب است و از سینه شیخ الاسلام معاشر بوده و او نویسد که وی دروشی با شکوه  
 بود و شیخ بسیار دیده و از شیخ محمود بزرگتر بود و خدمت جماعتی از بزرگان انیطیه رسیده مانند شیخ احمد بن محمد استرآبادی  
 و ابو نصر سراج صاحب کتاب ایح و در آن سوره منقروی بود و وقتی از پر رسیدند شیخ در ایام زندگانی چندی در بیخ حرکت کرد  
 گفت اهل حق وی کردن میکنند که در آن بین و نیای خود را حفظ نمودن از شیخ احمد بخاری نقل کرده است که وقت  
 برادر آمدم جاسر رکنین درین و هشتم چشم خود گرفت و گفت ای فسر زنده بود جاسر زن آن سیر و کن هم بزیان او  
 مسافری بسیار یا تم و تیر حالت از برایم پدید شد و هم از شیخ احمد بخاری نقل است که وقتی مریدی بنسب او را و او وقت  
 بی

خواست گفت جدی کن که در دنیا اهل حرص و طمع نکردی که حریص نیستی حرمان است اهل جمع ذلیل و غار بنسب و در مردان چه  
 آنرا که از برای تو مقدر کرده اند خود در پی تو میگردند تا تو برسد و آنچه مقدر است تا تو برسد بگویش نخواهد رسید

ابوطالب محمد بن علی بن عطیته بن الحارثی المکی

از مشایخ فضل و علمای مایه چهارم بجزیه است و در طبقه عفا تیره بود حال حسن سلوک موصوف و معروف بوده و او از زمان معتد  
 با تهر جماعتی دیگر از عبا سیمان را در یافته و خود سالهای دراز در کعبه بوده و بر ریاضات مجاهد است اشتغال داشته و  
 در تصوف شیخ عارف کامل ابو الحسن محمد بن ابی عبدالله احمد بن سالم میرسد و انساب پر وی اسهل بن عبدالله تهرست  
 قدس الله تعالی ارواحهم که شرح حال همه در این کتاب مسطور است بر حال وی از کسانی است که جمع داشته با بده علوم ظاه  
 و باطن را در مرجع جماعتی ازین و طبقه بوده است که نشان بدوست یاضی در وقایع سید و شاد و شهنش جبری در حق او میکار و  
 شیخ الاسلام و قدوة الاولیاء الکرام ابوطالب المکی صاحب قوه الطلوب محمد بن علی بن عطیته الحارثی شاکله و تهر و تهر و تهر  
 و صف و عطا و کان فی البدره صاحب یاضه و مجاهد و فی التمه صاحب اسرار و شاد و انصارف کامل و فاضل عالم که چند  
 از کتب جبره اتعال نمود و از آنجا بنیاد او را در جمادی الاخره سال سیصد و ششاد و شش در زمان خلافت امیرالمؤمنین در بغداد  
 وفات نمود در باغی مدفون گردید و از مؤلفات وی کتاب قوه القلوب است که در میان انیطیه معروف و مشهور بوده و  
 جمیع اسرار طریقت و حقیقت بوده چنانکه بزرگان انیطیه گفته اند لم یصف فی الاسلام مثله فی وقایع تفسیر تهر شیخ از  
 طریقت گفته اند که در وقت اسلام چکس مصنفی نزد او در وقت طریقت چون تصیف می گویند آن کتاب جامع بوده است چنان  
 طریقت و شریعت دیگر او را کتابی بوده است در ترجمه طبقه اول از مشایخ انیطیه و کلمات ایشان  
 عطیته  
 فتح صین مهله و کسر طار مهله است یا مشتات تخانیه  
 حارثی  
 بحار مهله و الف رار مهله و شاد مثله و بار بنیت

آمدی سیف الدین ابو الحسن علی ابن ابو علی بن محمد بن سالم تغلبی

از قضا و حکما و اقبای اوجسه ششم و اوایل مایه پنجم بجزیه است از خلفای عباسی با ناصر لدین الله در مصر و شام با سلطین  
 آل ایوب معاشر است و لاوش در سیم صدر سال فاضل و چاه و یک راه اتفاق افتاد و در فتنه صایل صوری و منوی آقا  
 در حق قتلت مقدم بر کنگان مصر خود و در حرکت سر آمد حکما با اینجه در حبس تخری و علی سبب برود در فتنه علاج قادر بود صاحب  
 طبقات اطباء که بنای نخستین آن کتاب به او را داده که در شرح جبری از آنجا برای طب ابدان هم از آنکه تمام شود  
 یا بخشی از آنجا برای آنرا ترجمه او را نویسد در حق وی در میان آورده سیف الدین آمدی ۱۰۱۰ م الامام الصدوق را سلام او در اتصال



نی غائی گفت آنها اگر که برآمدند که در من چه است خلاف آنچه رضای بارسیالی است در حق آنها پس آوردم و آن حرف را در حق  
فطرت یعنی طوبی و بود و نقل است که طریقه وی در نزد ریس این بود که آنجا که حاضر در ریس بود و مذاکرات  
میکردند باید همه گوش باشند روزی یکی از انانی فضل که آتی بود در ریس در ریس وی حاضر گشته و در پیش حریف صحبتی بر زبان  
میاورد وی روی بر او کرده گفت یا فلان الدین چرا ما را بیایان تحقیقات خود فرستد نیداری او در جواب این شرا  
بر خواند

وفی حینا سخن الموالی لایله و فی حق سبلی خویش بسید

پس وی را در حین و استرام نموده زبان به حضرت برکشود غزالدین عبدالسلام که از طرف علمای آن زمان بود تکمیل علوم را  
در نزد آن عالم کامل نمود پس آنکه وقتی از او پرسید که در حق استاد خود چه می گوی گفت در مقام تقریر و در ریس او در  
دقت و آبروی در برابر دیدم که مجولی از برایش نبود و سلوکش با اندازه که بیش از آن تصور نمود و از حال الدین باکی معذوف است  
حاجب نقل است که گفت در زمان خود کتابی ندیدم بهتر و جویست از کتاب سیف الدین آمدی در اصول فقه عادلین سبکی  
که از بزرگان فصلای آن عصر بود بجهت آنکه در زمره قلمبندی در آید این اشعار را آوردم و فرستاد

یا سید اجل الله الزمان به و اهل من جسیع الجم و العرب  
العبیدة لرمولاه بما نیت من خیر و عد و لاجد ولا طلب  
فلا تفتق من عجز و غرور و داغنه من کوز اسلم لا الذب  
و اجل رسباییزی ایکت و محمد اسلم تملوا الحمة انب  
ولا تکلوا الی کتب تمتمه فاسیفا صدق انبا من کتب

ای بزرگ آقایی که زینت داده است خداوند روزگار را بوجود تو و کزیده است نزد یگان و گس آنرا از تمام عجم و عرب بند  
یا میکند آقایی خود را از نظر او می آورد تا از یاد نباشد راور سمانی کند او را کتب انانی علم مانند آقایی من که میرود  
و سید علم را و به غلامی خود بدون خواهش و عدا که رفتن یک نیت از برای مقامات ایشان بی نیاز می سازد مستفید را از کتب  
و آنش که بالاتر و بهتر است از کتبهای طهای خالص سلوک که بگذارد و بگردان از علم از برای من ترا و خوشی تا از جند کردم  
از آن نزد تو از آن روی که نسبت علم بالاتر است از نسبت خوشی و نیت از هر او را کتب علم و دانش بر مشق و مطالعه کتب  
چه بیشتر بر آن را خبر از کتابها است راست انانی فضل و علم این صریح مطلع قصید ابو تمام را در انجام بهترین نصیحتها و نیت  
موتخ خزرجی در اخبار او آورده است در مقام توصیف و تشریح از علم طب و اسنادی او در خبر نظری عملی که در آن ایام  
که وی در مشق بود یکی از اطباء حاضرین در آن وقت بود که بعد از صبح هجری بود معالجت نمود و از پیش راه اثر بود از آن مرض  
نود تا از پیش مشرف بخت شد روزی که در نزد وی حضور داشتم از مرض آن شخص و سوسو حالتش نزد وی صحبتی رفت گفت اگر

توانی او را نزد من آر که در تشخیص خاک کرده باشند شاید تغییر معالجتی رفع آن مرض کرد و گشتم او را و مگر تو حرکت نیت که تواند بخا  
اید گفت اگر ممکن است مرا نزد آن مرض بر دزد چون نگاه بر بشه او کرد و بخشید گفت خطای بزرگ در معالجت وی بود  
این مرض بدین قسم که من دستور اصل و هم یک دور روی گذرد که روی میباید نگاه من گفت فطم بردار و این شربت را که گرام  
بزیس پس فطم برداشته بگذاشتم اسطوخودوس پنج مثقال عود الصلیب پنج مثقال شانه  
شک پنج مثقال سنبله یک مثقال گل سرخ بیست مثقال تربت بیست مثقال تربتین یک مثقال  
این دو انار بکوی تا شربتی سازند و هر روز بیست مثقال بد و بخوران و از اذخیر بارده رطبه او را بر سینه و در غرق  
تریاک و برزنجیر و جوز نامل و قاقلیه رقیق چسبان پس بدستور اصل وی شربت را بنیچ چون چند روز بخورد طبیعتش  
کلی کرده صداع وی زایل کرد و بعد از آن از آن معالجت و حسن اصابت می خوش آمده از او پرسیدم که آن فطم بزرگ  
سبب آن مرض را چه دانست و تشخیص چه داده شد که بدین شربت معالجت شد گفت طبیب می این صداع را از حرارت دانست  
با آنکه از فطم بود در ابتدا مسل داده اخلاط رقیق دفع شده و غلیظ بجا مانده بود بدین سبب طبیعت اعتقالات پیدا نموده از  
تراکم افعال آنجمله مقتضای دفع شده صداع پیدا کرد و این شربت اخلاط را استقطع و لطیف و تیسین دفع کرده سبب  
رفع شد مرض نیز بازاله سبب دفع کردید مرا از صداقت و حسن معالجت و از زیاد تجب حاصل کردید و نیز او گناشته و قتی با آن  
دانستند کامل از مکانی عبور می نمودیم حاجتی از آنها در باب معالجت مرضی صحبتی میداشتند که آیا تدریجیت با دویه اعمال  
چه باشد و مرضی چگونه توانی در اسما بخت کردی پس در آنها امر داشتند تا آن دانستند کامل در آن  
مسئله تقریری کند گفت اراض برتکه گناه است اما مرضی است که طبیب از فرصت و مهلتی در علاج دست یقین است تا تو اینها  
با دویه قویه کند و تدریس در او را و برای طبیعت مزاج مرضی را با صلاح آورد و اگر اندک وقت مرض بیشتر است و در وقت  
که عصر علاج کرد و در احوال منجر به بلاکت در آنجا استعمال او به توتوسط جائز است اگر مرض مهلت است تا ناکیز باید استعمال  
او به قویه نماید در مقام جانیه و هم در قلی که اگر با اعمال تدریس از منجر به بلاکت خواهد شد مانند آنکه جانی از بدن برتی  
خورد و غیر ذلک از این قبیل و آن عالم کامل روزگار خود را سپسختان در شهر دمشق تدریس و نشر علوم میکند رانیده است صفا  
طوبی را و او را در نور دیده و معاصران بود سال وفات وی با سه شنبه چهارم شهر صفر آنظر سال شصده سی و یک هجری در دنیا  
سلطت گفتنا شرف در شام و چون خبر وفات وی در شهر دمشق منتشر گردید علمای آنک از بابت اینکه مدتی بود ملک اشرف  
اشرف از شرف بود تدریسید تا به تشریح وی حاضر گردید پس امام غزالدین عبدالسلام که در ضمن ترجمت نسبت به وی شایسته  
رفت به تشریح حاضر گردید علماء و حیان طوائف از مردمان چون چنین به تدریس وی بیرون آمده حلقی کشید کرد و مانند خود  
عبدالسلام بر او نماز گذارد و در پنج قاسم بر موفون گردید و بسبب بخش و انحراف ملک اشرف از روی چنین نوشته اند که  
الدین محمود صاحب آسما لبا بود که طالب راغب این بود که وی آمده با وی باشد و قتی بدو مکتوبی نوشت و تمسکی گردید که

و فی پس از آن

از دست با هم بدست در آنجا قاضی القضاة کردند در آن کتب عدیه و نمودند مقابل شمس از آنچه در دست بود بر سر نهادند و رساند  
 وی از باب اینکه هر دو قاضی بود و در وقت بگذرانید تا آنجا که حکم کامل آمد و تصرف نموده از برای آنجا بود  
 چند خواست تعیین نماید از جهت شخص شایسته را خواست که قاضی القضاة نماید حال هم اگر امکان مصلحت از جهت اوست  
 کسی نیست ملک کامل از روی غضب بلکه اشرف کثره گفت این دوست تو است که با غیر حکایت دارد و با آنکه عیادت که آن  
 تو بدو رسید چه باید گفتی چنین چیزی نماید ملک اشرف این کار در ضمیر بود تا آنکه بدش مناجات نموده در روز غریبه از او  
 بگرفت جرایه او را قطع نموده در سینه امجدی الدین بن علی داد و آن عالم کامل بخانه خود رفت در آنجا این بر روی خود بست  
 تا آنجا که وفات نمود نقل است که چون آن عالم اجل وفات نمود بعد از وفات یکی از فضلا او را بخوابید و از او پرسید که خداوند  
 با تو چگونه تو را بر این بنامند کار تو چه شد گفت بر او پیش روی خود نشاند و گفت استدلال کن در نزد فرشتگان کن  
 بر یکاکی من گفتم ناچار است حوادث از آنکه عقل کسی بحدی نباشد که چیزی مانده که حادث و مخلوق میکرد و خالق آن را در کار  
 که خارج باشد از حد تفسیر و تبدیل با اطلاق گفته کرد و در او پرسید و گفت که در میان آمد و توان آن را قائل گردید پس چنانچه  
 رفت تا سه چهارم جرایم چنین باشد از صفت محذوفت خارج خواهد شد در اینجا باقی میانگویی مضمون همه الواحها  
 نقل نموده است و صحیح این است که یکی است و او را بمتانی نیست چون این بشنید اقرار بر او حدیث خود بدید بر سر نمود  
 مانند مراد اهل بیت نمودند و نیز نقل است که یکی از اعیان فضلا او را پس از وفات خوابید بر سر سینه یونان با تو چه گذشت  
 گفت در انامی بجا و ختمها که من از مردمان رسید از من در گذشتند و در پشت جاویدان جای دادند و بنام الدین بن علی  
 بعد از وفات آن عالم بدین اشعار او را مرثیه گفت در آن روز که جنازه او را برداشتند بارانی سخت بارید از آن روی

بناست گفته

بخت استمداد علیه غنچه وفا	بمدامح كاللؤلؤ المنثور
و انظها فرحت بصعد و ص	لما سمت و تعلقت بالثور
اوهنيس مع الفيت هي باردا	و كذا تكون مدامح المنثور

یعنی گریست آسمان بجاو در آن هنگام که او روزگار زندگانی را وداع گفت با کسی مانند او دید غلطان که پراکنده بودند  
 لوی و برزن گمان رفت از اینکه آسمان خوشحال گردید چون فرح وی از بدن جسد او گردید و بلند گردید تا آنوقت که پیوست  
 رحمت الهی از آن روی جاری گردید است از دیده ابرو سپین خواهد بود و آن است که از روی سینه خوشحالی جاری میگردد  
 و هم از دست مروتی که آن عالم کامل را از مدینه عزیزه منع نمودند و یکی از قاضی او چنانکه نوشته شده بود داد

نه عزل استیف ودلی امر	دو بعضی نیستانیر الصواب
فاصحب علی الدر و ارباب	و اکت علی افضل و فصل الخطاب

یعنی عزل شد سید الدین بجای او نشست قراب و بطور کنایه گفته است پر شمشیر از خلاف کاری ساخته نیست از خلاف این کاری  
 بود غیر صواب باید خندید بر روزگار و ابل او در گریه که در بدوشش و تیزی که با این دو نفس اتفاق افتاد و هم نقل کرده اند که  
 بعد از وفات وی و زوی جاقعی از اهل فضل و دانش درستان وی نشسته بودند بنام الدین بن امیر ایل در آن مکان حاضر بوده و علی

که پوسته می نشست اینچند شعر بخاشت

یا مریعاً قسبی له مریع	جاگفت غیث ابد ایمیع
عندی بنیگاک فی انقه	شمس المعالی و بجی قطع
دکت غم الیف حتی قضی	والغم بعد الیف لا یقطع

ای جایگویی که دل من از برای اوست جایگاه آمد ترا بارانی که پوسته جاریست تا اعدای بود با آن گشودنای تو که همواره  
 از افاق آن آفتاب بزرگی در دوشش پروان میاید و بود شمشیر بران در خلاف تا آنجا که در گذشت و خلاف شمشیر خواهد کرد  
 چون شمشیر در آن نباشد و نیز در اخبار بعد از وفات وی آورده اند که یکی از علمای مصر چون خبر وفات وی بدو رسید بسیار  
 بدش رفت در سه قبر روی افت و میگفت همه روزه او را کار بهین بود روزی جاقعی از طلبه بنسرد وی گفته سبب همه  
 ناله و زاری را از وی پرسید گفت ناله من تنهار موت و نیست بلکه بر آنست که چنان عالم فاضلی را کسی قدر ندانست  
 از علوم و فنون فضایل وی آنقدر که باید بهره ببرد ششصد من در چند سال که در زمره علمای روزگار میگردد ایندم در یک  
 قوی از فنون و علمی از علوم مجبوری از برایش ندیدم تا اینجا نقل از طبقات الاطباء و ابن خلکان و غیر ذلک از کتب بود در اینجا هم  
 تمام خیرات با آنچه سیوطی در حسن المحاضره فی احوال المصروفات مابره آورده است آن این است که بنکاره اسبف الامامی  
 ابو الحسن علی بن علی صاحب التصانیف از انفسه تنها الاحکام و غیره و ولد سید احمدی و حنین و حماده و استعمل بذهب الحما  
 تم اتقل الی مرتب الشافعی و عمر فی المصولات حتی لم یکن فی زمانه اعلم منه بهیام سخن مصر و صدقه لا قرار باجماع انظار  
 و اتسع به الناس ثم حده جاعده و سبوه الی فساد القیده فخرج الی اقسام فمات ببانی ثالث صفر سنه امدی و ششمین  
 سنه صاحب طبقات الاطباء حکار و کردی در فن شمس که بود این همه تر از قصیده است که بجهت ملک منصور صاحب

حماه گفته در اینجا داشته میشود

فلا قضیه الامن ضنا لک	ولا غریبه الا و بوحشا نا
جاز الفخار بفضل العلم و التفت	به المملکت لما ان مولانا
فروا رسید فی الذی بالظالم	دو بوالظلم الی الزنا باخرانا

یعنی ضیاع باشد ز فضل و علوم که ششده از فضایل او در ذممتی از بزرگی و جاه و جلال که اوست نشانده او جایز  
 است که افتخار کند بفضل و علم و بزرگی کند بنام او آن ندگان که مانند اوست آنها را قالی و صاحبی پس اگر شخص شویست

دیو می خواهد و سید است از برای طالبان آن و اگر راه آخرت مقام اخروی اوست اسباب رسانیدن به درجات بلند آن است  
و آنفاضل کامل همچنانکه در ضمن ترجمت شارتی بدان شد چون از مصححات وقت از توجه حکم منصوص فراتر آید  
کوشه کشفه بنامی تألیف نهاد در اصول این فقه و منطق و حکمت و خلاف و غیر ذلک از مشهورات و مصنفات می آنچه بدست  
آمد از این قرار است کتاب اجکار الانکار و این کتاب اصحاب طبقات الاقطار اصول نوشته و این مفسران در حکمت  
کتاب معجزات که در این کتاب در مقام دوره حکمت و علم بوده کتاب فائق التیاق کتاب باب الالباب کتاب  
غایه المرام فی علم الکلام کتاب شرح القرائح کتاب فنی السؤل در علم اصول کتاب مختصر در علم خلا شرح کتاب  
شرح مثالب الدین معروف برای در جدول کتاب فنی التلاک فی رب المساکت کتاب المبین در معانی الفناه حکما  
و حکمین و بی سئل الاخلاف و عارفی سیح مسائل الخلاف کتاب ترجمت فی الخلاف کتاب المواعده ان فی الخلاف  
کتاب التیقده الضمیر کتاب التیقده الکبیره کتاب خلاصه الاثر بنام ملک عزیز بن صلاح الدین که سزاوار است  
این کتاب در احوال ملک عزیز بوده است

آمدی بافت ممدوده و هم مسموره و دال عهد از شهرهای نزدیک به بکرک و با بکرک و با جمعی از امانی فضل علم بد آنجا بنیاد  
نزد آن با فضل کامل است و در دست آمدی میاید

شیخ بدرالدین بهمنی

از علماء بزرگ دولت ترک است و در فنون چند از فقه و اصول حدیث و تفسیر استادی گیر بود و با قبای قان سنست معاش  
داشت و نیز به شتار و فرقه اعتبار نگش از علماء عظام قلم و قان مذکور با وی میرسد از وجود این دانشمند جلیل قدرتی  
عظیم با اهل اسلام عاید گردیده و شرح آن خدمت از فضیلتی که در کتب خبر در فارس سیر علی اختلاف آورده اند مستفاد میگردد  
و با عبارت غیاث الدین صدر بروی را در این مقام بر جای سایرین بجان نهاده مقصود از زوی نقل میایم در ذیل آن  
ذکر بعضی مناظرات قولا ما سماعان است فیضا سیکوید فونتی طائفه از تجار مسلمانان است قان شتاری که پایا و منقار ش  
سرخ بود آورده و دو عقاب خند تیر کشش گردند و پادشاه را آن تنها مقبول افتاده اشخاص خوش نزد آن مقام  
فرستاد و بازرگانان و ستاران عظام کشید و آنته قان سکه انوری را که وزیرش بود فرمود که از تجار پرس که  
چیزی بخورید و سکه این سخن را از آنجا که پرسید جواب دادند که در ملت مانا که سخته با نوح کنند خوردن کوشش جایز  
نیست سکه با بر صد اعلی که با اهل اسلام داشت این جواب این عبارت عرض کرد که اینجا است بگویند که آتش پادشاه و پنهان  
ما حکم مردار و او قولا از استماع و نیز به شتار بر آنته حکم فرمود که من جدا با باب اسلام اصحاب کتاب تیغ بر علی کوشند  
کشند و بطریق سولان سینه بشکافند در این باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال بیخ مسلمانان بیخ کوشندی اتمام

توانسته بود و پس خود را خسته توانست کرد و لاجرم بسیاری از اهل اسلام جلاوهن خستیا فرموده از خان بایق برودن قند  
قوبلا قان بواسطه سعادت بعضی از مفسران مولانا برهان الدین بخاری را که از جمله مریدان شیخ سیف الدین باخوری بود و در خان  
بایق شخصیت طوایف خلافتی اشتغال نمود و همچنین سپهر تابا چنین برنده آن بزرگ دین در آن سرزمین از نفس موافق کشته نشد  
یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی در عمر فخری و ناصر الدین ملک کاشغری غیر هم از ساکنان مساکت شریعت پروری  
نزد آن وزیر پر تندرست و بی سببی رشوت قبول نمودند تا بعضی قان مساید که بواسطه فرج آمدند تجار که مقصود آبادانی بلاد و  
است از این محاکم انقطاع یافته و آفته غیره منقود و اموال تمنا بود کشته اگر قان عادل مردم را ازین سئل و بی سبب که با بکر  
سوداگران باین ولایت آید و ابواب آوردن تخف و تسوقات بزوی موهن ان خیالی بشاید قان گفت که اگر من بخلاف  
یا سار خود فسران دم دیگر خلاق بر ابر قول من اعتماد نماید تا تو اتمان با اطراف اکناف محاکم و ان کرد ان که اگر من بعد  
کسی بنزد سعادت اهل اسلام اصحاب کتاب قیام نماید بیست صد بواسطه صد در این حکم مسلمانان شادان شده اند و  
صدقات بار باب استحقاق اذند در خلال این احوال جهودی مطسره و قاصد جان مسلمانان کشته بعضی با قان بن ملاک  
رسانید که در قرآن ارادت آقا الله کریم کافه و تصدیقه و متابعان وقت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتی است آقا  
گفت بر حقیقت امثال امثال قان از من و انرا است انجا که کتبت نوشته محبوب قاصدی و قوبلا قان فرستاد و قوبلا قان  
قبلی از علماء اسلام فرمان داده مولانا باها الدین باوراء التهر بر پایه سیر را علی برنده قان از وی پرسید که آقا الله کریم  
کافه یعنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بشاید قان گفت پس چرا موجب فرموده عمل نمائید مولانا فرمود که  
وقت آن کار در نیامده است اما قادر بر اجراء این حکم نیستیم قان گفت که اگر شمار قدرت نیست و در امت و قتل آن نشیند  
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاحت کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت حضرت خیر اشرف صلی الله علیه و آله  
سلم که راه سخن داشتند ممدودش گردانیدند که پادشاه را در این باب تا نقل باید نمود و تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از منی آید که  
اشعار نامیم و روز دیگر از آنجا که کس در خان بایق بود بارگاه حاضر گردانیدند و قان از ایشان پرسید که  
آقا الله کریم کافه داخل کلام خدای است یا گفتند بلی گفت بگویند که مقصود از این کلمه چیست جواب داد که از نوعی  
است مذکوره چنان فهم میشود که تمامی مشرکان را باید کشت قان گفت چون فسران حق بر این خوب است چرا شما تخلف  
میورزید خون مشرکان را نمیرزید قاضی علا الدین طوسی گفت اظهار وقت میکشیم قان عدم دانسته او را استخوان فرموده  
اکنون باید تا از جنسین تعصب بخارا بگرداریم و نه شاکستن با را واجب آید و نه ما خون و مال شمار امباح اعتقاد نمائیم  
و جهت استفاده با یک دیگر مباحثه فرمایم آنچه پرسید که آفرید کار محمد کتبت جواب داد که خدای بزرگ گفت محمد را چه است  
و درایت که داد خداوند ببارک تعالی بار سئوال کرد که حکیم خان را که کتبت جواب داد که او نیز از جمله مخلوقات است کتبت  
شیرت و در قضا خستیا را که نهاد گفتند خانی عباد و قان گفت قان و قان را می توانست که توفیق بدیستی که در حدیث

عجبت کرد چنگیز خان به عمل گفتند این قضیه را منتهی به آن وقت که ازین باشد و منافقه چنان معلوم شد که در میان  
زندگان و نظیره اردکی نظر لطف و مکر نظر محمد را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان در هر قدر وقت بود و وقت تمام است  
بس مکر و شمشیر لطف او در هر قدر ترجیح می بنید علی ابن سخن را جوابی نداده تا آن وقت که در کتاب شامسور است که در این  
اول اولاد صحاف که محرم باشد گفتند بی گفت چو نشت که شما از سنان چنگیز خان که پادشاه جبار صاحب قدرت  
و از حکم خود را نیز میدارید علی جواب او داد که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی باشد قبول داریم و آنچه  
مخالف بود قبول نمی نمایم تا آن که شنیدم این سخن در چشم شده فرمان داد که تمامی قضایه و ولایات منزول باشند و دیگر  
و سپرز و فرودمانانک نماز گویند و سایر خلق بیخ چشم اندام نمایند و این مضمون قریب یک و دو ایرین نوشتند تا روزی که  
سایحان قسری آن مناشیه را باطراف ممالک بردند و علی بن خدیجی آن شب نزد وزیر مسلمان قان رفته و او را انبایت مشکوک بنظر  
مانند و از سب طلال خاطرش پرسید جواب او داد که من رسم فرودان من سایر مسلمانان بخند کرده و مولانا بدرالدین است  
که فاضل کامل و ضعیف نیکو نمایل بود و با وزیر گفت که هر آنقدر قان برید تا جواب بشود و او را بر وجهی عرض نماید که این فتنه ننگین  
و نویسنده اموال و اعراض جمهورت اسلام محفوظ ماندند پس خطاب وزارت کاتب حمد الله علیه آن عزیز را روز دیگر  
پایه بر سر سلطت مجیر برده تا آن مسلمان سخن را در میان آورده گفت چرا مشرکان را نمی شنیدید آن فاضل گفت این خطاب  
خصوص بمرت سالت کاتب صلی الله علیه و آله و اصحاب است که مشرکان عرب و عجم را بکشته و چون قان را دروغ چنگیز خان بر  
سر برینها نام خدای را می نویسند چگونه شرک باشند این سخن موافق مزاج قویا افتاده العالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت  
با در اسم انعام و اگر ام قدیم رسانیده فرمان او داشت نهائی که جهت هر مسلمان نوشته بودند باطل گردانیدند و  
ای خدمت از محمدین هر قدری ظهور رسید نقل است که بعد از آن بر وقت آن روز از وقت طلوع آفتاب همسکام چاشت  
بهامت سلطتی پروا نداشت آنکه علماء اسلام و اجار بود و در بهمان زمان و در میان خاندان مجلس او جمع شده باشد و محاوره  
قیام می نمودند و او بر استماع مسائل عقلی و نقلی رغبتی تمام داشت و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید تورات  
و انجیل و کتاب شاکونی را بر زبان منوی ترجمه کردند و شاکونی شخصی است که در بعضی از بلاد هند و حوی بخت نموده بود است  
او را اعتقاد چنان است که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکونی متولد شد دست قدم راه رفت و

بویطی یوسف بن یحیی مصری

نقش ابو یوسف از شاهیه اصحاب محمد بن ادریس شافعی مدد دست در زمان اوائق باشد او را اما جز از علمای مصر در سلسله  
خلق کلام الله مجید از مصر صادر کردند بویطی خلق حدود کلام الله اعراض نمود و اثنی عشری می فرمان داد در حبس اوائق



فداد بود تا آنکه وفات یافت قاضی ابن خلکان در وفیات در ترجمت اخبار وی آورده گوید صاحب الامام آثافنی گان  
واسط عقد جامعه و اظهر هم بخانه اخضر فی حیاته و قام مقامه فی التدريس والقوى بعد وفاته مع الاحادیث القویة من  
عبد الله بن و سب الفقيه المالکی ومن الامام آثافنی و روی عنه ابو اسمعيل الترمذی و ابراهیم بن اسحاق الجرجنی و القاسم بن ابراهیم  
ابن الجرجری و احمد بن منصور الرمادی و غیر هم و کان قد عمل فی ایام الواثق بالله من مصرالی بغداد فی مدة الختمة و اریه علی القول  
بخلق القرآن فاستمع من الاجابة الی ذلك فجلس بغداد ولم یزل فی السجن و القید حتی مات و کان صالحی استنکاحاً عابداً انما  
یعنی بویطی از جمله اصحاب شافعی است از مقامات شاکردان شافعی معتبره در رشته اصحاب و مشایخه واسطه عقد بود در زمان شافعی  
اختصاص مقام با و داشت بعد از وفات او در تدريس و قوی قائم مقام می گردید اخبار بنویسند از عبد الله بن و سب فقیه  
مالکی و از شافعی استماع نمود ابو اسمعيل الترمذی و ابراهیم بن اسحق حلی و قاسم بن نمیره جوهری و احمد بن منصور رمادی و غیر  
از محمد بن از بویطی روایت کنند در عهد خلافت الواثق بالله عباسی در زمان محنت او را از مصر بخنداد او در زندان او را قبول خلق  
کلام الله مجید بکلیف نمودند از اجابت آن مستنوع گردید پس او را در بغداد حبس کردند بخواره در حبس و قید بود تا آنکه وفات  
یافت و بویطی مردی نیکو کار و بخلیه زید و قوی آمده بود درین مضمونست کلام یا قوت که در ترجمت بویطی در تجید و توصیف  
گردید ابو یوسف یوسف بن یحیی البویطی المصری الفقیه صاحب الشافعی و المدرس بعده مع الشافعی و عبد الله بن و سب و ی غنه  
ابو اسمعيل الترمذی و ابراهیم بن اسحق الجرجنی و قاسم بن نمیره جوهری و احمد بن منصور الرمادی و القاسم بن اشم السمرقانی  
علی بن بغداد ایام الختمة و اریه علی القول بخلق القرآن فاستمع من الاجابة الیه ولم یزل یخون شافعی قوی و کان اماماً بائناً کثیر  
العبادة و الزهد اتفق ابن خلکان از بیح سلیمان حکایت کند گفت بویطی را دیدم که در ستری او را سوار کرده بر حال  
که در شرف منقول پایبایش اعتقاد نموده بود و در میان خل و قید در گوش زنجیر از آسین بود و در میان آن زنجیر می  
که زده بودند که چهل رطل وزن داشت و بویطی در آن حال میگفت انما خلق الله سبحانه و تعالی الخلق کمن فاذا کان کمن مخلوق  
فکان مخلوقاً خلق مخلوقاً فواته لا موتن فی حدیدی حتی یاتی من حدیدی قوم سلوک انما مات فی ذواتهم قوم فی حدید هم موتن  
او خت علیه لاصد قیسی الواثق سنی این است جز این نیست خداوند سبحانه و تعالی خلق را بخلق لفظ کن فیکون پس بر کاه ظاهر  
الشیء سنی لفظ کن مخلوق بوده و قدیم نباشد چنانست مخلوقی مخلوق دیگر را کسی با باشد پس با خداوند سکنند در این خل و غیر  
خواهم وفات گرد تا آنکه آنان را پس ازین آینه اند که سبب امتناع از قول خلق کلام الله گفته گردید در ترجمت خود وفات نمودند  
و اگر مراد اثنی عشری باشند در قول خلق فسکان او را تصدیق نخواهم کرد ابو عسبر بن عبد الله حافظ در کتاب انشا گفته که  
ابن ابی الیث شافعی قاضی مصر بویطی حد میرد و نسبت بوی دشمنی نمود پس در وقت محنت در صد خلق کلام الله در جمله آنها  
که در مصر بخنداد بویطی را نیز بخنداد بر زده و اصحاب شافعی جز بویطی کسی برانند آهسته آهسته بویطی را بخنداد و در زده  
انجامش کردند قول خلق کلام الله را بر او عرضه داشته اند از اجابت نکرد گفت کلام الله مخلوق نیست او را حبس کردند بخواره



در حبس بود تا آنکه وفات یافت از شیخ ابوالحسن شیرازی حکایت کرده اند در کتاب طبقات الفقهاء که فرمود است کان ابو یوسف  
 ابو یوسف ادا سمع المودن و هو فی السجن یوم الجمعة فجلس و یسئله و یسئله فی شیء من شیء یسئله فی ابی الحسن فقول ابن تریق یقول  
 ابو یوسف العلم انک تعلم انی قد اجبت و اعلمت فمستوفی یعنی ابو یوسف بویلی آنگاه که در زندان مجربوس بود چون وز جمعه فوت  
 نمودن را می شنید غسل میکرد و جلد خود را می پوشید روانه می شد تا آنکه در زندان میرسید پس زندانبان او را میگفت یا عمرت  
 که ام کلثوم بنوده بویلی میگفت میخوام داعی حق تعالی را اجابت کنم زندانبان او را میگفت عافاک الله باز کرد پس بویلی گفت  
 بار خدا یا تو خود انانی که من داعی تو را اجابت کردم پس مرا از آن منع نموده ابو الوهید بن علی الجارود گفت  
 کان ابو یوسف جاری فلما کانت اقبه ساعده من اللیل الالسمه تقرأ ویسئله یعنی بویلی همسایه من بود در ساعت از ساعات شبیه  
 نشیدم که صوت او را می شنیدم که تورات کلام الله مجید و نماز مشغولت یسئله بن سلیمان گفته یکس را در اوقات حجت  
 بکتاب الله فتر ابو یوسف یا نعم هم او گوید کان لابی یعقوب تترت من الالف فی کان الرجل یبقا یسئله عن المسئلة فقول لیل  
 ابایعقوب فاذا اجاب اخره فقول یوحا قال یعنی بویلی در زندان شامی مقام و منزلی عظیم داشت با بود مردی شامی را از  
 مسله پرسش نمود شامی او را میگفت اینک را از بویلی سؤال نماید چون بویلی جواب مسله او را میگفت سائل شامی را  
 از جواب بویلی خبر میداد پس شامی میگفت جواب همانست که بویلی گفته است هم ریح گفته با بود فرستاده صاحب شرط  
 نزد شامی میآید از او قوی پرسش نماید پس شامی بویلی را از صاحب شرط میفرستاد و میگفت بویلی زبان من است آنچه  
 گوید گفته من است حلیب مورخ بغداد در تاریخ خود آورده چون شامی مرضی که بدان فوات یافت برین گریه و زاری می کرد  
 بویلی در شستن بجان شامی با یکدیگر نزاع نمود پس بویلی محمد بن عبد الحکم را گفت من در شستن مجلس شامی از تو سزاوارترم  
 این عبد الحکم گفت من مجلس شامی از تو سزاوارترم در آن اثنا ابو بکر جمیدی داخل شد و در آن ایام در مصر بود پس گفت شامی  
 خود گفته یکس مجلس من سزاوارتر از تو سبب نمی بویلی خست از اصحاب من نیز کسی از او و انارفتن عبد الحکم می  
 گفت بد روع سخن گفتی تو و پدرت ما درت پس این عبد الحکم در ششم شد مجلس شامی را ترک کرده در طاق دیگر برای تدریس  
 و بویلی در آن طاق که مشافیه برای تدریس می نشست در مجلس شامی نشسته با مدریس اشتغال جست ابو ابیاس محمد بن  
 یعقوب صم گفته وقتی پدرم را در واقعه دیدار کردم مرا گفت یا بنی حلیب کتاب ابو یوسف فلیس فی الکتب اقل خلا من یعنی  
 ای پسر که من بر تو با کتاب بویلی که خطای آن از دیگر کتاب کمتر است کتابی نیست که خطای آن از خطای کتاب بویلی کم بوده باشد  
 ریح بن سلیمان گفته وقتی من فرنی و ابو یوسف بویلی در زندان شامی حضور داشتم پس بجانب ما نظر کردم و گفت انت  
 موت فی الحدیث یعنی ای بیخ تو وفات خواهی کرد بر حالی که باطای حدیث و نشر آن مشغول باشی و بزنی اشارت کرد  
 گفت لوناظره اشیطان لفظه یعنی اگر شیطان با فرنی مناظره نماید بر این شیطان اجماب مغرم خواهد کرد و اندیس  
 بویلی را گفت انت موت فی الحدیث یعنی ای بویلی تو در بخیر خواهی وفات کرد ریح گوید در ایام حجت نزد

تاریخ راهی اندیشه فیروز  
 ارجح عافاک الله فیروز

محمدی در گفت  
 در گفتی تو پیش  
 در ارتعاج

نزد بویلی شدم او را دیدم تا نزد ما قیامش قید نموده اند و دستهایش را بگرفتند و مشغول ساختند اند هم ریح گفته ابو یوسف  
 بویلی از زندان برای من قویب کرد که در زندان او فاتی بر من سیکز کرد که من بودن این از بر من احساس شکم نمائید آنرا  
 بدست خود من نمایم چون کتوبه و ترانت کردی پس خفتت ابابیل جزو خود سیکز کرد آن در باره غریبانیکولی و دستهای  
 چرم بسیار از اوقات از شامی می شنیدم بدین شرح نقل میجست

ایقن لعنم نفسی لا کره من بسا و لن کره من النفس التي لا تبینها

یعنی نفسم را نسبت بایشان بخوار کنم تا بدان سبب ایشان را که برای من داشته باشم و چون نفسم خوار و ذلیل نگردانی هرگز کز من  
 نگردد مع الجهد بویلی در بغداد در روز جمعه یازدهم از ماه رجب سال و بیست و یک در زندان برحالی که در بند قید بود  
 وفات یافت

بویلی بقیع باوشده و شمس و او دو سکون با و بعد از آن ظاهر شد و بویلی آن قریبه است از اعمال  
 صید ادنی از دیار مصر

بنی بن محمد بن زید شربی اندلسی

کنش ابو عبد الرحمن از شامی محمد بن زید شربی اندلسی شمرده شود در حداد که بر روی سمد و دانست که برای استماع حدیث و کتب  
 علوم مدیانه مشرقی حلت نموده شیخ حدیث اوید از نموده اند صاحب نفع الیلب و ترجمت اخبار وی این عبارات آورده  
 گوید الحافظ احمد الاعلام و صاحب التفسیر استند احمد بن محمد بن عیسی اللیثی و محمد بن عیسی الاغشی و ارجل الی اشرف و  
 نعی اللبار و سمع بالحجاز مصعبا الزهری و ابراهیم بن منذر و طبقه ما و بهر عیسی بن کبیر و زبیر بن عباد و طائفه و بدش ابراهیم  
 بن شام غسانی و صفوان بن صالح و شام بن عمار و طایفه و بنجد او احمد بن حنبل و طبقه و با کوفه یعنی بن عبد الحمید  
 الحنفی و محمد بن عبد الله بن نیر و ابوبکر بن ابی شیبه و طائفه و با بصیره اصحاب عابد بن زید و عیسی بن عیسی بن عیسی بن عیسی  
 و عدد ششصد و هشتاد و ثلثون حلا و کان اماما زاهد اوصافا کثیرا التجد مجاب الدعوه قیل القیل محمد الاطی  
 بل یعنی با اکثر ولد فی رمضان سنه احدى مائین و توفی فی جادی الاخره سنه ست و تسعین و مائین یعنی توفی قریبی  
 از خطا حدیث از مشایخ علمای اندلس شمرده شده اند و تفسیر و کتاب مند است از عیسی بن عیسی و محمد بن عیسی اشعی  
 علوم فرا گرفت بلا مشرقی حلت نمود بزکان از خداوندان حدیث و الاوقات کرد و از ایشان حدیث استماع کرد و  
 در حجاز از مصعب زهری ابراهیم بن منذر و کسانی که در طبقه ایشان بودند و در مصر از عیسی بن کبیر و زبیر بن عباد و طائفه و بد  
 دمشق از ابراهیم بن شام غسانی و صفوان بن صالح و شام بن عمار و طایفه و در بغداد از احمد بن حنبل و کس فی کلاب  
 طبقه او بودند و در کوفه از عیسی بن عبد الحمید غسانی و محمد بن عبد الله بن نیر و ابوبکر بن ابی شیبه و طائفه و در بصیره از عابد بن زید



و بعضی حدیث چندین غایت و استقامت نمود که زاهد بر آن متصور نشد و عدد و شرح وی بود و دست به چهار تن بر رسید شیوانی  
 بود زهد و تقوی آراسته بسیار روزه می گرفت بصدق گفتار و بسیاری سجده استجاب دعوت موصوف بود نظیر و مانند  
 اندک مجتهدی بود که در احکام تقلید نمینمود بلکه از روی اجتهاد قوی میگفت در شهر رمضان المبارک سال و دست یک مرتبه  
 کردید و در شهر جمادی الاخره سال و دست معفاد و شش فحاش یافت هم صاحب نفع حبیب گوید قال ابن حزم  
 انه لم یؤلف فی الاسلام مثل تفسیره لا تفسیر محمد بن جریر و لا غیره یعنی ابن حزم گفته ملاحظ حاصل است که در اسلام مانند تفسیر  
 بقی بن مخلد تالیف نشده نه تفسیر محمد بن جریر و نه غیر آن ارباب تراجم آورده اند که محمد بن عبد الرحمن اموی صاحب این  
 علوم را دوست میداشت و بنفون علوم و انا بود پس چون بقی بن مخلد با ضعیفان بی شیبیه باند پس داخل شد و طالبان  
 علوم آن کتاب ابر بقی بن مخلد فرات کردند که روی از ارباب ای مسائل خلافت اکتفا انکار نموده بدین سبب بقی بن  
 مخلد را ناخوش داشتند و گروهی از مردم عالمه بروی شورش نمودند و او را از اقران کتاب بن شیبیه منع کردند ماجری  
 ایشان بیع امیر محمد رسید بقی بن مخلد و ارباب ای را احضار نمود و کتاب مکرور را بخرا تا آخر آن تبس و تفسیر کرد نگاه  
 خازن کتب خود را گفت خرا کتب از ماند چنین کتاب بی نیاز نیست این کتاب ابرای خزان کتب استغنی غنای و بقی  
 بن مخلد را گفت علوم خود منتشر ساز از مرویات آنچه محفوظ نواست و ایت نامی از ارباب ای را منعی نمود که بقی را متضرر شود  
 صاحب نفع انطب گوید این حزم گفته بقی بن مخلد را کتاب مسندیت در کتاب از کینزار و سید بن از محمد بن کبریک  
 خداوند تصنیف بوده اند و ایت کند و نیز او کتابی است از فتاوی صحابه و تابعین و این کتاب از مصنف ابن ابی شیبیه و مصنف  
 عبد الرزاق و از مصنف سعید بن منصور جامع بود و فوائدش غیر است این حزم پس از نقل این مضامین از بقی کتاب تغییر او  
 ذکر نموده آنگاه گفته است نصارت تصانیف از الامام الفاضل قواعد الاسلام لا نظیر لها و کان تخریراً لا یقلد احد او کان  
 جاریانی مصمماً را بخاری و مسلم و التسانی بی پس مضامین این امام قبول قواعد اسلام کرده اند و آنها را نظیر و  
 نیست و بقی در احکام فسر عیبه با جهاد خود عمل میکرد و کسی را تقلید نمینمود و در عداوت مانده بخاری و مسلم و نسائی و مدو و  
 قشیری ذکر کرده و قتی زنی بنسبت بقی بن مخلد آمد و او را گفت پسری داشتیم حافظه فرنگت و را اسیر کرده اند و من از شیطان  
 باو شب بخواب نبروم و مرا خانه کوچکی است غزیت کرده ام که آنجا را بفروشم از قیمت آن پسرم را از اسیری پاک کنم  
 اگر رای و صلاح دانی مرا یکی لالت کن که آنجا را از من استماع نماید و در دانی پسرم سعی کند تا او را از اسیری نگاه  
 نماید زیرا از فراق پسرم شب روز مرا صبر و قرار نیست بقی آن زن را گفت آری اکنون بمنزل خود مراجعت کن تا ما در این  
 انشاء الله تعالی نظر کنیم آن زن بمنزل مراجعت کرد و بقی پسر خود را فریاد کند بسیاری خود را حرکت در آورد و در باب خلاصی پسر  
 زن از درگاه حقیقی مسئلت نمود زمانی گذشت که آن زن نزد بقی مراجعت نمود و بحالی که پسرش نیز همراه او بود پس آن  
 بقی را گفت کیفیت خلاصی پسرم را از اسیرش کن خداوند تو را رحمت کند پس بقی آن پسر را گفت امر تو چگونه بوده است

گفت با ما عتی بودیم در عداوت امام سلطان معده بودیم و ما را بقید تعقیب نموده بودند یکی از روزها در شنبلی کنین راه می رفتیم  
 ناگاه دیدم قید از پای من بنیاد انگس که بر من موکل بودند من آمد مرا دشنام داد و گفت قید را از پای خود باز نمودی کشم  
 نه با خدای سوگند که من آن را باز نکردم بلکه خود از پای من بنیاد و بسبب سقوط آن برآمد هشتم پس عداوت آورده تا با قیدی محکم  
 بر پای من بنیاد پس از جای بر جاسم باز آن قید از پای من بزمین افتاد و فسر بخان چون صورت این امر غریب بود  
 ماجرای اربابان و دانشمندان خود بار گفتند ایشان مرا گفتند آیا تو را والد است گفتیم آری گفتند و الله این پسر خلاصی  
 او را از حق تعالی خواسته خداوند دعوت او را مستجاب گردانیده است پس او را را نسید پس مرا خلاص نمودند و مرا انا  
 دادند تا آنکه خود را ایلا و اسلام رسانیدم پس بقی در آن پسر سوال کرد که در کدام ساعت قید از پای تو افتاد چون مذکور  
 داشت شوق کردید که همان ساعت بوده است که بقی در حق او دعا نموده و خلاصی او را از درگاه حق تعالی مسئلت نمود  
 بود چنانکه مذکور است در شهر جمادی الاخره سال و دست به شش و شش فحاش یافت رحمت الله علیه

بغدادی محمد بن ابراهیم بن عیسی بن شام بن جراح خوزجی

کنیتش ابو عبد الله و هلا از مردم حیان است چون در کاری دراز در بند او مکنی داشت به بغدادی معروف کرد  
 در عداوتها و محدثین معده و در آنسانی است که از اندلس بیار مشرق رحلت کرده اند صاحب نفع انطب در ترجمت خبا  
 وی گوید بغدادی از جمله قهقهای عصر خود شمرده می شود و از ابو علی غسانی و ابو محمد بن عقیب حدیث و ایت مینمود و بنویس  
 از اندلس رحلت نمود ابو الحسن طبری که یکبار سفر است و ابوطالب زینبی و ابو بکر شاشی و گروهی دیگر از محدثین  
 کرد و ابو عبد الله نمیری و ابو محمد بن عبید الله و ابو عبد الله بن حمید و ابو القاسم عبد الرحیم بن محمود و گروهی دیگر  
 وی روایت گفته در شهر فابوس سال پانصد و شصت و هفت فحاش یافت انتی

شیخ تاراب

نامش محمود است ارباب علم و زهد و زانو و محبوب می شود و در استقامت ارباب خبر و استقامت اعلام اصحاب ائمه  
 تاراب منوب میگردد و تاراب بی است نزدیک بخارا و در میان آنها سافت مد فرسنگ فاصله افتاده و این شخص از  
 مشایخ شیخ نامه مسمی بجهت مسیبت و متعارن او اهل قندهار کلی تسلط نام پادشاهان منول و او اخرو دران خلافت بنی  
 اعیان نور نموده است خروج کرده و از مردم آنجا جماعی شیخ را حلقه ارادت این شیخ را در گوش داشتند بجهت  
 میدان و توفیق متعده ان او را بخیا استقال نه اخت و اعبه سروری بر ضمیرش مستولی کردید برخی از قندهار اخبار  
 است که وی از بیات حال خیال کراتی و استقال داشت و عنوان علم و عرفان و سمت زهد و اقیان را و سبب انصاف و زهد

آنست فرار داده بوده است و امده علیه عالم خلیل بن علی موی اندوهی در میان مردم بگوشید شیخ تارابی  
در عهد که ختای خان پادشاه توران خازرم و آنحد بود و میسر چهار نویان فرار است اما یکی ختای خان برادرت  
میخواست که از راه زهر و عبادت خود را بسلطنت رساند

صوفی نهاد و ام و سپهر حقه باز کرد بنیاد کبریا فلک حقه باز کرد

پس بیک زمانی در قریه تاراب به عبادت اشتغال در زید با جمعی از اهل حقان روستائی که قلاوه مریدی آن شیخ را  
در کردن خود انداخته و او را مقلد می دیند و نیای خود پنداشته بودند گفت که حقیقت پیش من میانند و از فرمان من  
تجاوز نمایند از چوین این سخن بواسطه مریدان او در عوام شهرت یافت مردم از اطراف جوانب وی با وفیانه آمدند  
مرضی من با صبح میبویش در قله طلب شفا میکردند اتفاقاً معانر انجال و کس از آن بیماران حق سجده و تعالی  
شفا داد و این منی موجب نیای و شرف شد و خلایق بسیار از اطراف جوانب وی با وفیانه ما زرم او گشته در روز بروز  
مریدان او زیاد می شدند چنانچه کثرت مریدان او از ترک نماز یک بجائی رسید که داروغه داد که در بخار بود از وی  
ترسیده حقیقت حال را بنجید پیش صاحب محمود یوچ نوشتند و خود او در عهد جمعی از امار بصورت خلاص و اعتقاد  
موجوب زیارت شیخ محمود تارابی شدند و چون خدمت او رسید التماس کردند که بخوانیم برکت قدم شیخ بشهر و اکثر مردم  
رسد و اکثر مردم شهر که اینجا شرف زیارت شیخ محمود تارابی شدند و چون خدمت او رسید التماس کردند که بخوانیم برکت  
قدم شیخ بشهر و اکثر مردم رسد و اکثر مردم شهر که اینجا شرف زیارت شرف بخوانند شوند بان فیض نتوانند رسیدند آنها  
غرض آن بود که او را بان بهانه از تاراب بیرون آورده در راه بر سر می که که از آن جا جارت کار او را سازند و شیخ  
مقتس ایشان را قبول کرده همراه ایشان از تاراب بیرون آورد در راه بر سر می که که از آن جا جارت کار او را سازند  
و پیاده در کاب شیخ بودند اتفاقاً چون نزدیک بان پل رسید شیخ محمود روی بداروغه آورد و گفت تا دستم باطل  
از داغ بیرون کن و اگر زنی آنگه دست او میراد در میان باشد چشمانی تو را از سر بیرون کنند و چون او را دروغ داد  
آنچه در ظاهر داشتند کسی گفته بودند از آن سخن بسیار ترسیده و دست را آنچه خیال کرده بودند باز داشتند و شیخ تارابی  
از آن مصلحت خاصی یافت سلامت شهر بخار او را در آن روز خانه فرو داد و چندان خلایق روی بنسزل و نهادند که مجال در آن  
و بیرون شدن ننماند و چون اردحام خلایق از حد گذشت مردم بی تبرک شیخ بیرون میامند شیخ جهت سلی غلمان  
بر ساعت بر بام میامد و قدری آب مروغان میکوفت در بر سر مردم می پاشید و بهر که از آن آب نظره می پاشید در  
و غم باز می گشت ای غری می عوام کالانعام و داروغه اماره هر چند میخواستند که فرصت یافته آن دام زرق و کمره را  
میان بردارند اگر کثرت عوام که در آن خانه را فرو کوفت بودند نیز نمیدانند چون آنست شیخ تارابی دانست که اماره بخار  
قصد او دارند و ختای را در از میان خوانند برداشت در دیده تبار از وی بیرون آمد و سستی ایستاد بود فی الحال

بر پشت آن آب رسانیده در یک لحظه خود را بتل بعضی رسانید و چون دم شنید که شیخ بر تل بعضی برآمده عوام بتل من  
الانعام یکبار بر آوردند که شیخ یک پرواز از خانه خود بتل بعضی رسید بنابرین ختای شهر بخار ابلی ختای روی بان  
تل نهادند و نیز شیخ جمع شدند و چون شب درآمد بنکان شیخ در مقام تکلم برآمده فسرمود که ای طالبان حق توقف  
انتظار تا کی روی زمین از بی دینان پان باید ساخت و چون عوام این سخن از آن شیخ شنیدند سر کس را آنچه قهر می شد  
از صلاح برداشت در مقام فرمان برداری شیخ بایستادند و شیخ این بخت از روی استعدا در وی شهر بخار نهادند و در  
و امار چون طاق مقاومت آنخلایق ندانسته از بخار اگر فتنه و شیخ از وی استقلال شهر داده روز دیگر روز جمعه بود  
فرمود تا خطبه بنام او خوانند و آنند و اکابر بخار را در آنجا حاضر گردانید و بعضی را بقتل رسانید و بعضی را آنگه کرد و این وقت  
روی بر نود و او باش که مریدان او بودند آورده گفت که ختای از برای مصلحت از غضب میرسد اتفاقاً معانر انجال کاروانی  
از شیراز رسید که چهار خود از شهر همراه داشت و این کرامت نیز بسبب اعتقاد مردم شد بعد از آن شیخ فرمود که از خانه  
اماره ختای و دو گاه با اسباب آلات آن بیارند و در فضای شهر بخار از وی شیخ بختمی هر چه تمامتر بر تخت حکومت  
قرار گرفت و لشکری تزیین او و او باش و اهل انجانهای مردم فرودار میامند و آنچه میخواستند بر میداشتند و در  
تارابی میارند و وی آنچه نود و میارند و در شهر را بر لشکریان قتل میکرد و داروغه و امار که از شهر بخار اگر فتنه بودند  
از نواحی و ولایات سپاه منول بسیار جمع آورده روی شهر نهادند و شیخ نیز با اتباع و مریدان خود شکرک هر چه تمامتر قصد  
جنگ ایشان برآمده و چون دو لشکر از دو طرف صف بر کشید سپاه منول بواسطه آوازه کرامات شیخ و دلیریک در میان  
در خاطر بس و چم بسیار داشتند تا آنکه ناگاه انجان تیره قضا برقتل بنکان شیخ آمد که فی الحال را سب در غصه  
و بحالم آخرت رسید و چون در آن شب باری سخت و غباری عظیم برخواستند که منولان آن را بر کرامت شیخ حل میکرد  
لاجرم هیچ کس بر مردم شیخ تارابی اطلاق نیافت و هر دو طایفه یکدیگر را نمیدیدند و منولان انجان را با درازر بله  
کرامت شیخ دانسته روی کمریز نهادند و مریدان تارابی ایشان را تعاقب نموده قریب به هزاری از منولان بر تل  
رسانیدند چون از قتل و تاراج بگشتند و شیخ تارابی نیافتند گفتند شیخ عقیبی فرمودند تا وقت باز آمدن برادرش تا  
مقام او باشند پس محمد علی که برادر او بود بنجای شیخ قرار گرفتند و با ایشان که اطاعت و انقیاد شیخ را  
در میان تیره شروع در فرساد و فتنه کرده آنچه میخواستند میکردند و میکفتند و چون این خبر که اماره بخار از فرستاده بود  
بخدمت رسید یوچ صورت عالی را نوشته خدمت امیر قباقر نویان آئی الحال بعد از نویان حکیم فری را با لشکری  
ابود برای نفع این فتنه نامزد فرمود و بعد از یک هفته که آن دو با ایشان تسلط یافته بودند دست بقیع فرمود و آورده لشکر  
منول بظاهر بخار رسیدند و شهر را محاصره کردند و برادران تارابی نیز این توبه اعتماد بر کرامت شیخ غایب و کرده آنها  
اتباع و مریدان شیخ بیرون آمدند و در برابر لشکر منول صف آرائی کردند و پیش کارزار شدند کشیدند و از طرفین قریب بیست

فرستاده  
قباقر نویان  
شیخ

مرد قبل رسید و برادران را برانی نزد مسکه که گفته شده و قتیبه سیف از مریدان آن شیخ گمراه برگی گوشه خریدند  
 آن گفته فروخت و سپاه منول اراده آن کردند که بخارا را تاراج کرده وزن و غنمه نزد مسلمانان را با سیری بزد که  
 اکابر و اعیان بخارا تحفه هدایای لایقه برداشته بخدمت امراء لشکر آمده التماس آن کردند که این قدر این تاراج  
 و بندگی گرفتن را تا خیر کنند که جواب عریضه ما از امیر قواچار نویان برسد و اینک این قدر مبلغ هفتاد شش  
 میدیم مولان با تمام آنچه است به جواب قواچار نویان موافق توره چنگیز خان خواهد بود آن روز در غنیمت دانسته قتل  
 و تاراج دست باز داشتند اتفاقاً چون عرض داشت اهل بخارا بخدمت امیر قواچار نویان رسید قلم غفور جوید اهل  
 بخارا کشیده برین نوشت که لشکر باز کردند و اصلاً متعرض قتل و تاراج بجای نکرند

(تاراج)

بنام شاه قوتلی و الف رار محمد و با موحده تخانیه نام فریاد است قرب شهر بخارا و میان آنها فرسنگ مسافت  
 فاصده واقع شده

احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی

اینکیش ابو جعفر و اصلا از مردم کوفه است از بزرگان محدثین امامیه معدود و خداوند مصنفات سفیده است  
 شیخ طوسی علیه الرحمه او را از اصحاب امام محمد تقی جوادی و امام علی بن محمد باقری علیهما السلام شمرده و پدرش محمد بن علی  
 نیز از اعظم ائمه و محدثین و در سلک ثقات اصحاب امام موسی کاظم و علی بن موسی الرضا منظم آید  
 شیخ نجاشی در ترجمت احوال برقی صاحب عنوان این عبارات آورده گوید صد کوفی و کان جده محمد بن علی بن عبد  
 عمرید قتل زید تم قده و کان خالد ضیف الرحمن بن عبد الرحمن الی برقی و دو کان ثقفی نفعه بروی عن الصفار و محمد  
 و صفی کتاب سنی برقی اصلا از مردم کوفه است الی کوفه یوسف بن عمر ثقفی پس از شهادت زید بن علی بن محمد بن برقی  
 محمد بن علی را کوفه مجوس ساخت نگاه او را قبل رسانید و خالد در آن وقت خدمت سال بود با پدرش عبد الرحمن فسر کرد  
 بر برود و قسم آمدند برقی خودی نفعه در روایت موثقی بود ولی از اشخاص ضیف وایت کند و بر روایت مرسل اعتماد ناید  
 مؤلفاتی تصنیف نمودنستی با قوت عمومی در کتاب مجسم اهلدان در ترجمت بود که برقی بدینجا منسوب است گوید برقی  
 من قری قم من نواهی اهل قال ابو جعفر هیه اشیه احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی  
 صد من کوفه و کان جده خالد بن عبد الرحمن بن یوسف بن عمر بن ابی عبد الرحمن الی برقی قم فاقا موابها و سبوا الیه او  
 احمد بن ابی عبدالله بن مصعب بن علی بن مصعب الامامیه و کتاب فی سیرت عارف تصانیف

ان یسین ما تصنیف فکرت فی کتاب الادب و ذکر تصانیف و قال حمزه بن الحسن الاصمعی فی تاریخ اصبهان این  
 ابی عبدالله البرقی کان من رستاق برقی و قال ابو احمد رواه الفقه و اشهر و استوطن قم فخرج ابن اخته ابی سعید  
 البرقی همک ثم قدم ابو عبدالله الی اصبهان و استوطنها یعنی برقی ایست از قریبهای قم از نواهی مایه و اصل  
 ابو جعفر هیه شیه گفته احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی اصلا از مردم کوفه است  
 جده وی خالد با پدرش عبد الرحمن از یوسف بن عمر فسر کرده برقی قم آمدند و در آنجا اقامت کردند و بدینجا  
 شدند و احمد بن ابی عبدالله را بر طبق مذکور امامیه مصنفات و او را کتابی است در سیرت تاریخ عد و تمام مصنفات  
 او نزدیک است بیکصد کتاب سعد من او را در کتاب ادب مذکور داشته و مصنفات وی بر آن ذکر نموده ام و حمزه بن حسن  
 اصفهانی در کتاب تاریخ اصفهان گفته احمد بن ابی عبدالله مردم روستای برقی رود است او یکی از او یان  
 و شمر شده شود در شهر قم توطن خستیار نمود پس بر خواهر خود ابو عبدالله برقی را بدینجا برد پس از چندی  
 ابو عبدالله با اصفهان رفته در آنجا توطن خستیار کرد

علمای حال در ترجمت احوال برقی آورده اند احمد بن محمد بن عیسی که شیخ قمین و رئیس ایشان بود برقی را از شهر قم  
 اخراج نمود ولی ثانیاً او را بمعادوت او از او معذرت خواست پس از وفات پاپای و سر بر سر در عقب جنازه  
 راه میرفت ابو علی جاری در کتاب منی المعال گوید

فی شکر کما یعرف ابن محمد بن خالد بن یوسف فی وسط آستانه بروی عن محمد بن جعفر بن بط و علی بن ابراهیم و علی بن حسین  
 ابادی و احمد بن عبد الله بن بنت البرقی و سعد بن عبدالله و محمد بن الحسن الصفار و عبدالله بن الجعفر الخیر  
 سنی در کتاب شترکات آورده اند که احمد بن محمد بن خالد شناسنامه بود بسبب وقوع وی در وسط مسند وایت خیر بن  
 وی از کسانی که با وی در نام شریکند بدین است که از برقی اینجا است روایت که مذکور شد روایت کند و شیخ نجاشی در ضبط  
 وفات برقی گوید

و قال احمد بن حسین فی تاریخ توفی احمد بن ابی عبدالله البرقی ستمه اربع و سبعین و مائین و قال علی بن محمد بن جلیویه  
 ستمه ثمانین و مائین سنی احمد بن حسین در کتاب تاریخ خود گفته احمد بن ابی عبدالله برقی در سال دویست و هفتاد  
 چهار وفات یافت

و علی بن محمد بن جلیویه گفته در دویست و هشتاد وفات نمود رحمه الله علیه و در کتاب مصنفات وی آنچه شیخ نجاشی  
 و دیگران ضبط نموده اند بدین شرح است

کتاب الحاسن کتاب التلیح و الترسال کتاب التراجم و التعاضف کتاب القبره کتاب القفا بیه کتاب  
 التزی کتاب التزیه کتاب المراقب کتاب المراثد کتاب التبیانه کتاب التجاره کتاب التراسه کتاب التجران

برقی محدث

کتاب الاخوان کتاب خصائص کتاب الماکل کتاب مصباح نظم کتاب المجلات کتاب المکذوبات  
 کتاب الوصی کتاب الثواب کتاب العقاب کتاب المیثه کتاب الفنا کتاب الهیبت کتاب طبیعا  
 کتاب افاضل الاعمال کتاب حصص الاعمال کتاب المساجد الاربعه کتاب الرجال کتاب الهدایه کتاب  
 الهدایه کتاب المواعظ کتاب التعمیر کتاب التهنیت کتاب التحریف کتاب التسمیه کتاب ادب الپادشاه  
 کتاب کرامه الاخلاق کتاب مکارم الافعال کتاب امه الافعال کتاب المواب کتاب مجموعه کتاب مجموعه  
 کتاب عمل المحدث کتاب معانی المحدث کتاب تحریف کتاب تغیر المحدث کتاب الفروق کتاب الاجتماع  
 کتاب الغرائب کتاب العجائب کتاب اللطائف کتاب المصاحح کتاب المنافع کتاب التذکره  
 والترجمه کتاب اشرف اشراء کتاب الخوم کتاب تیر الزویا کتاب الزهور الافعال کتاب مکره  
 الايام کتاب التما کتاب الارضین کتاب البدان والمساجد کتاب الدعاء کتاب ذکر المکه  
 کتاب الاخلاص المجران کتاب احادیث الجن وایس کتاب فضل القرآن کتاب الازهر کتاب  
 الادام کتاب الزواجر کتاب باخاطب الله بر خلق کتاب احکام الانبیاء والرسل کتاب اجل  
 کتاب حد اول حکمه کتاب الاشکال و التفسیر کتاب التریاضه کتاب الامثال کتاب الاول  
 کتاب التاریخ کتاب الاشیاء کتاب التوح کتاب الاصغیر کتاب الاغانین کتاب  
 المغازی کتاب التروایه کتاب التوار کتاب ثواب القرآن کتاب المنجیات  
 کتاب الوعایه والمزاج کتاب التریب کتاب مغازی التنبی کتاب بیات التنبی و ازواجه  
 کتاب التادیل کتاب طبقات الرجال کتاب التبیان کتاب ذکر الثانی کتاب التمازی  
 کتاب التردد والوعظ کتاب الکباب کتاب المعارض کتاب التمر کتاب الثواب من کتابه  
 کتاب الارکان کتاب اختلاف المحدث کتاب الماء کتاب انعم کتاب الاخوان کتاب تفسیر الامه  
 والحاکم کتاب فضل کتاب التریب کتاب الماثر والاحیاب کتاب التور والرحم کتاب  
 العیافه والعیافه کتاب التفر

کتاب ذات  
 التفریق  
 کتاب الصفوح

بیع الاسطلابی

کتبش ابوالقاسم وشمس بنده است از بزرگان ابواب فضیله حکما و متبرین طبای او الی ان شمس بنده است  
 از خلفای عباسی معاصر است استرشد بالله و از سلاطین مسلمانان و منشی می خداست و در فنون  
 علوم حکمیه و علم کلام سراسر امثال و اقران خود در صناعات طبیعیه فانی بر حدائق میبایین و در علم نجوم و رصدی  
 مانند نظیر و از صنایع دی گس را گویا تفر بنده است عمل صنفت اسطلابی ساختن آلات ادوات این بود

بیع الاسطلابی

سب با سطرلابی معروف گشت و از فوخل و فضایل و مکر و می نامی برده نمی شد و از آن صنفت که گس بر ابابوی برای  
 عمری نمودالی بسیار اندوخت و روزگاری در کمال رغابت میگرد زاید خرنجی صاحب جفقات الاطبا در ترجمه  
 آورده البیخ الاسطلابی جو بیخ الزمان ابوالقاسم بن یحیی بن محمد بن احمد البغدادی بن حکم الاضلا و الا  
 الفلک طبیب عالم و فیلسوف حکم و غلبت علیه حکمه و علم الکلام و الریاضی و کان متعاب علم نجوم و الرصد شمس ابون  
 ابن حکلان در سنه ۴۰۰ هجری آورده ابوالقاسم بن یحیی بن محمد بن یوسف و قیل احمد المنوت البیخ الاسطلابی  
 اشعرا المشهور احمد الادب و الفضا کان و حید زمانه فی عمل الآلات الفلکیه متعاب بنده تصنیف و حصل له من جت علما  
 مال خیریل فی خلافة الامام المسترشد و لما مات لم یخلفه فی شئ منه بهر حال آن فیلیوف کامل و دانشمند بزرگ که در برین  
 چون مردم کین بوده عماد صنفا فی در کتاب خرید که غرضش از آن کتاب جمع اشعار است از وی منظوماتی چند نقل  
 میساید و زیاده اش می سناید چنانکه در ذیل ترجمت دلیل این میان را از اشعار وی نگاشته خواهد شد و هم صنفا  
 طبقات الاطبا می نگار که وی در سنه پانصد و ده در صنفا ابن یحیی ازین الدوله را دیده و از صناعات طبیعیه  
 آنچه باید و شاید اخذ نموده تی با وی مصاحب و مجلس و همدم و ایس بود و هم او نگاشته که مذهب آدین ابی نصر  
 محمد بن ابراهیم بن محمد بن یحیی که خود از متقین آن صنفت بود از برای من حکایت کرد و میگفت که بیخ بغدادی و  
 حید زمان و فسر به دوران خود بود در علم اسطلابی ساختن آلات آن کس را علم و عمل آن به اینان میر نمود  
 پر را بوضه معروف بود بر آن انجم و او علامه وقت خود بوده است در احکام نجوم و اصناعات خنده و حکایات عجیبه  
 ارو منقول و مطرو است که شده است بعضی از آنها در کتاب اصناعات المتعین و برهان التجم را با بیخ اسطلابی  
 طافات و مصاحبت اتفاق افتاده و از وی کتساب علم نجوم و احکام آن کرده بود تا اینجا است آنچه صاحب طبقات  
 الاطبا و ابن حکلان و عماد صنفا فی در قر می نگاشته و اما جمال الدین بن قسطنطنیه در ترجمه وی حسین می نگار و بنده ابون  
 یحیی المنکی بر ابوالقاسم الملقب بالبیخ الاسطلابی در عمل آلات فکلیه و نجوم و اطلاع بر اسرار آن و مقدار سیر الی  
 و حید زمان خود بود و بر صحت اعمال علمیه خود هیچ بنده سیه اقامت نموده بود و صنایع خود را بقوا بن اقلید سیه ابات  
 کرده بجهت آنکه آفتن را بدرجه کمال رسانیده بود قدر سالفین بر اینست لیل فن تحمیر نمود و خود ایرادات آورده در صنفا  
 و اعتراضات و استنباطات آنها کرد و با موری چند قیام و اتمام نمود که متقدمان در علم و عمل آن عاجز بودند و  
 آنها کرد که پیشینان راه بدان نبرده بودند از آنچه در کوه ذات الکرسی که در نزد ایشان ناقص بود چیزی افزوده  
 آن راه کمال رسانیده با آنکه سالهای در را بگذشت که نقصان آن در بد اهل آن صنفت کتیل ناقص بود پس عمود آنرا  
 قوی گردانید و خمیده آن را راست داشت و در آن باب سالها پرداخت اقامت حج و بر این نمود تا نزد سرفرو  
 شبات آن منقطع کرد و پس از نقصان کمال رسید و خندی که ختم آن آلت بود وضع آن را بر می یک عرض  
 کرده

و از سایر صنایع  
 آن علم را بعد از آن  
 میگردید

در این کتاب  
 در این کتاب

کرده و او را بسیار قامت کرده که عرض متعده را بنام طایر ساخت و آن حکیم و دانشمند چون آن را مشاهده نمود  
 نظردقیق و فکر صایب چندین از آن بساخت هر یک را بر یکی از بزرگان آن عهد بنام ستاد و طریق بنام کوبید اگر در هر  
 احوال آن در عرض متعده و چون خستیا در امتحان مکتوبه شده بقواعد سیه صحت آن معلوم گردید و بروی طایر  
 شده آنچه بر غیر او پوشیده مانده بود در ساله مشتمل بر این خطبه در آن باب پرداخت و دیگر آلات که او ساخت از  
 مسطیلاب و پرکار باغ و از غرت نزد مردم روزگار و انالی فن نازل شد که گوهرهای قیمتی بی نظیر بود و غیر از این عمل  
 اسطیلاب است بر ساختن الواح و طلسمات نیز میباشند و چون خود اهل فن بود اوقات مختاره برای آن صد معلوم  
 معین میکرد اینها را با جولوک و امرا و وزیران میفرستاد و تجربه حکم بصحت کلی میکرد و از این جهت وی را مالی  
 جریل گفتی فسنون از شماره جمع آمد و اینها در ایام امام المشرک باقی ماندند و چون از این عالم رحلت کرد  
 اصحاب فضیلت تحقیق داشتند که نظیر خودی در علم و عمل در این جهان گذاشت تا اینجا بود آنچه در ترجمه وی از این فضلی  
 نقل افتاد و آن حکیم میباید روزگار زندگانی در رخداد بر جهان سان که نگاشته شد میگذشت تا در سنه پنجاه  
 و سی و چهار هجری بخت فالج در بند او گذشت و در مقبره معروف برویه مدفون گردید و این حکایت را ابن تیمیث  
 که شرح حالش شرح گذشت منسوب ساخته اند که مدتی قبل از آنکه وی را آنفلت عارض کرد می گفته است آنوقت خیال  
 و ما است در کار که بیج را راست ناچار بعتی از اصل و مانعی دوچار خواهد شد که مورث فالج و استرخا و غیر ذلک خواهد  
 بود یا اخره چنان شد که او گفته بود

بیج اسطیلابی بیج بزمه و سکون سین و مصلو ضم طایر محمد و بعد از آن بر او لام الف بعد از آن با موجد و نیش  
 با اسطیلاب و معروف و مشهور است اگر چه در شرح حال ابراهیم فراری بنی از بعضی اعضا و اجزای آن  
 بنا سبب نگاشته شد در این مقام توضیح بعضی از اعضا و دیگر چیزها که خالی از فایده نیست خواهیم پرداخت و اسطیلاب  
 گویند کلمه یونانیست و معنی آن را میزان الشمس گفته اند و ابتدا وضع آن بر اطمینان حکیم نمود و بعد وضع آن را گفته اند که  
 سواره در حلی میگذشت که در خطه فکلیه در آن بر تسم بود با وی بود درست می بر زمین افتاد و آنخوان پای بروی  
 کرده نهاد پس کشته بیفت اسطیلاب چون حکیم آن را بدید و دانست که بر دایره مسطیلاب توان خطه فکلیه را بر تسم نمود و خطه  
 اسطیلاب را وضع کرده و تصرفات در آن نمود و سبب وضع آن را بطریق دیگر نیز نگاشته اند  
 پس بیاید و دانست که ام بزرگترین و فراخترین صفحه بود از اسطیلاب و صفحه عکبوت در اندرون می باشد و اجزاء از ارتفاع  
 بر پشت اسطیلاب بود و چهار یک آن را بنام قسمت کرده اند و جسم فهای عد نوشته گری آن فروتی است بر گوشه ام  
 که عود و حلقه و علاقه را بروی محکم کرده اند و عود آن نیز است که بر کسی محکم کرده اند و حلقه و علاقه در روی  
 و عضاوه چون اسطیلاب بود بر پشت اسطیلاب باشد که مخوف بود و با باشد که راست و دینه و ثقیب آن دوخت باشد که

بر عضاوه بسته و ثقیب در روی که ارتفاع از روی میگیرند فری عضاوه تیزی سرد و سه عضاوه باشد که بر چسترا  
 ارتفاع کرده و همین ارتفاع کند قیل بر پشت اسطیلاب بود ابتدای آن از خدا و خدا را عرض اقامی و اصحابی جنگند  
 باشد حسیب بر برسی از جانب فوق الارض باشد قوس حسیب بر عضاوه بود از هر که نامی عضاوه بر پشت  
 کرده و قوس ارتفاع برابر حسیب نگاشته قوس قوس خط آن معنی بود که بر مرکز اسطیلاب باشد و قوس  
 بود و اسطیلاب بان بسته بود صفحه آن صفا بود در ام نهاده و هر روی عسرس بل بروی کشیده و در تحت  
 عکبوت نهاده بود مدار جسد بزرگتر دایره بود بر صوف که سر جدی بروی کرده مدار سرطان آن دایره بود  
 بر صفحه که سرطان بروی کرده خط مشرق مشرق و مغرب آن خط است بود بر صفحه که مرکز بریده باشد و نام  
 مشرق بر مشرق و مغرب بر مغرب نوشته خط افق اول خط قوس بود از خطوط مقصدرات که در مدار عمل و میزان  
 با خط مشرق و مغرب تقاطع کنند ساعات متوج آن خطهای کوتاه بود شیب مقصدرات بر صفحه کشیده و از یکی  
 تا دوازده نوشته سمت آن خطهای کثیر باشد موازی افق ابتدایش از تقاطع عمل و میزان باشد که سمت یک  
 بود باشد که سمت ثقل بوده عکبوت آن مکتوب بود بروی صفحه تیسره بهای آن بیرون خستیده باشد و نام بروج  
 دستارگان بروی نوشته منطقه البروج آن دایره بود که نام بروج بروی نوشته باشد یک نیم فراع و یک نیم  
 مری باشد آن تیر هفتاد از عکبوت بیرون آمده و نام کوکب بروی نوشته مقصدرات آن خطهای کثیر است بر  
 از یک تا نود و هشتاد در میان دایره خود که نوشته قسمت کرده مری جسدی آن فروخت از سر جسدی بیرون  
 اجزای جگر که در روی جسد نشود و حجره آن بطن ام است سیصد و شصت قسمت کرده ابتدای قسمت از خدا حلقه  
 یعنی و ساحت شمالی و جنوبی ستارگان بر ستاره در اندرون منطقه البروج شمالی و بیرون منطقه جنوبی بر  
 آن فروخت از عکبوت بیرون آمده که بان عکبوت گردانند

ممکنه آن بیج است بر ام که صفها بان بسته شود و بسته و بگردانند اینجا بود اسامی آلات اسطیلاب اما قسمت اسطیلاب  
 اگر مقصدرات یک قسمت کرده باشند آن اسطیلاب نام بود اگر دو دو آن اسطیلاب نصفی بود اگر سه شش و اگر پنج  
 پنج غمی و اگر شش شش مدسی نه گانه تسی ده گانه عشری و از هر آن قسمت چهار گانه و هفت گانه و هشت گانه باشد که  
 عدد را با بود نسبت مثل توان ادنا اینجا بود اسامی آلات اسطیلاب و چون خواهند که ارتفاع آفتاب گیرند باید که  
 به اسطیلاب را مستوی سازند چنانکه بر سطح محسوس که اجزاء ارتفاع بر آن نقش شده بجانب آفتاب باشد و عضاوه را بگردانند  
 تا نور آفتاب از ثقیب لینه بر ثقیب دیگر افتد پس باید که خطیله ارتفاع بر چند خود از جسم ای ارتفاع افتاده آنچه باشد  
 مقدر ارتفاع آفتاب بود در آنوقت در ارتفاع کوکب باید که عضاوه را بگردانند تا شعاع بصیرت در صفحه کوزه و بوی  
 رسد در وقت ملاحظه نماید که خطیله ارتفاع بر چند جسم افتاده آنچه باشد مقدر ارتفاع کوکب باشد در آنوقت در ارتفاع

و ارتفاع آفتاب در وقتی که شعاع آن طالع باشد و قرص آن را در میان بر توان دید پس طالع معلوم کنند و اما  
 طالع ارتفاع در این وقت باید که درجه آفتاب از تقویم معلوم سازند و همان درجه از منطقه اسبوح بر یابند و نشان  
 کنند و عکسوت را بگردانند تا آن درجه بر منطقه ارتفاع آفتاب پس در این وقت ملاحظه نمایند که کدام درجه از منطقه اسبوح  
 براق شرقی افتاده آن درجه طالع وقت باشد و اگر شب خوانند که طالع معلوم کنند مری گویند اگر ارتفاع آن معلوم  
 کرده باشند بر منطقه ارتفاع آن بگذرانند آن درجه که از منطقه البروج براق شرقی افتاده بود طالع وقت باشد و  
 دیگر تعدیلات را اعمال اطرلاب نماید و آنست که در اطرلاب غیر تمام بعضی اوقات درجه آفتاب بر منطقه ارتفاع یا  
 درجه طالع در میان دو خط افتد و عموم امانی فن در این وقت انقباض نمایند و اگر کسی خواهد که عمل او تحسین آفتاب باشد  
 تعدیل نماید کرد و اما تعدیل موضع آفتاب باید که یکی از آن دو خط که درجه آفتاب باید که یکی از آن دو خط که درجه آفتاب میان  
 آنها واقع است یکی از مقنطرات گذارند و جزوی از اجزای حبه که معادل مری را سنجی باشد نشان کنند  
 باز خط دیگر را بر همان مقنطره گذارند و جزو دیگر را نشان کنند و میان هر دو نشان بشمارند آنچه باشد اجزای تعدیل  
 نامند پس ملاحظه نمایند که مابین خط اول و درجه آفتاب چند درجه است آن درجات را در اجزای تعدیل ضرب کنند  
 حاصل را بر تفاوت اجزای منطقه یعنی شش در اطرلاب مدسی سه در شش و دو در هفتی قسمت نمایند آنچه بیرون آید بقصد  
 آن از نشان اول در جهت نشان دوم بشمارند آنجا که رسد مری بر آن گذارند پس ملاحظه نمایند تا بر آن مقنطره که ام  
 جزو از جنسهای منطقه افتاده آنچه درجه آفتاب باشد مثلاً در اطرلاب مدسی در صفحه عرض او که عرض قزوين و اول  
 و عرض و بدخشان فرض کنیم که آفتاب در شانزدهم درجه ثور باشد و آن میان خط دوازده و خط سجد و ارتفاع که  
 شرقی بر یک از دو خط دوازده و سجد و بر مقنطره که شرقی که آشتیم مری نشان کردیم و مابین دو نشان را ششم  
 چهار درجه و نیم جنسهای تعدیل شد پس تفاوت میان خط اول که دوازده است موضع آفتاب که شانزده کریم چهار  
 بود آن را در جنسهای تعدیل ضرب کردیم سجد حاصل شد آن را بر شش که تفاوت جنسهای منطقه است قسمت کردیم  
 بیرون آید پس از علامت اول به جزو بجای علامت دوم شمریم آنجا که رسید مری بر آن که آشتیم پس ملاحظه نمودیم که  
 در این وقت بر مقنطره که شرقی که ام جزو منطقه واقع است آنچه موضع آفتاب بود علامت بر او که آشتیم تا در وقت حقیق  
 شخص باشد و اما تعدیل مقنطرات چون ارتفاع موجود میان دو مقنطره افتد موضع آفتاب بر هر یک از مقنطره اول و دوم  
 نهند مری نشان کنند و مابین هر دو نشان بشمارند این اجزای تعدیل بود و اما تعدیل طالع چون موضعی از منطقه اسبوح  
 که براق شرقی افتد در مابین دو خط مریالی آن عکسوت را حرکت دهند نشان کنند و تفاوت مابین دو نشان بگردانند  
 تا در خط نامند اما ارتفاع از طالع چون خوانند معلوم سازند که آن طالع چه وقت از روز یابند خواهد بود طریق چنانست  
 که آن درجه که جهت طالع تعیین شده براق شرقی نهند و ملاحظه نمایند که در آن وقت درجه آفتاب بر کدام مقنطره افتاده است

شرقی یا غربی آنچه بود ارتفاع آفتاب باشد در آن وقت پس چون آفتاب آن ارتفاع رسد آن محل وقت طالع باشد  
 و اگر براق مغرب افتد وقت طالع باشد و اگر براق شرقی افتد وقت طالع باشد و اگر در قسم تحت اول  
 افتد وقت طالع شب خواهد بود پس گویند از کواکب که فوق الارض باشد ملاحظه باید نمود در آن وقت که ام مقنطره  
 است شرقی یا غربی چون ارتفاع آن کواکب آن مقدار رسد در شرق یا مغرب آن محل وقت طالع خواهد بود و اما  
 معرفت و ایرود جبهه آفتاب بر مقنطره ارتفاع نشان گذارند و مری نشان کنند بعد از آن براق شرقی که از آن دو با  
 نشان کنند و از نشان دوم تا اول بر توانی بشمارند و ایرمانده باشد از روز و اگر شریف کواکب بر مقنطره ارتفاع  
 گذارند و مری نشان کنند بعد از آن جبهه آفتاب براق مغرب نهند و مری نشان کنند و از نشان دوم بر توانی نشان  
 اول بشمارند آنچه باشد و ایرکشته بود از شب و اگر بجای اقی مغرب براق مشرق گذارند و مری نشان کنند  
 و از نشان اول تا این نشان بر توانی بشمارند آنچه باشد و ایرمانده باشد از شب اما معرفت ساعات مستوی و این  
 ساعات و دقائق ماضی یا باقی بود از روز یا شب اگر جبهه آفتاب براق شرقی نهند و بعد از آن براق غربی و مری نشان  
 کنند و از نشان اول تا نشان ثانی بر توانی بشمارند تا قوس النهار معلوم شود پس آن را بر پانزده قسمت نمایند و آنچه  
 ماند در چهار ضرب کنند مجموع ساعات مستوی و زود فائق آن معلوم شود چون آن را از قسمت چهار ساعت  
 نقصان کنند ساعات مستوی شب و دقائق آن ماند اما معرفت اجزای ساعات متوج روز و شب قوس النهار  
 معلوم سازند و بر دوازده قسمت نمایند آنچه ماند در پنج ضرب کنند اجزای ساعات متوج و زود فائق آن معلوم شود و چون  
 آن را از سی نقصان کنند آنچه ماند اجزای ساعات متوج شب بود و اگر خوانند نظیر درجه آفتاب بر اطرلاب از خطوط ساعات متوج  
 که در زیر مقنطرات کشیده شده گذارند و مری نشان کنند باز بر خطی دیگر که پهلوی آن خط بود گذارند و مری نشان کنند  
 و میان هر دو نشان از جانب اقرب شمارند اجزاء ساعات و نیز بیرون آید و اگر درجه آفتاب بر اجزای نظیر آن گذارد عمل  
 تمام کنند اجزاء ساعات شب بیرون آید و اگر برسی از عدد ساعات مستوی روز یا شب بر همان عدد فسخ نمایند  
 حاصل عدد اجزاء ساعات متوج همان روز یا همان شب بود اما ارتفاع آفتاب درجه آفتاب بر خط نصف النهار متوج  
 بلد گذارند و ملاحظه نمایند که در آن حال بر مقنطره چند واقع است نهایت ارتفاع آن مقدار باشد و اگر درجه آفتاب  
 مابین دو مقنطره افتد تخمین عمل نمایند و اگر خوانند که تحسین آفتاب باشد تعدیل باید کرد پس جزوی از اجزای منطقه که نهایت  
 ارتفاع آن مساوی مقنطره که مری باشد معلوم نمایند مابین طالع که منطقه را بر خط نصف النهار گذارند و آنچه بر آن  
 مقنطره افتد در آن خط نهایت ارتفاع آن مقدار باشد و اگر درجه آفتاب مابین مساوی آن مقنطره باشد و مابین طریق  
 جزوی که نهایت ارتفاع آن مساوی مقنطره بیشتر باشد معلوم کنند که تفاوت مابین این دو جبهه از اجزاء منطقه است  
 اقرب خواهد تعدیل باشد پس بعد جزوی که نهایت ارتفاع مساوی مقنطره کمتر باشد از جزوی که مرفوع آفتاب است

وقت مغرب آفتاب

معلوم کنند و آن تفاوت اجزا باشد پس تفاوت اجزا در تفاوت مابین دو نقطه ضرب کنند حاصل برابر جبهه  
تعدیل قیمت نمایند و خارج بر نقطه ارتفاع که فرساید نهایت ارتفاع در جاقاب معلوم شود و آن تعدیل النهار  
جزو شمس بر اقیانوس شرق گذارند و در جبهه نشان کنند و بار بر خط مشرق هند و در جبهه نشان کنند مابین هر دو  
مری تعدیل النهار باشد اما نصف النهار و قوس النهار باید جزو آفتاب بر اقیانوس شرق هند و در جبهه نشان کنند مابین هر دو  
نشان کنند و بار بر خط وسط النهار هند و در جبهه نشان کنند مابین هر دو قوس النهار باشد چون منصف  
گذرد قوس النهار باشد و اگر جزو آفتاب بر اقیانوس شرق گذارند و در جبهه نشان کنند و بار بر اقیانوس مغرب گذارند و در جبهه  
نشان کنند قوس النهار مابین هر دو مری باشد و چون قوس النهار بر پانزده قیمت نمایند و در جبهه ساعتی که در  
و هر در جبهه ساعت آن روز حاصل آید اما معرفت ظل اقدام و اصابع و جبهه منکوس بر مقیاس که بهفت قسم باشد  
قسم و نیم کنند آنرا اقدام بخوانند و چون بدآورده قیمت کنند اصابعی خوانند و چون شصت قیمت کنند مقیاس اجزا  
خوانند و چون ابتدای آن از خط مشرق یا مغرب باشد آن ظل منکوس باشد و اگر از خط وسط الارض یا وسط النهار  
ظل مستوی بود و باشد که بر اسطرلاب ظل سلم بر ربع غربی جنوبی کشیده بود اصابعی و هر صبیح پنج قیمت کرده است  
ظل از وی حاصل شود ظل اصابع و ظل منکوس بدان رطل مستقیم خوانند و ظل مستوی چون خوانند بدانند که ظل  
اصابعیت یا اقدامی مری عضاده بر چهل و پنج درجه ارتفاع گذارند اگر دیگر سه عضاده بر هفت یا شصت نیم اقدام  
اقدامی باشد و اگر بر دوازده اقدام ظل اصابعی و چون خوانند که ظل ارتفاعی بدانند برابر ارتفاع یعنی هر دو بر عضاده را  
بکنند تا بر چند اقدام باشد از اجزا رطل پس همان قسم ظل آن ارتفاع باشد و آنگاه شعرون از خط وسط الارض باشد  
و اما ساعات هر روز بر عرض عرض خوانند و عرض بلده مفروض زیر عنکبوت گذارند و هر جبهه که خوانند بر اقیانوس شرق  
گذارند و مری را اسجدی بر اجزا جبهه نشان کنند و همان جبهه بر اقیانوس مغرب گذارند و در جبهه نشان کنند مابین  
هر دو مری بر پانزده درجه ساعتی باشد و هر درجه چهار دقیقه و اما میل آفتاب از معدل النهار هر جزو از منطقه است  
که خوانند تا میل او بدانند بر خط وسط النهار گذارند مابین مدار عمل و انحراف از نقطه میل آفتاب باشد اگر وظل مدار عمل و غیر  
بود میل شمالی است و اگر خارج باشد جنوبی بود اما اگر آفتاب در ربع شمالی بود میل آفتاب بر تمام عرض بلده فرساید  
اگر جنوبی بود میل از تمام عرض بلده نقصان نمایند آنچه حاصل آید یا نماید نهایت ارتفاع بود اما معرفت مدار و ساعات  
مستوی شب چون طالع از ارتفاع مستوره معلوم کرد و خوانند تا مدار و ساعات مستوی شب بدانند در آن وقت  
که طالع بر اقیانوس مری را اسجدی بر اجزا جبهه نشان کنند و جزو شمس بر اقیانوس مغرب گذارند و در جبهه نشان کنند مابین  
هر دو نشان مدار بود و هر درجه ساعتی بود و هر درجه چهار دقیقه گذارند و از اول شب تا وقت معصوم اما ساعات  
موج شب در آن محل که طالع بر اقیانوس شرق باشد نگاه کنند تا جزو آفتاب بر مدار خط باشد از خطوط ساعات متوجه کنند

ساعت از شب گذشته باشد و اگر میان دو خط اقدام تعدیل کنند چنانکه پیش هم اشارتی رفت و اجزا ساعات شب چون خوانند معلوم  
بر اقیانوس مغرب هند و مری نشان کنند و در خط تحت الارض هند و مری نشان کنند مابین هر دو مری بر شصت قیمت کنند  
اجزا ساعات شب معلوم شود اما مطالع البروج و تعیین آن آنچه است که اگر عمل بر جاقاق شرق هند و ملاحظ کنند که  
مری جدی از جبهه انحراف از ابتدا و وسط النهار چنانکه گذشته بود اما مطالع عمل باشد و اگر مطالع ثور خوانند و اگر ثور بر  
خط اقدام گذارند و بر بیست که مری جدی بر چند اقدام است از اجزای جبهه و مطالع عمل از ثور نقصان کنند مطالع  
ثور باشد و اگر مطالع جزو خوانند آخر جزو بر اقیانوس گذارند و در جبهه نشان کنند و مطالع ثور از وی نقصان کنند مطالع  
جزو باشد و اگر جزو خوانند مطالع بخا است و بدانند اول عمل بر خط مشرق هند آنچه مری گذشته بود مطالع عمل باشد باقی  
باقی بر قیاس مذکور تفاوت است که مطالع بلده بر جاقاق بدانند و آن است و آنچه مشرق چون خوانند که بدانند تا هر  
بچند ساعت طلوع کند اگر بلده خوانند اول آن برج بر اقیانوس شرق گذارند و اگر خط استوا خوانند نیز بر خط مشرق هند  
و مری بر جبهه ای جبهه نشان کنند و اجزا آن برج بر خط اقیانوس هند اگر بلده خوانند و خط استوا خوانند مابین هر دو مری  
بر پانزده درجه ساعتی باشد هر چه چهار دقیقه و اگر خوانند بدانند که هر برجی بچند ساعت خوب گذارند اول برج بر اقیانوس  
مغرب گذارند مابین هر دو مری بر پانزده درجه ساعتی بود و هر درجه چهار دقیقه اما معرفت تویه البیوت چون طالع  
بر اقیانوس بود آنچه بر خط وسط النهار است عشر بود و نظیر طالع سابع و آنچه بر خط وسط الارض رابع پس نظیر در خط طالع بر خط وسط  
موجود گذارند آنچه بر خط وسط النهار رسیده بود از جبهه منطقه حاوی عشر بود نظیر شصت خاس از نظیر جزو طالع بر خط  
چهار ساعت گذارند آنچه بر خط وسط النهار اقدامی عشر بود نظیر شصت سادس و دیگر جزو طالع برده ساعت نهند آنچه  
بر وسط النهار رسیده بود تا سابع باشد نظیر شصت ثالث با جزو طالع بر خط شصت ساعت گذارند آنچه بر وسط النهار بود  
و تا من نظیر شصت ثانی را اگر خوانند دقیقه معلوم کنند تعدیل باید کرد چنانکه در طالع یاد شد یعنی آنچه بر وسط النهار رسیده  
بود در آن محل مری بر جبهه انحراف نشان کنند و آن را علامت مطلق خوانند آنکه جبهه از بروج صحیح که بر خط وسط النهار  
گذارند و مری نشان نمایند و آن را علامت اول خوانند و دیگر بر درجه بیشتر صحیح گذارند و آن را علامت دوم خوانند پس  
ضرب کنند فصل میان علامت اول و مطلق در اصل اسطرلاب را و قیمت نمایند بر فصل میان علامت اول و دوم خارج  
از قیمت تعدیل باشد بر جزو برج صحیح که افزایند که بر وسط النهار بود بالتویه دقیقه حاصل آید و چون در طالع عمل کرد  
آنجا اسان باشد اما اعمال شب جزو شمس مغرب گذارند و مری را اسجدی بر جبهه انحراف نشان کنند و بر اقیانوس شرق  
گذارند و مری نشان کنند مابین هر دو مری قوس اللیل باشد و قوس اللیل را بر پانزده درجه ساعتی کشید و هر درجه چهار  
دقیقه و چون قوس تخفیف کنند نصف قوس اللیل باشد اگر نصف قوس اللیل از نود نقصان نمایند جهت آنکه از نود کمتر  
تعدیل اللیل باشد و اگر از نود زیادت بود از وی نقصان کنند آنچه بدانند تعدیل اللیل بود اما معرفت ثمرات و مطالع ثمرات

که از نود کمتر بود  
استار باشد و در عمل  
بر خط مشرق

روی ثابته بر خط وسط است که از دو بیسند که دام درجه از منطقه البروج بر آن خط بود که ستاره بر آن حرکت کند  
 پس می ستاره بر خط مشرق که از دو بیسند نامی را اس مجدی از اجزای جمره بر چند افتاده بود که آن مطالع  
 بر ستاره بود بخدا استوا اما معرفت طلوع و غروب ستارگان می ستاره بر اقی مشرق که از آن درجه از منطقه  
 البروج که بر خط مشرق بود درجه طلوع آن ستاره بود و می ستاره بر اقی مغرب که از آن درجه منطقه که بر اقی  
 که بر اقی مغرب بود درجه غروب بود می ستاره بر اقی مشرق که از دو می نشان کند و باز بر اقی مغرب که از  
 و نشان کنند باین راه پانزده درجه ساعتی که در هر درجه چهار دقیقه و این گشت ستاره بود فوق الارض و این  
 چهار نقصان کنند آنچه بماند گشت ستاره بود تحت الارض اما معرفت مطالع و غروب ستارگان می ستاره  
 بر اقی مشرق که از دو نظر نماید نامی سرجدی از اجزای جمره بر چند حد بود اما مطالع طلوع ستاره باشد و می  
 می ستاره بر اقی مغرب که از دو دیگر می ستاره بر اقی مغرب کند و نکات کند نامی جدی بر چند افتاده بود  
 از اجزای جمره که آن مطالع غروب آن باشد اما معرفت بعد ستاره از معدل النهار است که می ستاره خط  
 نصف النهار نهند و بشکرت نامی می ستاره و مدار عمل چند بود از اجزای جمره از خط نصف النهار بود و معدل  
 النهار اگر بعد زیادت از مدار عمل بود شمالی بود و اگر بعد و کمتر بود جنوبی با تقدیر یافته شود اما معرفت نهایت ارتفاع  
 ثابته بدایره نصف النهار در این عمل اگر کوكب شمالی بود بعد معدل النهار را تمام عرض بلد افزاید و اگر جنوبی  
 نقصان کنند تا نهایت ارتفاع ستاره معلوم شود و اگر می ستاره بر خط نصف النهار که از دو همان قسم که قده  
 بر اجزای جمره از خط نصف النهار ارتفاع ستاره بود اما معرفت عرض ستارگان از منطقه البروج در این وقت می  
 ستاره بر خط وسط است تا باید که است باین سر می و آنچه از منطقه البروج که بر خط وسط است تا افتاده عرض ستاره  
 بحسب مقدمات اگر می ستاره داخل منطقه البروج باشد عرض شمالی است و اگر خارج آن جنوبی اما معرفت بعد  
 بعد ستاره از سمت الراس و قطبین در این عمل باید می ستاره بر خط وسط است تا که از دو بیسند سر می نقطه صفر  
 بعد کوكب بود از سمت الراس اما اگر بعد از قطبین خواهند نگاه کنند اگر ستاره شمالی باشد بعد معدل النهار از دو  
 نقصان کنند باقی بعد ستاره بود از قطب شمالی اما معرفت سمت مشرق آفتاب و ستاره در این کار باید جسد و قوت  
 یا می ستاره بر اقی مشرق که از دو بر اطرلابی که سمت بروی بود آنگاه شمارند از تقاطع عمل و میزان تا آنجا که آن  
 درجه اقی بر می آید آنقدر سمت مشرق آفتاب بود یا ستاره اما معرفت طلوع سال و هوایید درین عمل بسیار مطالع سال  
 بر اقی مشرق نهند و می را اس مجدی را بر اجزای جمره حرکت دهند و آمد طلوع تحویل معدل بعض لب است پس  
 جزو مطالع اصل بر اقی مشرق باید که از دو بعد آن عدد می را اس را بر تالی طلوع و در دو بعد آنچه بر اقی مشرق  
 افتد طلوع تحویل باشد اما معرفت تقویم آفتاب در این عمل باید نهایت ارتفاع آفتاب دانسته شود و نشان کنند

شماره ای بعد ستاره بود  
 از قطب شمالی و بعد بر  
 افزاید عمل بعد ستاره  
 بود از قطب جنوبی و اگر  
 ستاره جنوبی بود  
 معدل النهار از دو  
 آن ج

از اجزای جمره در وسط است تا باید که معلوم نماید تا که ام فصل است اگر بهار بود قمر و جوزا و تابستان سرطان  
 و اسد و سنبل و خزان میزان و عقرب و قوس زمستان جدی و دلو و حوت پس از منطقه البروج آن ربع را که  
 در وی باشند می عکسوت را میگردانند آن نقطه از منطقه که بر نشان معطر افتد تقویم آفتاب بود اما معرفت تقویم  
 آفتاب در فصل و شتری و مرغ و زبانه در این وقت باید ارتفاعشان گرفته شود و در آن زمان ارتفاع کلی از ثوابت را  
 که ستاره بگیرند می ثابته بر میل ارتفاع ثابته نهند و بیسند تا بر منطقه میل ارتفاع ستاره که ام جزو بود از منطقه  
 البروج که تقویم ستاره بود اما معرفت عرض قمر و شتری زحل و مرغ در این حال باید نهایت ارتفاعشان را نصف النهار  
 شان رصد نمایند نهایت ارتفاع جسد که تقویمشان است معلوم کنند اگر نهایت ارتفاع ستاره بیشتر بود از نهایت  
 آنچه عرض شمالی بود و اگر کمتر باشد جنوبی بعد فصل ارتفاع اما معرفت اوقات نماز پیشین آنگاه بود که آفتاب در  
 کبر و چون ارتفاع آفتاب بر صد کنند تا بدایره نصف النهار برسد چون روی یکا است نهند وقت نماز پیشین باشد  
 اما معرفت قبل باید دانست که حال شش در طول عرض نسبت بکوه مغلطه از پشت قسم بیرون باشد اول آنکه  
 طول آن شهر مساوی طول کوه بود و عرض آن بیشتر بود از طول مساوی و عرض آن کمتر استیم آنکه عرض شمالی  
 و طول آن کمتر بود چنانچه اگر یک از طول و عرض آن بیشتر باشد ششم آنکه هر دو کمتر باشد ششم آنکه عرض کمتر و طول بیشتر  
 بود ششم بکس آن سمت قبل در قسم اول خط جنوب باشد و در قسم ثانی نقطه شمال صید درین دو قسم بلد که تحت یک دایره  
 نصف النهار واقع خواهد بود و اما قسم سیم و چهارم و پنجم برین قسم در شش قسم دیگر چنین است در روزی که آفتاب  
 در درجه ششم جزو یا در جیت و سیم درجه سرطان باشد درجه آفتاب از خط عمده که از دو می نشان کنند پس قبل  
 باین الطولین برابر توانی جسد از جمره حرکت دهند اگر طول کوه کمتر باشد و الا بر خلاف توانی و بیسند که در آن حال  
 درجه آفتاب بر که ام معطره ارتفاع افتاده است و منقصه باشند تا وقتی که ارتفاع آفتاب میل آن شود در قدر جیت  
 در آن وقت بر امتداد ظل مقیاس خطی بر کشند آن خط بر سمت قبل واقع شود اما شناسانی ارتفاع چیزهای بلند از زمین  
 مانند منارها و کوهها در این وقت باید معلوم کنند که چه مقدار است اگر بمسقط جسد توان رسید چون یواری که اگر  
 سگی از سر و یوار فرود آفتاب بروی یوار فرود آید در زمین قدم غصاده بر پهل و ج از اجزای جمره از ارتفاع نهند و چنانکه  
 ارتفاع کوكب میگرداند ارتفاع آن مرتفع بگردد اگر نظر از سر مرتفع بگردد یا در فاصله پیش روند و اگر نرسد باز پس نهند  
 ایند تا سر آن مرتفع بیسند بعد از آن می غصاده بر خط عمده از مشرق مغرب نهند بر وقت که لبه برابر خط مشرق  
 و مغرب بود و در وقت نگاه کنند با خطی که از نور بر میسر در کجا می افتد از آن مرتفع و آن خط باشد که بان مرتفع عمود شود  
 آنگاه از آن موضع که ارتفاع گرفته باشیم با قاعده آن شخص که مسقط الجح باشد بر پاییم و از زمین تا آنجا که نشان  
 یافته باشیم قاعده آن خط را بر بصر گرفته است بر آن نفراییم آنقدر که بر آید بالای موضع مرتفع بود از زمین

بیشتر بود چهارم  
 آنکه عرض معانی



اما شناسائی عمق چاه در این عمل باید بر گران چاه بستند و اطرلاب از دست است در او نیز چنانکه در بیج ارتفاع  
 سوی باشد که نگاه میکنند و بر غل سوی چاه و عضاده چنانکه نایک چشم از دو سوی سوراخ که آبرای پسند با کرا  
 زمین چاه را پس برینند تا مری بر چند افتاده است از اجزای اطرلاب اصابع آن را نگاه دارند تا نگاه یک اصبع از ظل کم کنند  
 و مری بر آنجا گذارند و بر بالا آیند تا بجای رسند که از گران آب تا زمین چاه یک چشم از هر دو سوراخ برینند نگاه به  
 چنانکه از آنجا تا آن زمین که لب چاه است آنچه باشد در آن اصبع که نگاه داشته اند ضرب کنند حاصل آن را از عمق چاه  
 اما شناسائی بنای رود در این عمل باید بر گران رود بستند و اطرلاب از دست در او نیز در عضاده مگردانند تا  
 رود سوراخ پسند گران آن رود برینند پس مری سوی صحرای کنند و درست گردانند و بدان تعبیر بگردانند تا نظر بر کدام موضع  
 افتد از آن موضع قدم به چنانکه تا موضع نظر بنگارند و هم چندان باشد اما شناسائی را ندن کاریز و مساحت آن نیست که  
 اگر خوانند تا بدانند که آب کاریز چنانچه بر زمین می افتد بر سر چاه خوبی در آن نیز بر زمین کعب کنند و از سر چاه آن چاه به چنانکه  
 چند ذرع است پس اگر کاریز نزدیک باشد یعنی مساحت بسیار در آن طرف که کاریز خواهد رفت باید رفته ارتفاع سر چاه  
 گیرند و بطل ثانی سر چاه بالای چاه چنانکه گفته شد معلوم نمایند تا بجای رسند که ارتفاع مساوی بالای چاه و چوب باشد  
 آنجا آب بر زمین آید و اگر کاریز دور باشد چنانکه سر چاه اتوان دید در شب تاریک شمی بر آنست و زنده بر آن چوب نصب  
 کنند و ارتفاعش گیرند چنانکه یاد شد و اما شناسائی قوسین و چوب باید دانست بر بیشتر اطرلاب چوب عضاده بود و در  
 شمارش از هر قطب خواهد بود و از یک تا شصت که بر نصف عضاده قیمت کرده باشند و قوس دایره ارتفاع بر استقامت  
 باشد و خطهای چوب برابر خط افقی باشد از اجزای ارتفاع قوس آن چوب باشد و اطرلاب چوب عضاده منحرف باشد  
 و نصف عضاده منقسم شده باشد بصفت جز مساوی این نمیدر نصف چوب خوانند و باشد که آن نمیدر دیگر بخش کرده  
 باشند بود و نصف قوس خوانند و اما شناسائی چوب از قوس ارتفاع و قوس از چوب در این عمل باید عضاده  
 چوب بر خط وسط استخوانند و در او قوس بر استقامت برینند تا بر چند عدد افتد از اجزای شصت که آن مقدار چوب  
 آن قوس باشد اما شناسائی سهم از قوس قوس از سهم نگاه کنند اندر قوس اگر بیشتر از نو بود از وی نقصان کنند  
 و باقی را چوب بگیرند و بر شصت درجه فسنند آن سهم قوس بود اما معرفت اعمال و زو و شب از صفی افاقی در این عمل باید  
 آفتاب یا مری تا بر افاق مطلوب گذارند و مری جسدی را بر اجزای حجره نشان کنند و هم آن جزو ابرو وسط استخوانند  
 و مری جسدی را نشان کنند باین هر دو مری نصف قوس النهار بود و آن را پانزده قیمت کنند خارج قیمت ساعات نصف  
 بود چون مضاعف کنند ساعات و در باشد دیگر باره نگاه کنند اگر نصف قوس النهار از نو زیادت باشد نو  
 وی نقصان شود آنچه بماند تعدیل النهار باشد و اگر نصف قوس النهار از نو کمتر بود از نو نقصان نمایند تعدیل النهار  
 باشد اما شناسائی نهایت ارتفاع آفتاب و ستاره از صفی افاقی در این عمل باید جزو شمس یا مری تا بر خط نصف گذارند

برینند بر چند افتاده است از اجزای اطرلاب قوس النهار بود و اگر مری ستاره بر خط وسط استخوانند بر چند آن کابل  
 افتاده بود بعد آن بود از معدل النهار و اگر شمالی بود میل باید بر تمام عرض جبهه فسنند و اگر جنوبی بود از او نقصان کنند  
 آنچه حاصل آید یا بماند نهایت ارتفاع آفتاب بود اما معرفت تعدیل النهار از ظل و چوب اعمال النهار در این عمل باید  
 شمس بر خط وسط استخوانند و برینند بر صفی افاقی مطلوب که میل آفتاب چند است تا مری عضاده بر میل بنشیند  
 بر چند جزو اطرلاب معلوم است از نگاه دارند و با از عرض جبهه مری برین که خط معلوم کنند و در او ظل در هم ضرب  
 کنند و مرفوع کنند حاصل چوب تعدیل النهار باشد پس عضاده بر خط وسط استخوانند از دو قوسین چوب معلوم کنند  
 تعدیل النهار را بر تو فسنند اگر جنوبی بود از نو نقصان کنند آنچه حاصل آید یا بماند نصف قوس النهار باشد و  
 کنند قوس النهار باشد و آن را بر پانزده قیمت کنند ساعات و حاصل آید و از قیمت چهار نقصان کنند ساعات  
 شب بماند و اما استخراج میل هر نقطه که خواهد از فلک بسورج با اطرلاب چوب باین نقطه اعدال اقرب و جرم و نحو  
 ارجب از اطرلاب بماند و در چوب میل کلی که دست تقریب که ضرب کنند و مرفوع نمایند تا چوب میل جزو مرفوع باشد  
 اما معرفت طالع از صفی افاقی ارتفاع وقت نهایت ارتفاع و نصف قوس النهار و تعدیل النهار باینست که اگر روز بود  
 آن آفتاب اگر شب بود از آن کوب تا مری عضاده بر نهایت ارتفاع گذارند از ارتفاع وقت چوب بمانند و در  
 علامت نام کنند و تماش با باشد در تعدیل النهار ضرب کنند و مرفوع نمایند حاصل با تعدیل بمانند و اگر میل آفتاب  
 باشد ستاره شمالی بود این تعدیل را از علامت نقصان کنند و جنوبی بر علامت فسنند و آن را علامت معدل  
 خوانند بعد از آن عضاده راست بر خط وسط استخوانند علامت معدل قوس معلوم کنند تماش با نو و فضل از آنست که ارتفاع  
 از نصف قوس النهار نقصان کنند و اگر جنوبی بود فسنند حاصل با از مانده مادر باشد پس جزو آفتاب یکی  
 ستاره بر افاق مطلوب گذارند و بقدر ماد مری را اس مجد برابر جسد حجره مستوی گردانند آنچه بر افاق  
 طالع باشد و آنچه بر خط وسط استخوانند سرخان بود اما شناسائی توبه البیوت بصفی افاقی در این عمل باید طالع بر افاق  
 مشرق گذارند و او تا چهار کانه معلوم نمایند بعد از آن طالع بر وسط استخوانند باین نصف قوس النهار بود شمس  
 تعدیل اول باشد پس تعدیل ثلث قوس النهار بر توالی جسدی بگردانند آنچه بر وسط استخوانند از سهم بود و دیگر بگردانند  
 مقدار بگردانند آنچه بر وسط استخوانند و از هر چه باشد دیگر طالع بر افاق گذارند و تعدیل را از شصت نقصان کنند  
 تعدیل ثانی بماند تعدیل ثانی مری بر خلاف تالی بگردانیم از جسد حجره آنچه بر وسط استخوانند شصت بود چون این  
 خانها معلوم شد باقی تغییر باشد اما شناسائی عرض بلد چون آن را صفی معین بود چون خوانند طالع وقت معین نمایند  
 صفی که بآن نزدیک تر باشد بر گیرند و طالع وقت بآن صفی راست نمایند و میل آن طالع معلوم کنند و آن را در  
 تقاطعی که میان عرض شهر و عرض صفی باشد ضرب بر میل کلی که دست قیمت کنند آنچه برین آید تعدیل باشد

در این عمل باید  
 شمس و قوس  
 اعدال

پس اگر میل در بر طالع شمالی باشد عرض صغیر بیشتر بود از عرض شهر مطلوب و عکس مگر در نیم بقدر تعدیل  
 از جهت ارتفاع و اگر عرض صغیر کمتر بود عکس بقدر تعدیل مستوی گردانیم و اگر میل جنوبی و عرض صغیر بیشتر بود  
 عکس بقدر تعدیل مستوی گردانیم و اگر عرض صغیر کمتر بود عکس مگر در نیم بقدر تعدیل آنچه بر اقیانوس شرق اقد  
 طالع باشد بر عرض شهر مطلوب اما معرفت ستارگان چنانچه در اسطرلاب مرسومند در این عمل از شناسایی کوکبی  
 چند از ثوابت مشهوره از جهت ارتفاع گرفتن شب چاره نیست پس باید دانست که مشهورترین آنها ثریاست که پروین  
 خوانند در آنوقت که پروین طالع گردد از سمت شمال نیز کوکبی سرخ ظاهر گردد از آنجا عیوق خوانند و چون پروین مقدما  
 یک نيزه از اقیانوس بلند شود کوکبی روشن برآید مایل بخوب آن را عین الثور خوانند و نام آن منسزل در اوقات بعد  
 جو را برآید که همچنان آن را جبار گویند و او صورت مردی بود با کمر و شمشیر و دوست او که بالای سر کوکب باشد که  
 در ستاره آن روشن است آن ستاره که درست است بود ارتفاع از آن گیرند و آن را با جوارز انجمنی گویند  
 و پای چپ روشن تر است و آن را جمل الجوز المیرمی خوانند و از آن نیز ارتفاع گیرند و از بالای سر کوکب جزو هم برآید  
 مانند نقطه تا از آن اسرار بخار گویند بقدر اندازه از آن بر عقب جوارز دو ستاره روشن بزرگ میاید بر دو سوی جبهه  
 که میانشان دو نيزه باشد یکی جنوب مایل و دیگر شمالی که سمت جنوب روشن تر بود و سمت شمال سرخ تر و خود را  
 بر یکی کوکبی خود بر میاید بر عدد دو سه که از این دو ستاره بزرگ بزرگتر و مایل بخوب شعاعی بیانی و آن دیگر نيزه  
 که شمال مایل است شعاعی شامی و دو ستاره که با هم یکی بر میاید فرم خوانند و این هر دو کوکب در جانب طالع  
 و در مقابل شهر شامی از جانب شمال دو ستاره باشد روشن تر و یک یک دیگر آن دو ستاره را در اوقات خوانند و  
 بر عقب آن دو بقدر دو سه نيزه چهار کوکب میاید بر خطی مقوس و از این چهار جنوبی کوکب سیم که مقابل آن باشد  
 از همه روشن تر بود و بزرگتر و آن را قلب لاسد خوانند و در جنوب آن یک ستاره تنها باشد که در حالی آن هیچ ستاره  
 دیگر نباشد و آن را نفس الشعاع خوانند و بر عقب قلب لاسد ستاره بر میاید روشن تر و ستاره دیگر نزدیک آن در  
 روشنی اما روشنیان نهایت نباشد و آن در آبره خوانند و مقدار یک نيزه کوکبی در روشنی متوازی آن را خرد خوانند  
 و بر عقب صرف بقدر دو نيزه ستاره سخت بزرگ و روشن دو ستاره تاریکتر بعد از آن این دو ستاره روشن را  
 سماکان خوانند که تناسل و جنوبی سماک اغزل خوانند و آن دیگر که در دست و شمالیت سماک راجع و آن ستاره که  
 با دست آن راجع راجع گویند و در آنجهت چهار اول شب سماک راجع در میان آسمان بود مقابل سماک اغزل در جنوب  
 و مغرب آن در شمال و مشرق آن بقدر دو نيزه کمتر بقدر ستاره باشند که بر شکل و آبره بود نام تمام که عوام آن اسرار  
 کاسه نیکه و کاسه مکینان خوانند و همچنان آن را اقله خوانند و بیشتر است اقله و چون نقطه میان آسمان رسد در جانب  
 جنوب ستارگان مغرب نزدیک رسند نصف النهار و از کوکب مغرب بر میان صورت مغرب ستاره بود و آنکه

در این جانب  
 شمال آن بقدر  
 دو نيزه ستاره  
 صحیح

مفوس آنکه در میان آنست اندک روشنی و برخی مایل قلب المغرب گویند و ستاره دیگر است بر میان آسمان گذرد  
 با دو ستاره خرد در شمال مشرق خرد مساوی الاضلاع عوام آن را یکبار خوانند و در آنجهت تابان با اول شب است  
 سمت اس بود و نامش نرواق است در شمال آن سوی مشرق و بجانب نزدیک کناره مجره ستاره است و  
 میان دو ستاره تاریک که بر شمال خطی مستقیم باشد نام آن نسطار میس باشد و چون نسطار بر افقاده سازند کوکبی  
 تاریک تر نزدیک آن هم بر شمال مشقی باشد آن کوکب از اسرار بخار خوانند و کوکب دیگر از جانب مشرق و شمال با  
 ایشان هم بر شمال مشقی باشد مختلف الاضلاع و آن ستاره در میان مجره بود آن را ذوقب الدجابه گویند بعد از آن  
 بر مجره خرد ستاره در روشنی یکدیگر نزدیک میاید بر صورت شتر عوام آن اسرار بخار خوانند از آن ستارگان  
 یکی در پیش میاید بر کوکبان شتر تمیز آن را کف انجمنی اند پس از این تعریفات پس از این تعریفات بیست ستاره  
 صفت کرده اند که از ایشان ارتفاع توان گرفت و ضرورت بود و استن آن اما شناسایی را امتحان اسطرلاب که  
 صحیح است یا غیر صحیح باید دانست که درستی اسطرلاب بر دو نوع است نوعی درستی حاصل عملهای اوست و دوم درستی  
 دایره و پاره خطهای آنست و درستی حاصل بیج معلوم شود و اگر بیج نزدیک باشد درست بود و بیج حاجت بقدر  
 نوع دوم امتحان پارهای اسطرلابست و خط دایره ای آن اما امتحان خط چهار گانه در راستی عضاده باید یک پای پرگار  
 بر خط علامه گذارند و یک خط مشرقی و همان فسخ بر چهار ربع را امتحان کنند اگر بیج تفاوت ندارد قیمت راست بود  
 آنگاه مری عضاده بر هر چهار خط امتحان نمایند اگر مری عضاده راست بر خط چهار گانه افتد راست بود و امتحان  
 اجزا ارتفاع و بقیه عضاده بقدر بیج درجه از جهت انجمنه بر پرگار معلوم کنند و بعد از آن همان فسخ گانه از اجزا  
 مجره امتحان کنند اگر مساوی بود قیمت اجزا مجره درست باشد بعد از آن یک سر عضاده را بر اجزای مجره ارتفاع  
 بگیرند اگر مری و مساوی بود اجزای ارتفاع عضاده درست است اما امتحان درستی اتم و خط نصف النهار  
 ارتفاع از جانب مشرق و مغرب در یک زمان بگیرند اگر از هر دو طرف مساوی بود اتم و خط نصف النهار درست است و الا  
 اما امتحان درستی خطهای مری در آن حال عضاده را بر پرگار و بیج گذارند از جهت اجزای ارتفاع و دیگر سر عضاده  
 کنند اگر ظل اقدامی بود باید که بر هفت یا شش و نیم اقد از خط ظل و اگر اصابعی بود در دوازده اقد و اگر ظل اجزا بود باید  
 بر شصت اقد و اگر غیر از این بود نادرست بود اما امتحان اجزای مجره بر پرگار بقدر بیج درجه از جهت انجمنه باید کشاید  
 قسمتها این اقسام امتحان کنند و دیگر پرگار بقدر ربعی از اجزای مجره کشاید و یک پای آن را بر خط علامه نهند یکی بر  
 نزد درجه یکی بر صد و هشتاد و یکی بر دویست و هفتاد و اگر هر چهار مساوی باشد اجزا مجره درست است اما  
 امتحان مدارهای صغیر و خطوط معتدلات و خطهای افق مدار عمل و میزان باید که بر تمام عرض بلد گذشته بود و مدار سر خط  
 باید که از نهایت ارتفاع سه خطان گذشته بود و در میان مدار عمل و مدار سه خطان باید که بقدر بیست و سه درجه و نیم باشد

عضاده بگردانند  
 و هر یک ارتفاع  
 بگیرند صحیح

بسیار متعظت و میان و داخل و مدار جدی باید که همین قدر باشد و اگر وی تا به برج عطارد نرسد از خط متعظت از جانب  
 شرق و همی راس الجدی نشان کنند و بازمی ستاره بر خط وسط است که از آنجا در برابر میل منقطع که از آنجا  
 مغرب کرانه بر دو جانب یکسان بود از عدد اجزای خط متعظت در دست باشد و خط افق باید که با خط شرق و غرب  
 و در هر یک نقطه تقاطع کنند و خط چهارگانه صغیر باید متساوی باشد اما امتحان عکسوت باید که خطها جا  
 یعنی سه جدی چون بر وسط است که از آنجا باید که هر سه سلطان در خط تحت الارض باشد و خطی که از سر میزان بیرون شود  
 راست بود افتد از اجزای جره و خطی که از سر میزان بیرون شود و در دست و بعد افتد و منقطع به سطح چنان  
 باید که هر جزو که بر افق مشرق نهند نظیر شش بر افق مغرب بود و اگر بر خط مغرب نهند نظیر شش بر خط مشرق بود و اگر بر خط  
 وسط است که از آنجا نظیر شش بر تحت الارض باشد و مطالع به سطح را بجدول باید امتحان کرد و ستارگان تا به رده  
 مدلی النهار درجه نما باید امتحان کرد اگر توافق بود در دست بود و الا خطا باشد تا اینجا بود آنچه از علم اصطلاح در ترتیب  
 و تکمیل کامل و عدد شد بخاریم و پوشیده نماید که این خلاصه است که تمام علم اصطلاح بر آن مندرج است بواسطه این  
 بحایق الامور و همچنین در ضمن ترجمت مشارقی بدین بیان رفت که وی در قرن نظم اشعار نیز مشارقی کامل داشته یک  
 دلیل این بیان را آنقدر که از اشعار تکمیل به دست آمد نکاشتمی شود و همی بدو

قال الی الشمس باللاته  
 فقلت ان الشمس قال الی  
 فی الثور وقت الثور فی الشمس

میگوید که وی گفته که آفتاب را باللاته اودات نظر بر آنکه سانس نکوست باید بیاید خود پس شمس آفتاب در کدام  
 برج است از بروج و از رده کانه جوانی گفت که آفتاب در برج کاواست شمس چمن است کاوا در آفتاب است و نیز از آن  
 است که در صفت مشوق خود گفته نگاه ظاهر شدن خط

قال قوم عشقه امر داحند  
 وقت فرخ الطاوس حسن ما کلان اذا ما علا علی الریش

میگوید گفته که وی که دوستی میوزد به مشوقی که بیستون آمده است موی بر رخسار او با آنکه گویند صاحب محبه  
 نکوست در جواب نشان میگوید من که یک طایوس نگاه میگویم که در مای میگوید او ظاهر کرد و هم از او است و زمینی

اود فی عمره انما لیا  
 وقت تبهی التوا و فیه و کارتی بعد فی البیاد

میگوید که وی که چنانچه در پیش آمد یعنی دشمنی شده در آن و نشانید رخسار میگوید او را سبزی خا و گوئی  
 که در سبزی سیاهی بیلی کرد و آن سیاهی که بر روی سیدی در آمده است مانند آن بار است که بر نقره خا

زند و در او هر حال از دوستی آن مشوق میگوید که زبیری نیست اگر چه خاطر رخسار او دیده باشد این خلکان گویند  
 و کارتی بعد فی البیاد اصطلاح اثالی بنیاد است و معنی آن است که کوفی چسبیده با دست چنانکه خلاصی از برایش نماند  
 نباشد و نیز از گفته های او است

اذهب لجلسه الکرم و انما ایدی له ما حرت من نمانه  
 کالجریطه السحاب و مال فضل علیه لانه من مانه

میگوید خواهم فرستاد هدیه در مجلس جوان مرد بزرگ را ولی از آنچیز یافت که جمع گشته است در نزد من از عطایا و کرامت  
 او مانند دریای بزرگ که می بارد بر آن و بر دریا آن رهنمی نیست چه مایه آن از آب دریاست و نیز از او است که  
 در صفت مرد فساد می گفته

و فاصد مضعه مسرع کانه جار الی حرب  
 فصد بلانفع فنا حاصل غیرم یخرج من ثقب  
 لو ترفی الشارع من خارج لمات من فی داخل اللب  
 خذه اذا جاشت علیک اللی فوجه یضیک عن حرب

میگوید آن مرد فصد کننده که زیاده بیشتر اود است آنچنان بیشتر بدست گرفته است می آید که کوفی خواهد برزم اند  
 و آن فصدی که نمودی از برای بدن نخواهد داشت آنرا چه فایده جنبه آنکه فونی از نور افی روان خواهد شد و آن فضا که  
 گذرد بر خانه از که در حال جان خواهد داد و آنکس که در درون خانه است او را نگاه دار اگر کرده دشمن بر تو روی آورد چه آن  
 فضا به تنهایی مستقی میگذرد ابل رزم را از بزدن لشکر بجا می خود و نیز از او است در صفت مشوق خود

و شادن فی جبهه شسته  
 ارضی بان ارجل خدی ارضی  
 قد جعلت جاد منه ضا  
 اذ اشی مستعلا ارضی

میگوید آن دلبسته آهروشی که طریق دوستی و هم او را همواره پیونده ام که کوفی واجب است بر من عشق و دوستی او  
 به انسان که خشنودم با آنکه چون خواهد بود با موز پانای خود بر صورت من گذارد و نیز از آن فاضل کامل است

صفت خط مشوق

بل عثرت اقام خط العذار  
 او استدار انما مناه عدت  
 در بقده انحر فیل ففسره  
 فی شفتها فانما لفظ العنبار  
 نقطه مرکز ذاکت امدار  
 در صحاب نقطه العتار

میگوید آیا بر روی آن دلبسته نکوست که ظاهر گردیده انبوی خط بر کرد صورت او مانند رشت است که با قلم خا بر خا

بر آن رسم کرده باشند کوی آنکه تا مدت دایره است و آن حال نقطه مرکز آن دایره است و آب میان او شرابی است گویا  
و کوی دندانه‌های او فروارید غلطانی است که در تب و مستطلم شده است در شراب نیز از اوست در وصف حال خود

اذا ما حضرت فی طاه عدوت من بعض آت الفرح  
اذا تصدرت فی مجالسهم تفضلوا لی بفاضل القدرح

میگوید چون مرادست نه در حاضر شدن بنسبت و جامعیتی در محلی شمارده می آید از آن آفات که مایه خوشحالی است و چون  
دری ایم بحیث آنان مقدم می نشینم در آن مجلس سپیدان بن از روی مهر بانی آنچه زیاده‌ای باشد و باقی ماند از چیزی  
آنها درین صفت حال خود و مشوق گوید

کن کیف شئت فاتی قد صنعت قلباً من حدید و قدرت انتظر الکوف و لیس ذلک بالعبید

میگوید تو بر حالت و هر قسم که خواهی با من پیش هر چه و جانی که خواهی بنامی که در راه محبت تو مرادلی است که ساخته ام آنرا  
سخت تر از آن نوشته ام با انتظار آنکه آفتاب من ترا از خاک کوف میگرداند و در تو نخواهد بود نزدیک است که با زودی خود  
برسم و نیز از اوست که در اساک و عمل یکی از بزرگان زمان خود گفته

سیتق فاذا استغیف بر بصیر من الشیام  
و ترا فی عدد الطغام اذاری مضغ الطغام  
تبدوا مصائب الطغام اوان تحسب به الطغام

پیوسته در حال بیدار و چون میمانی بدور سپه خود را بخواب بیازمیدارد و چون خوردنی مجلس آید از پستی بت می بیند  
شماره آن خوردنی را چون تمیز بر دمان گذارد و بخانده میمانان کوی که مصیبتی بزرگ مراد از سپه آنگاه که خواهند سر  
از خوردن بنا بر دارند و نیز از اوست در صفت مشوق

هجرة التکالیف ثم انیت اعنف من کان بهواهم  
و ما زلت فی المراد الحماهم الی ان یبیس الحماهم

میگوید هوری گزیدم از جوانان خط پس از سالهای دراز که امر وقت بود با آنان پس دیگر باره دیدم که عشق بازی با آنان بگفت  
اگر چه سخت است مروت و محبت باغبان ساده رضان را عشق بازی مایه سلامت خواهد بود مگر آنگاه که خبر بر رخسارشان  
مؤلفات آن حکیم و فاضل دانشمند ازین قرار است

قلب زنج که سستی بوده است بزنج اعراب رساله در علم و عمل اسطرلاب و ساختن آلات ادوات آن رساله  
دیگر در اسطرلاب که در ضمن ترجمت یاد کرده شد و کتاب مونسوم بدرة الشیخ من شمسین حجاج و آن کتاب بود  
نوعی از حدیث حسین بن حجاج شاعر بوده است که آنرا بوی کرده است بر یکصد و چهل و یک باب و در بابی از آن کتاب مثل بوده است

برخی از مشهور و دیگر صنایع بدینیه آن کتاب را بنام ابوالقاسم سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه نگاشته و در آن  
آن کتاب صلات و جواز بسیار یافته رساله در طلمات

(بیضاوی)

ناصرالدین عبداله بن شیخ امام قاضی القضاات امام الدین حسین بن حلقه قاضی القضاات فخرالدین محمد بن امام صدق  
الدین علی نژاد او را مورخ فاضل و عارف کامل عبدالدین سعید باغی مینی نزل که مستطلم بسیار مذکور را ندانست  
از اکابر علمای عهد مغول و اجداد کلام و تفسیر و فقه و اصول و حدیث و تاریخ بشاری آید در دولت ابا قاسم خان  
بشراکت قاضی رکن الدین محی بحکومت شریعت نشست و در عصر ارغون خان مستطلم منصب قاضی القضاات را بر او تحصیل او  
پدرش قاضی القضاات امام الدین حسین بن محمد شده و پدرش بر علمای مجرب الدین محمد بغدادی تلمذ کرده و علامه مجرب الدین  
بر امام ابو سعید منصور بن حسین بغدادی شاگردی نموده و شیخ ابو سعید منصور از مشایخ تلامذه امام تاج الاسلام محمد  
محمد غزالی بوده است پس قاضی بیضاوی به واسطه در علوم شریعت تلمذ شیخ ابو حامد غزالی فایز نیکو کرد و این امر  
در هفت قلم بیضاوی ترجمه میکند در کتاب پدر قاضی چهارم الدین بیضاوی به واسطه تاج الاسلام ابو حامد بیضاوی  
میگوید بیضاوی در آن سنه سائنه شهری معروف بود بعضی گفته اند که گشتاب بت بر عمارت آن نگاشته برخی را اعتقاد  
که جتیبان بفرموده حضرت میمان بنامی آن شهر بنیاده اند و در حد و دوان رعینتاری بوده و در فرنگ که کتاب

و کیا و آن بنایت صفا و کمال حضرت راداشته و از فرط لطافت آب و هوا میوه آنجا در حال شادابی و بالیدگی بچشم می  
چه بردانند اگر درش و مشغال بوزن می آید و در سبب آن موضع دو بدست بوده است اما الحال آن مرغزار بر طرف شده  
و بدل آن دیده ما بمل آمده است از جمله زخم آنجا که بنفشه آمده اند یکی قاضی چهارم الدین است که همواره بر سر علوم  
مستقل و متقون و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی داشته و الدوی قاضی امام الدین حسین فخرالدین به واسطه  
تاج الاسلام ابی حامد غزالی می پیوندد و قاضی ناصر الدین مؤلفات پسندیده بسیار دارد و غیث الدین ابن  
جام الدین صدر شمس بخواند امیر در حیب لیس در ذیل عنوان (ذکر بعضی از فاضل دانشمندان و فضیلهای زمان ارغون  
خان) نیز توفیق همین بیان امین احمد رازی در حق قاضی بیضاوی میگوید که از آنجا است قاضی القضاات ابو سعید امام  
الدین عبد الله بیضاوی با روحی نمان معاصر بوده و به سوره بدر سر علوم نقلی و عقلی و تحقیق مسائل فروعی و اصولی مشغولی  
و پدر قاضی بیضاوی امام الدین حسین فخرالدین محمد بن صدر الدین علی انشائی است که آنجا نزدیک پدر خود امام الدین  
علم دین شده بود و امام الدین به واسطه تاج الاسلام غزالی میرسد قاضی چهارم الدین در عهد ابا قاسم خان جتیب  
اشارت شد بشراکت قاضی فارسیس گردید و حاجه عبدالله و صاف المصنف رحمه الله علیه بمنسبتی را به ابرار تفرغ در شرح  
اخبار ابا قاسم خان مذکور داشته است و علامه بیضاوی را بر وجهی که شایسته شان او میباشد وصف کرده در ضمن وقایع سال

ششصد

ششصد و هشتاد و شش سو و هفتاد و بیست و نه سال بحکم برین ابا قان جهت تحقیق محاسبات و دفع غلطت بکار  
رقه است میگوید چون از تیسق او بملکت و شرح مصالیح دولت و فساداتی زوی بود بقلید بعضی نواب خواست که در باب قضا  
مالک فارس مصلحتی اندیشد مولانا قاضی القضاة السید جلال الدین عسکری که در ایام قده صداه و حل الحجت شوا  
که در علوم نقلی و عقلی فریح در همه یگان عالم وقت در علمای محقق بود چه در مضافات آن امام عظام که در مضافات نقلی  
و فرایه با اثر و تقوی است در تفسیر و شرح احادیث و فقه و اصولین و حکمت امروز در قضا و سلام کبار ائمه و بخاری و ابن کثیر  
و تانته از زمان زکریا و بر زبانها و ایراد خواهد بود در طلب در شان آن محدث باغبی نیاز می بیند بکتاب قضا  
تعلق سازد بدین سبب معنی مردم و جمعی غرض فرمودند ساختن قضات و سادات و ائمه و فاضل و مشایخ و همان معنی تا افراد نوع  
مجمع و منطبق شود عقد اجماع که سبب اقتدار و قبول بر آن مرتب باشد درست نماید بعد از تجاذب اهداب مشاورت و تنازع فرا  
ماشت طایفه و ارای بر آن قرار گرفت که مباشرت این منصب خطیر آبی است منزل در شان مولانا قاضی القضاة الاعظم  
سلطان الامه فی العالم شریح حکمه و نعمان نماز و شافعی و در از زکریا المذاهب و الحق و الدین ابو محمد عیسی اعلی ائمه شارح  
المهدی حسن سلفه و فخر صدیق الدین بشال شمول تواریخ و کمال علوم و عبرت و غزیدی بر آن صورت بنید و جمعی نیز پیشنهاد  
شدند که قاضی القضاة الاعظم سلطان الامه فی العالم ناصر المذاهب و تیز در فتنون علوم مشار اید است در این شکل  
مستعد علیه خاطر و قار و مستخرج معانی بکر و طبع متفاد و شش مخترع مانی منکر در نقش نقاشش باغبی هر کلام ته و تفسیر  
باشارت طار امتی کانیاری اسبیل بکرم نجات کلمه آینه بی ترد و مستایل تقدم و حکمت اوست مصلحت وقت  
چنان اقتضا کرد که در تشریح امر قضا بطریق مشارکت بنیت در تقاضا مقرون گشت و نشو و نما ریاضت احمدی بدو نامیده می  
آن دو امام مقدس روز هفتمین امانت قدم علی الاطلاق قاضی القضاة الاعظم مکن المذاهب و الدین را بود آنتی

شیخ ادیب اجل صلاح الدین ضیل بن ایک صفدی در حق قاضی بیضاوی میگوید که آن اماما علامه عارف با لثقه و تفسیر  
و اصولین و العربیة و المنطق نظار اصالحا معتد اشافیا آنگاه مصنفات بیضاوی را اشار داده از آن جمله مختصر الکفا  
و دیگر کتاب المنهاج فی الاصول و کتاب شرح منهاج الاصول و شرح مختصر الاصول از ابن حاجب و شرح منتخب  
در اصول از امام فخر الدین و شرح المطلاع در منطق و کتاب الایضاح در اصول دین و کتاب غایة القصوی در فقه  
و کتاب اطلاع در علم کلام و شرح الکافی از ابن حاجب تا بیضاوی در سال ششصد و هشتاد و پنج وفات یافت در جرد آب  
بزرگ قرب قبر خواجه ضیاء الدین از دست شرفی آن بر آمد فون گشت بر عاصم گوید ما در مختصر کثاف در مقام تعداد  
مصنفات بیضاوی چنین تفسیر مشهور موسوم با نوار التشریح و اسرار التاویل میباشد چنانچه تفسیر و حقیقت تندی کثاف و تشریح  
از ادناس احترام همانا این کتاب تفسیر باری ترقی و تقریب او در حضرت پادشاه وقت گردید و بواسطه این تصنیف منصب قضای  
گشت که میگوید بعد از سخن نوار التشریح آنرا بخند را در غون خان منول فرستاد و خان ایجاب ایبار پسندید که گفت در مقابل

این عمل

این عمل بر اراده و منظور که اقتراح نماید تسهیل قبول خواهد گردید مولانا بیضاوی قضا بیضا را مستعدی شد و گفت این مثل میل  
که آید تا بر کسائی که در زمان تحصیل علم و تکمیل فضایل بقرصارت درین ایام توفیق یابیم گویند بیضاوی از فرط اوج علم در اردو  
پادشاه مجال حصول بجاالی حسنه گاه بود و راه ادراک شرف حضور خانی بیسوی حیدر گشت لاجرم تدریسی اندیشید و کتاب  
بر سر علی بن حکم بست در روز دوشنبه حرکت میکرد تا آنکه خود پادشاه را بر روی نقشه افتاد و حال او مستحاضف بود و بحضور خواند  
و بعد از قبول و تجید قضا بیضاوی را در حواله فرمود بعضی گفته اند از غون خان با نسبت خواجه محمد خانی مقام علوم و ارادت بود  
سخان او در حق هر کس بیعت قبول نمی شد قاضی ناصر الدین بیضاوی در تقدیم کتاب تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
او را فرمود که در شب آید که حضرت خان برای عرض نیاز و طلب است با من ملاقات میکند کار تو را امروز میباید چون شب  
شد و پادشاه خدمت آن بر رفت می بر حسب سعادت عرض نمود که یکی از دانشمندان ملک فارس کتاب تفسیری تفریوشته است  
که شبان بر کوه تخمین دستور بنیل بر قسم حمت خواهد بود از حضرت خان سندی هم گفته اند از وادی جنم را این عالم سیور خالی  
که درخواست می این قطاع است از غون خان از معنی این کلام و حقیقت این مقال استفسار نمود و خواجه اخبار داشت که این مرد و  
از درگاه پادشاه تفسیری است که در از این عمل بزرگ که در عهد دولت ترک بظهور رسیده او را قاضی ولایت خود فرستاد و حکم  
شرعیات ملک فارس را بر عهده می نگارند از غون خان بر حسب تمام خواجه محمد در وقت آن منصب ابا قاضی ناصر الدین موقوف  
فرمود تا مشور قضا و اولایت ابناء آن عالم و الا مقام بر نگارند بر می گفته اند که چون قاضی ناصر الدین بیضاوی از صورت مجلس  
با پادشاه استخبر شد و حقیقت حال عبارت آن پرورشش نمیدید تا نقل گریست سخت نام شد پس مانی در از خدمت خواجه محمد  
مشول بکرد سلوک بود در تخلیه و تخلیه ضمیر مجاهدات شاق و ریاضات مسکب ارتکاب نمود تا اینجا از کتاب و ضات الجئات نقل  
شد و این و ایات مثل است صحیح و تفسیر چنانکه در کشف الظنون معلوم کنیم و شیخ ابوالقاسم که از هایت فن کلام و حکمت میباشد  
کتابی را در مثل بر تراجیم علماء عظام موسوم بکلمه انوار می در اینجا قاضی بیضاوی را نام برده است گفته اند که بیضاوی سپهر قاضی  
الدین صحت خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ شهاب الدین سروردی را ادراک نموده است در مصنفات او غیر از آنچه صلاح الدین  
صفدی نوشته است شرح فضول خواجه نصیر الدین طوسی را شمرده و دیگر کتاب نظام التواریخ را و این نظام التواریخ را خلیف  
خوانده و در حواله همانند ستونی و غیر جائز با رسم قاضی بیضاوی نوشته است صاحب و ضات الجئات مسطور و است که  
باین قاضی بیضاوی و علامه علی علیه الرحمه مکاتبه در مسکه استصحاب صند و در رسیده که مثل است بر نهایت احترام و تعلیم آن  
بزرگوار از یکدیگر میگوید همین امر مکاتبه ایشان را من در شرح احوال علامه علی جمال الدین یوسف بن حسن بن مطهر نسبه ذکر نموده ام  
شیخ شهاب الدین محمد عالمی در کسکول محدث بحرانی یوسف بن احمد در لؤلؤی البحرین فوت قاضی بیضاوی را در سال ششصد  
نود و دو ضبط کرده اند بعد از تاریخ که صلاح الدین صفدی و غیره نوشته اند بهت سال بعضی نود و یک و برخی هشتاد و دو گفته  
فانسل کامل کتاب چینی در کشف الظنون از احوال مسطور و قول تصریح نموده است در ذیل نوار التشریح و اسپر اراش و بی بی بی

که این کتاب

کتاب در علم تفسیر است قاضی امام محمد بن ابوسعید عبدالقدیر بن عسیر بیضاوی شافعی را که در تبریز وفات یافت تاریخ سال  
 شصت و هشتاد و پنج و بقول شصت و هشتاد و دو تاریخ الدین سبکی در طبقات کبری آورده است که چون قاضی بیضاوی از خراسان  
 شیراز باز شد و او را از سنده حکومت برداشتند از خراسان بریز رفت بر حسب اتفاق در اول اردیبهشت در مجلس تریس یکی از علمای  
 آنجا رفت در بیان مدرس شست و زیر پادشاه آن روز در آنجا حضور داشت پس مدرس بگفت که در کتب و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام  
 آن قدرت نخواهد داشت و از ایشان سوال کرد که طریقی است که در آنجا است و جواب آن چگونه است و اگر جواب آن را نماند  
 حلقه بیان کنید و اگر از جواب عمل برود قاصد باری صورت مسئله و عمل قیاس مذکور را عادت دهید بیضاوی که در آنجا  
 نشسته بود چون تفسیر در آن شست شروع در جواب نمود مدرس گفت بجز آن که در کتب مذکور است که تو سوال را اینک فهم کردی  
 و نکته منوره را بحقیقت سنجید پس نخست مورد سوال و عمل که تفسیر است بکنان نگاه در صد و پنج آن بر آید بیضاوی گفت  
 سنده اجماع صورتی که تفسیر در آنجا عاده کنم یا اگر نقل معنی و عبارات اخروی نیز باز گویم کافی است مدرس از بیان بیضاوی  
 و علمت دعوی وی در حیرت افتاد و گفت سوال را اجماع صورت و نقلی که من تفسیر کردم عینا خود کرده پس آنرا نقل تفسیرت سنده  
 عبارت مخصوص معنی نقلی که عنوان مدرس و تفسیر را آن او بود عاده نموده آنگاه در مقام عمل شبیه بر آمد و بیان کرد که در تفسیر قیاس  
 نقلی است و پس جواب آن سنده را باز گفت بعد از آنکه خود شبیه در مقابل آن شبیه آغازید مدرس در تفسیر آن دعوت کرد  
 و او از عده نقل توانست خارج شدن و زیر چون بیضاوی را از جای خود کرد بیان مجلس و بجز آنکه در نزدیکی خویش بنشیند  
 و نشان می باز پرسید آن دانشور کثرت کلام بیضاوی را از اهل بیضاوی می شنیدم و در طلب تفسیر از بیضاوی آمده ام و زیر در وقت او  
 بر احوال و خلعت حکومت شریکات آن خط را بر روی پوشانیده بی درنگ با حضور سطر به تفسیر شراشرا شرا شرا ساخت این بیان  
 آن الدین سبکی بود و طبقات کبری و بعضی گفته اند که چون بیضاوی به تبریز آمد زمانی در ازبی در طلب تفسیر از بیضاوی می شنیدم  
 جانی مقدمات بیضاوی را می شنیدم پس بیضاوی را از بیضاوی می شنیدم که در آن بزرگوار را خدمت پادشاه شفاعت بر آنجا  
 پادشاه بر حسب عادت خویش پیش او آید بیضاوی نیز حضور داشت پس بیضاوی اشارت نمود و حضور پادشاه معروض  
 داشت که این مرد دانشمندی است فاضل و سبکی تصدیق کرد که با امیر و کسیر شریک باشد یعنی بقدر مساحت کتب بیضاوی از آنش دور  
 متنی است که عبارت از مجلس حکومت بوده باشد بیضاوی می شنید این سخن شنیده بسیار متذکره و از خواب غفلت آنجا شده است  
 و نیویه را ترک گفت و ملازمش بیضاوی را اختیار کرد و کتاب مستطاب انوار آنرا در راه به او نشان داد که آن مرد بزرگوار تصنیف نموده و تمام  
 در تبریز وفات یافت و در کار فرار بیضاوی که در کربلا در مشرف بود و در آنجا سپرده شد که کاتب علمی بعد از نقل این سخن میگوید  
 و تفسیر هذکتاب عظیم است آن غنی عن بیضاوی است فی من الکشاف ما یعلق بالأعراب و المعانی و بسیار من تفسیر کسیر است  
 با حکمت و الکلام و حسن تفسیر الراغب ما یعلق بالاشتقاق و خواص الحقایق و لطافت الاشارات و ضمیر ایه ماوری زمانه و کلام  
 استوار و تصرفات متقوله فخر بن الشافعی عن بریره و زادن فی العلم بکلمه و بصیرة کا قال مولانا انشی

اولوالباب لم یأتوا  
 بکشف قاع ما یبشئ  
 و لکن کان لفت منی  
 یبصیر الی ثبلی

و کلمه بجز آجال فی میدان مسلمان الکلام فخر مارتی معلوم حیا طیب بالمقام کشف القناع تازه عن و جوه محاسن انشا  
 و مع الایسته نزه و هتک الایثار اخروی عن سمرار الممولات بید الحکمة و لساننا و ترجمان انطقه و سینه لمانا نقل ما کل علی  
 انانام و ذوق انم صعب المرام و آورد فی المباحث الدقیقه ما یؤمن بعین شبهة المضلّة و اوضح له مناج الادته و الذی کفی  
 من و جوه تفسیر ثانیاً او ثانیاً او اربعاً بقیل فوضیف ضعف المرجوح اوضف المرود و انا الوجه الذی تفسیر به و من بعضهم  
 انه قال یسبغی ان یكون من الوجوه التفسیریه تهتیه کتور و حمل الملائکه العرش و یفهم حوله مجاز عن حنظله و قد سیر هم له و جوه فخر  
 من لعله یقصر عن تصور ما یبینه و لا یبلغ علی الا حاطه ما یفید من اعراض بطله علی کلامه کاتیر فیض الجباله للعقار و یروم ان یفحص  
 السمار لانه مالک نام معلوم الدینیة و الفنون الیهیة علی مذهب اهل السنة و الجماعة و قد اعترفوا له قاطبة بفضل المطلق و سلوا  
 الیه لقب استحق فکان تفسیر و تجوی مسنوناً من العلم و غیره المسالک و انواعاً من القواعد مختلفه لطرفه اقول و قل من یزنی فی الآ  
 و صنده عن سواد و شند و لمرصد و لما جند فلا یصل الی مراده الا من یفسر الیه عین فکروه و اعی عن بوا و اوستیغه فغنی عطا  
 مولا هندی یسلم من الغلط و الرزل و یقتدر علی رد السفطه و الجدل و انا کاشمیر الاحادیث الی او رد فی اوجیه السورفان  
 لکونه من صفته و اذ قد تفسیر من تحت بره تاسخ فیه و اعرض عن سبب التبرج و التمدیل و نما نحو الترفیع و اقول علی ما  
 بائنا ما فاه صاحب بروردی بعینه و رواه عظیم بذات الصدور یعنی این تفسیر علامه بیضاوی است در جلاله  
 و شان سینا زاز ذکر بیان از کتاب کشف جباراته و مخشری آنچه بجهات تجویه و حیث بلاغت تعلق داشته است در اینجا  
 کرده و از تفسیر کسیر امام فخر الدین را از آنچه بجهات حکیه و علم کلام راجع بوده است انتخاب نموده و از تفسیر علامه ابوالقاسم حسین  
 محزون منقول معروف بر اغب صفه ای که بر سر ما یفهم فخر شده آنچه بجهات اشتقاق و حقایق غامضه و اشارات لطیفه نظر داشته است  
 بر کزیده و از شمله حکمت خاطر و قادی خویش نیست و جوه عقلانیة و تصرفات فاضلانه بر افادات و افاضات علامه شاد را و یکم  
 افزوده است لاجرم این کتاب کریم و تفسیر عظیم الایس هر کشت را از آیه خاطره باز دوده و برکت و ابره دانش و تفسیر  
 اصناف نموده چنانکه مولانا شمس در اینده و شعرا شاعر فرموده است اولوالباب الخ یعنی خداوندان محمول سبکی از روی  
 کلام مجرب نظام که بقرات و تلاوت آن پرده خست می شود پرده برنده داشته اند و خایامی ستوره و اشارات لطیفه آن را بر حال خویش  
 گذاشته اند و گذشته اند و فی حضرت قاضی بیضاوی را در این باب بیضاوی است که هرگز نابود نمیشود و از حضور روزگار میگذرد  
 و چون قاضی را در دانش تجوی بوده که در سیدان سواران سخن جولان می توانست و بر حسب قضا هر مقام استاد می داد  
 خود را در علوم بطور رسانیده لاجرم گاه از روی مخدرات اشارات و اشارات آیات آسمانی کشف قاع کرده است و گاه از  
 رازهای نهانی سپهر ارضانی بدست زبان حکمت پروری و ادوات و آلات حقایق سنجی و سخن گسری پرده برده است پس مشکی

درمحل نوده و مطالب سرکش را ام ساخته و در بنهای باریکت و مسکنهای نازک تحقیقاتی در شوق آورده است که مردم را از  
 وصت اضلال شبهاست این ساخته و طرق او را بر همه روشن فرموده و در مقام تفسیر آیات آنچه را که مختار برای دانش آرد  
 اوست نخستین بار نگار داده و آنچه را که در زمین با سیم و یا چارمین بار انظار میکند و با دات ضعف که لفظ قبل است  
 سینا بدجله نام استوار می باشد بعضی با ضعف بر جرحت قرین است که قول مختار را بر آن منسوخ می خواهد بود و برنی بر صفت  
 اشتمال دارد که قول صواب صحیح را در مقابل آن خواهد نمود و باره از علما در احوال مختاره و آراء مستحبه و بی اعتراض  
 اخبار کرده و گفته اند که این تفاسیر از وجوهی که موافق مذهب اهل سنت است نیست بلکه اینها آراء اهل فلسفه و آویلات مستحلین  
 مکتب و تحقیقات طوائفی که در مقابل اهل سنت و جماعت مشرک میکنند موافق می آید مثل اینکه قاضی میفرماید بر دشمن و حل او  
 و در نودون فرشتگان هر عرش مجید را اشارت است باینکه ایشان عرش را حرام است و نگاه آری میکنند در مقام تفسیر  
 جهات بر اقدس می باشد بعضی از علما که اشارت یافت بر این قبیل سخنان حضرت قاضی تعرض کرده میگویند اینها در اصل  
 تاویل و در جزو تحریف تزیل است و اینگونه نظرون از خاطر قاصد لغوی بصدور میرسد که بانی مطالب این کتاب را تصور کرده باشد  
 و دانش وی با حاطه آنچه در آن است منسوخ از کلماتی که باینگونه سخنان بروی اعتراض آورده شد آن است که مخالفان  
 دام نماند و بیانش طرز را اینک بخیر نموده با چه حضرت قاضی هاشم الدین مالک تمام علوم و دینی و فزون از عقیده است بر  
 اهل سنت و جماعت قاطبه علماء بفضل و منورونی وی در سنون معارف اعتراف کرده تقدم و سبق او را در میدان مجازات  
 مسلم میدارند و چون وی در انواع علوم و صنایف فزون مهارت داد اشتهار به تفسیر اجماعی بر اقسام دانشهای سخت  
 و نظوی بر سنون بنشای کونا کون است و کم کسی است که در علمی بر او برتران فائق آمده از چنان پیش فادها باشد و کمال علم  
 او را از تهاون فن دیگر مشغول نماند و کسانیکه در انوار استنیر نظر میکنند غالب آن است که خداوند فن واحدند و سنون  
 دیگر را نماند و در روشن چینی است که آنرا نماند پس این تفسیر خطیر را کسی بخورد و نماند رسید که بدید و فکر است آن دید و در  
 بر وی فضائی را که ساخته خویش را در طاعت پروردگار مستخدم و مستعید آورد تا از غلظت و لغزش سلامت گذرد و اقیهه  
 و جدیتر را در نمودن تواند و اما اینکه در آخر تفسیر بر سوره حادیثی ایراد نموده است که از حدیثی تحت سند حاصل میباشد  
 آن است که چون غاطس فیض اثر انعام حاصل و عارف کامل آنرا بصافی و متعرض میدان نماند قدسیه پروردگار است  
 باب صحت و تمسک اسناد آن اخبار و صحیح و تعدیل روایات آنها متابع گذرانند و بجانب رغبت و تاویل گرانند و گرنه او را نماند  
 که صاحب این اثر بکذب تقوه نموده و بفریب آید و غیر است کاتب علی بنده از این جمیع و مع انوار استنیر در مقام تفسیر او حاشی  
 و تالیق آن بر آمده میگوید باین کتاب از جانب پروردگار بر حق قبول در نزد جمهور افاضل و علوم فحول مرزوق آمده است و از این راه  
 است این فن تفسیر و همه علوم بر این صفت مستقیم و عطف و زبده بر شرح و توضیح حقایق و دقائق آن هست بر گاشته اند و تعلیقات  
 و حاشی بر آن نگاشته اند بعضی بر یکت سوره آن حاشیه زده و برنی بر قلم از آغاز تا انجام و جماعتی بر بوار و مخصوص مواضع

و حاشی نامه آن بسیار است از آنجه عالم فاضل محی الدین محمد بن شیخ مصلح الدین مصطفی القوجوی که در سال نصد و پنجاه  
 در گذشته حاشیه تمام بر آن نوشته و این حاشیه قوجوی بنا مدت عظیم و منبع اکثر و بیانات اصل جمیع حاشی این تفسیر است  
 و بی این حاشیه را دو بار نگار داده و یکی بر سیل مضاجح و بیان در پشت مجلد که سبستی را بکار آید و دیگر خلاصه آن باقی  
 تصرفات و زیادات این دو نسخه هر دو مشهور شده و دستهای نسخ بر آن بنا باز با کرده کم و بیش نموده اند و حتی زبده است  
 که آن دو را استیلازی از یکدیگر نموده

و یکی از فضول این حاشیه را منتخب ساخته و کیف کان حاشیه قوجوی از همه حاشی و اکثر انناس من جت و غیره  
 الاستبصار و این از برکت زهد و صلاح حضرت معینی است عبد الرحیم و دیگر حاشیه عالم مصلح الدین مصطفی بن ابراهیم سلم  
 محمد خان فاتح و این حاشیه نیز مفید و جامع است و آنرا معینی از حاشی کشف ذر جلد پرده شده و دیگر حاشیه قاضی  
 فاضل زکریا بن محمد الضاری مصری که در سال نصد و ده وفات یافته و آن یک مجلد است بموسم مفتوح مجمل میان نمنی انوار  
 فاتح خطبه آن این عبارت است که الحمد لله انزل علی عبده کتاب در این حاشیه حدیث موسوم که در او احسن آورده  
 شده است تصریح آمده و دیگر حاشیه شیخ جمال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی که در نصد و نوزده فوت شده این حاشیه  
 یک مجلد است مسمی بنواهد الابکار و شواهد الاحکار و دیگر حاشیه فاضل ابو الفضل قرشی صدیقی خصب مشهور بکافه و دی که  
 حد و نصد و چهل فوت شده و این حاشیه است لطیف در یک مجلد مثل از دقائق و حقایق بر الا بحسی اول خطبه  
 این جلد است که الحمد لله انزل آیات بیانات محکم و دیگر حاشیه شیخ شمس الدین محمد بن یوسف کرمانی که بنصده و شتاب  
 در گذشته و آن در یک مجلد است مفتوح باین عبارت که الحمد لله الذي وهبنا لخص و دیگر حاشیه عالم فاضل محمد بن  
 جمال الدین بن رمضان سردانی در دو مجلد اولش این است قال التبر بیده محمد بن عبد الله بن محمد بن ابراهیم  
 که دو بار از روی سینه حاشیه جمع شده است یکی کبری و دیگری صغری و دیگر حاشیه شیخ جمال الدین اسحق بن امانی که در  
 وی فوت شده و آن حاشیه مفید جامع است و دیگر حاشیه عالم مشهور بروشی آید و دیگر حاشیه شیخ محمود بن حسین  
 حادق شهبز صادق بیلانی که در حد و نصد و هفتاد فوت شده و آن از سوره اعراف است تا آخر قرآن فاشش به ایزاد  
 الی الفاروق المداوی للمخرج تفسیر بیضاوی و در سال نصد و پنجاه و سه از تفسیر بر تفسیر آن فراغت یافته و دیگر حاشیه  
 نعمت الدین محمد خجالی که در حد و سال نصد فوت کرده و دیگر حاشیه عالم فاضل مصطفی بن عثمان شهر بوردی ترمذی  
 در نصد و هشت و پنج و آنرا یکی کبری است و دیگری صغری اول کبری این عبارت میباشد الحمد لله الذي جعلني من  
 القرآن عاشق و ذیل شقایق میگوید بری را چه بادی نظر بخاطر بر رسید بر نکات بکده هم عادت نظر نکند و دیگر  
 حاشیه منلا عوض که در نصد و نود و چهار فوت شده و آن تفسیر مجلد است و دیگر حاشیه شیخ ابوبکر بن احمد بن صالح حنبلی  
 در نصد و چهل و هفت فوت شده و نام حاشیه شمس السامه الماشی فی اصباح غریب لغاضی بناده که در این حاشیه آنچه غریب

این تفسیر است شرح شده هم فاضل سیار منظم کرده است و در آنجا مشتمل بوده اما حاشی قصبه تالیف غیر تالیفات  
از آنجا که تفسیرش تالیف کرده است و در ترتیب الاشتهار لاشهر اربعی می آید از آنجا که حاشیه مولی محسن محمد بن  
فرامرزشور بن سلاخورد که در هشتصد و پنجاه و پنج وفات یافته و آن از تعلیقات نیک بلکه تفریق حاشی است بر انوار قبل  
و تا کبری سیتول انصار رسیده و محمد بن عبد الملک بغدادی حنفی که در سال یکم هزار و شانزده فوتش در دمشق افتاد  
بر این حاشیه تا آخر سوره بقره ذیل نگاشته چنانکه مولا محمد حنفی در خلاصه الاثر فی احوال اهل بیت الحسن الحادی عشر تصریح  
نموده است و این تزیل را در سال هشتاد و دو از ده پرداخته اولش این عبارت است که الحمد لله الهی البقیین و دیگر حاشیه  
عالم فاضل نور الدین محمد بن محمد مانی توفی در هشتصد و هشتاد و یک و آن قطعه بر زبان اوین است و نامش تفسیر تفسیر و دیگر  
تعلیق سنان الدین یوسف برومی مشهور بمجمعی است که شرح فیه فی حاشیه زده است و برای این تعلیق را نام  
تغایر و ما کاد و ایغنون رسانیده و آن در هجتم با نوازده حاشیه سلاخورد است و در آن از سلاخورد با ستاد او سلاخورد  
و از سلاخورد با ستاد اخیر اول این تعلیق این عبارت است که الحمد لله الذی نور قلوبنا و دیگر حاشیه فاضل محسن حصار  
الدین ابراهیم بن محمد بن شاه اسماعیلی توفی در هشتصد و چهل و سپه این حاشیه از تصرفات لایقه و تحقیقات فاضل محسن  
و از اول قرآن تا آخر سوره اعراف و از اول سوره نهار تا آخر قرآن میباشد مولی عصام الدین بن تصیف را بمجلس سلطان  
سلیمان خان ایدار کرده اولش این است که الحمد لله الذی بارقاده ارشاد الهی من کل لسان الخ و دیگر حاشیه مولی علی  
سکانه بن علی شیربندی افندی که در هشتصد و چهل و پنج وفات کرده است و آن از اول سوره نهار تا آخر سوره آن میباشد  
و اما آنچه که بر اهل این تفسیر نگاشته فرزندش بر محمد آغا از پدرش جمع نموده و تسلیت مذکور می ساخته و در میان آن  
تحقیقات لطیف و با حاشیه تالیف میباشد که آنرا از حاشی کشف استخراج و تالیف نموده و با نوید و نگارنده تالیف نوشته و تالیف  
کرده است لاجرم این تعلیق از میان حاشی تعالیف تفسیر بیضاوی باجماع در سنین مراجعت ایشان در حین بحث مذکور  
اختصاص یافته است و در این حاشیه تالیف شده است افندی بر اهل غیر حاشیه نوشته اند و مولی عبد الله که در حاشیه از  
سوره نهار تا سوره نهار بر این حاشیه زده است و دیگر حاشیه فاضل استاد سنان الدین یوسف بن حصار الدین که در هشتصد  
و هشتاد و شش فوت شده و آن نیز از حاشی مستبدر بشمار می آید و از اول تمام است تا آخر کف آنگاه بر سوره نهار تالیف  
تعلیق کرده و بر این حاشیه طی ساخته و حضرت سلطان سلیم خان ثانی ایدار نموده است و دیگر حاشیه مولی محمد بن عبد الوهاب  
مشهور بکبری که زاده که در هشتصد و پنجاه و پنج فوت شده و آن از اول سوره نهار تا آخر سوره نهار و این حاشیه شریف و تالیف  
نیافته و دیگر حاشیه مولی مصطفی بن محمد شیرستان افندی که در سال هشتصد و هشتاد و هشت از دنیا رفت و آن بر حاشیه انعام  
خاصه و دیگر حاشیه مولی محمد بن مصطفی بن حاج حسن که در هشتصد و یازده وفات یافته و آن نیز بر سوره انعام است

بیاض و دیگر تعلیق محسن سلاجین خفالی حسینی که در یک هزار و چهارده فوتش افتاده و آن از سوره یس میباشد تا آخر  
اول خطبه اش چنین است که الحمد لله الذی توله است فارسی که با یاد آید و دیگر تعلیق شیخ محی الدین محمد اعلی بن محمد  
و بیت و دو وفات یافته و دیگر تعلیق محی الدین محمد بن قاسم شیربازی که در هشتصد و چهار فوت شده و آن بر سوره نهار  
و دیگر تعلیق سید احمد بن عبد الله قریبی که در هشتصد و پنجاه و پنج وفات یافته و آن نزدیک تمام است و دیگر تعلیق فاضل محمد  
بن کمال الدین نامکندی بر سوره نهار که آنرا بخدمت سلطان سلیم خان ایدار کرده است و دیگر تعلیق مولی شیخ الاسلام  
زکریا بن سیرام انقروی که در سال یکم هزار و یک فوت شده و آن بر سوره اعراف است و دیگر تعلیق مولی محمد بن عبد الله  
که در یک هزار و سی و شش در گذشته و با آنکه نزدیک پنجاه جز است تا نصف سوره بقره پیش نیست و دیگر تعلیق فاضل محمد امین  
باین صدر الدین مشهورانی که در یک هزار و بیست و هفت فوتش در یک هزار و سی و شش فوت کرده است و آن تا اول تالیف ام ذکرت  
الکتاب پیش نیست عبارت بیضاوی را تا ناسمین عبارت و نقل نموده است و شرح و تبیین نموده و در خطبه بیاضی است  
نموده است که صلاح الدین خلیل بن ایوب صفدی در شرح لایحه اجماع بان ایدار کرده و آن چنین است که الحمد لله الذی  
شرح صدر بن تادب و دیگر تعلیق فاضل محمد بن موسی بسوسی که در سال یکم هزار و چهل و شش و آن تا آخر سوره انعام  
دی این تعلیق را بر سبیل ایجاز بکلیه بر آیین تفریق و الفاز نوشته اولش این عبارت است که الحمد لله الذی فضل بفضله الی  
علی الجاهلین و دیگر تعلیق فاضل مشهور بجلالی بن محی الدین شیرازی شریف و آن بر زبان اوین است اول خطبه اش  
این عبارت میباشد که الحمد لله الذی انزل علی عبده کتاب در سال هشتصد و چهل و پنج از این تعلیق فراغت یافته است و  
نامش مصباح التعلیل فی کشف انوار التزیل بنامده و دیگر تعلیق مولی احمد بن روح الله انصاری که در یک هزار و نوزده فوت شده  
و آن تا آخر اعراف است و دیگر تعلیق محمد بن ابراهیم بن حبیبی که در هشتصد و هشتاد و یک وفات یافته و دیگر شیخ امام  
محمد بن یوسف شامی مختصری ساخته موسوم بکتاب الاحاطه بتمیز تابع فی بیضاوی صاحب کشف اولش این عبارت است  
که الحمد لله الذی الهادی للضوایب و دیگر شیخ عبد الرؤف منادی حدیث بیضاوی را تخریج نموده در کتابی که آغاز خطبه  
این عبارت میباشد که الحمد لله الذی انزل علی انجلی من فم اهل کتاب اسم این کتاب شرح التماوی تخریج حدیث است  
که در هشتصد و یکم تعلیق کمال الدین محمد بن محمد بن ابی شریف قدسی که در هشتصد و هشتاد و یک فوت شده است و دیگر شیخ قاسم بن قلوب  
حنفی که در سال هشتصد و هشتاد و هشت فوت شده است تا اول تالیف فم لایرجون تسلیت نموده و دیگر علامه سید شریف علی  
محمد خوجانی که در هشتصد و شانزده فوت کرده است بر انوار التزیل تسلیت کرده چنانکه فاضل خاوری از سبطان سید  
جلیل نقل نموده است و دیگر شیخ رضی الدین محمد بن یوسف شیربازی ابی لطف قدسی که در هزار و بیست و هشت در گذشته  
تعلیق بر انوار التزیل با کشف و تفسیر ابوتی و پرداخته است و یک مجلد ضخیم است باین عبارت که الحمد لله الذی انزل  
علی عبده کتاب شیخ رضی الدین این تعلیق را زمانی که نزد صخره مقدس مجلس تدریسی در تفسیر برای انصاری یافت تا آخر انعام



برنگاشت آنکه آنرا از او بیاض برده نزدیک مولی است و دستاورد دیگر از شئون این مقام مختصر تفسیر بیاضی است که  
بن محمد بن عبد الرحمن معروف بامام کاظم از علمای اثنی عشریه و ائمه قاهره و مشهورترین پروردگاره خود در سال هشتصد و دو چاه  
قالب تخی ساخت

( بنوی حسین بن مسعود بن محمد )

کنیتش ابو محمد و لقبش بنی الدین است در حداد و قضا و فقه و حدیث و تفسیر و مفسرین منظوم است در شهر جاده  
اولی سال چهار صد و سی و سه متولد گردید زکریا بن محمد بن مسعود بنی در ذیل ترجمت بنشور گوید

و نسب ایها الامام العالم ابرار الوریع محی السنه ابو محمد الحسین بن مسعود الهندی کان عدیم الظفر فی علم التفسیر و احیاء  
رسول الله و مسنده الصحابه و اسامی الرواة و علم الفقه و الادب و تصانیف غایب الحسن و استخراجه و اعتماد اهل الحدیث و نقد  
علی تصانیف و ترمذی محی السنه کان معاصره الامام محمد بن اسماعیل و الامام فخر الرازی و الامام ابی الحسن الرضایی  
رحمته الله علیهم اجمعین بنی بنشور خوب است امام دانشمند و پربنده کار محی السنه بن مسعود الهندی در علم تفسیر و احیاء  
رسول خدا و معرفت صحابه و احوال روای و علم فقه و فن ادب و اورا عدیل و نظیری بود و مصنفات می در نهایت بیکوی  
صحت است از باب حدیث و فقه مصنفات او در حال است و او را می استند لقب نموده اند وی با امام محمد بن اسماعیل  
غزالی و فخر الاسلام ابو الحسن دیلمی معاصر بود قاضی احمد بن خلکان در وفیات در ترجمت چهار کوی این عبارات آورده  
کان بحسنه فی العلوم و اخذ الفقه عن القاضی حسین بن محمد و صنف فی تفسیر کلام الله تعالی و اوضح المسکلات من قول النبی صلی الله  
علیه و آله و سلم و روی الحدیث و در پس کان لایقی الدرر علی الطیارة و صنف کتب کثیره یعنی حسین بنوی در علوم  
بنا بر دیلمی بود از قاضی حسین بن محمد فرآ گرفت در تفسیر کلام الله مجید مصنفات تصنیف نمود و مشکلات چهار نبویه را اوضح ساخت چنانچه  
روایت کرده اند در پس نموده و بر شاگردان خود در پس تعالیم نمود که بحال طهارت و صفاتی بسیار در انواع علوم پرور داشت  
از باب تراجم در ترجمت چهار حسین بنوی حکایت کرده اند که وی را از وجه بود که اموال و ثروت بسیار داشت چون فانی  
حسین بنوی از میراث و چیزی اندک کرده و از نهایت هدی که داشت تا آنکه چون خورشید تناول میکرد چون مردمان در این باب  
اورا اطاعت کردند پس از آن زمان را با زیت اکل میکرد

یا قوت عمومی در کتاب معجم البلدان در ذیل ترجمت بنشور گوید و قد نسب ایها خلق کثیر من العلماء و الاعیان ستم الامام ابو محمد  
الحسین بن مسعود الهندی الفقیه العالم المشهور صاحب التصانیف اتی منها التذیب فی الفقه علی مذهب ثانی و شرح السنه  
و تفسیر القرآن و غیر ذلک و کان لقب محی السنه و کان به و الروایه و غیره یعنی بسیار از بزرگان علمای و ارباب دانش بنشور  
منوبند از آنکه است امام ابو محمد حسین بن مسعود الهندی که فقیه مشهور و خداوند مصنفات عدیده است من جمله آنها کتاب تفسیر  
که آنرا در فقه بزم ثانی تصنیف نموده و کتاب شرح السنه و تفسیر القرآن و غیره و بنوی استند لقب بود و در الروایه و غیره فاش است

و حمد الله بن محمد یافعی در کتاب آت بنان حسین بنوی را در حداد و قضا و فقه و حدیث و تفسیر و مفسرین منظوم است در شهر جاده  
اولی سال چهار صد و سی و سه متولد گردید زکریا بن محمد بن مسعود بنی در ذیل ترجمت بنشور گوید  
و نسب ایها الامام العالم ابرار الوریع محی السنه ابو محمد الحسین بن مسعود الهندی کان عدیم الظفر فی علم التفسیر و احیاء  
رسول الله و مسنده الصحابه و اسامی الرواة و علم الفقه و الادب و تصانیف غایب الحسن و استخراجه و اعتماد اهل الحدیث و نقد  
علی تصانیف و ترمذی محی السنه کان معاصره الامام محمد بن اسماعیل و الامام فخر الرازی و الامام ابی الحسن الرضایی  
رحمته الله علیهم اجمعین بنی بنشور خوب است امام دانشمند و پربنده کار محی السنه بن مسعود الهندی در علم تفسیر و احیاء  
رسول خدا و معرفت صحابه و احوال روای و علم فقه و فن ادب و اورا عدیل و نظیری بود و مصنفات می در نهایت بیکوی  
صحت است از باب حدیث و فقه مصنفات او در حال است و او را می استند لقب نموده اند وی با امام محمد بن اسماعیل  
غزالی و فخر الاسلام ابو الحسن دیلمی معاصر بود قاضی احمد بن خلکان در وفیات در ترجمت چهار کوی این عبارات آورده  
کان بحسنه فی العلوم و اخذ الفقه عن القاضی حسین بن محمد و صنف فی تفسیر کلام الله تعالی و اوضح المسکلات من قول النبی صلی الله  
علیه و آله و سلم و روی الحدیث و در پس کان لایقی الدرر علی الطیارة و صنف کتب کثیره یعنی حسین بنوی در علوم  
بنا بر دیلمی بود از قاضی حسین بن محمد فرآ گرفت در تفسیر کلام الله مجید مصنفات تصنیف نمود و مشکلات چهار نبویه را اوضح ساخت چنانچه  
روایت کرده اند در پس نموده و بر شاگردان خود در پس تعالیم نمود که بحال طهارت و صفاتی بسیار در انواع علوم پرور داشت  
از باب تراجم در ترجمت چهار حسین بنوی حکایت کرده اند که وی را از وجه بود که اموال و ثروت بسیار داشت چون فانی  
حسین بنوی از میراث و چیزی اندک کرده و از نهایت هدی که داشت تا آنکه چون خورشید تناول میکرد چون مردمان در این باب  
اورا اطاعت کردند پس از آن زمان را با زیت اکل میکرد

ترجمت عبارات از ترجمت کلمات سابقه ظاهر گردد این خلکان گوید حسین بنوی در شهر شوال سال پانصد و ده در روز وفات یافت  
او را در شهر طالقان نزدیک هزار استادش قاضی حسین بن خلکان سپردند و در روزی در آنجا مشهور است در کتاب فوائده  
که آن را شیخ حافظ زکی الدین عبد العظیم مندری جمع نموده است دیدم ذکر نموده بود که حسین بنوی در سال پانصد و شانزده وفات  
یافت و آنرا از خلکانی الدین نقل کردم اتقی و چنانکه مذکور گردید یافعی سنه وفات او را در پانصد و شانزده و ضمیمه نمود و همچنین  
ذبی در کتاب مولد الاسلام وی را در جمله متوفین سال پانصد و شانزده شمرده است این است نص عبارت ذبی در کتاب کور و فیما  
توفی محی السنه ابو محمد الحسین بن مسعود الهندی قاضی صاحب التصانیف و قد نفع علی السنین و از جمله مصنفات حسین بنوی است علاوه  
بر آنچه مذکور گردید کتاب مصباح کتاب الجمع بین الصحیحین کتاب صلی در کتاب کف المیزان گوید کتاب مصباح السنه از مصنفات  
حسین بن مسعود الهندی است که در سال پانصد و شانزده وفات یافت حسین گوید که عدد حدیث کتاب چهار هزار و پانصد  
نوزده حدیث است از آنکه مختص صحیح بخاری سیصد و بیست و پنج حدیث مختص صحیح مسلم هشتصد و دو پنج حدیث است آنچه از  
بخاری و مسلم است بجز آنکه در و پنجاه و یک حدیث باقی احادیث آن از دیگر کتب حدیث است اول آن کتاب این است

احمد و سلام علی عباده الذین صلی الخ و کفته از مصنف خود کتاب اصری بمصباح موسوم است بلکه این نام از روی  
بدین کتاب علم شده است زیرا مصنف بعد از این کلام گفته فاق احادیث هذا الکتاب مصباح الخ و این ملک گفته است  
عدد حدیث آن چهار هزار و چهار صد و هشتاد و چهار است از آنکه دو هزار و چهار صد و سی و چهار حدیث از صحاح است و در  
پنجاه حدیث از احسان و مؤلف کتاب خود ذکر نموده قال المؤلف هذه لها صدرت عن صدر المشهور ما اوردوه الا انه فی کتبهم  
للمتقدمین الی الیه و لکن لم یجد کتاب الله حقا من سنن الخ یعنی مصنف کتاب گوید لهذا الکتاب انما علی است از سینه نبوت  
توت صادر شده و از چیزهایی است که گفته حدیث آنها را در کتب خود فراموش نموده اند از آنکه در کتاب برای اشخاصی که مثل خود  
عبادت قرار داده اند فیه لم یجدوا ما یغیر برای ایشان پس از کلام الله مجید بجز از چهار صد و سی و چهار حدیث که مصنف در  
این کتاب فکر اسانید حدیث را ترک کرده و بر نقل حدیث اعتماد نموده است و حدیث برای رابنوی صحیح و حسان مشهور است  
و مقصود وی از چهار صحاح بخاری است که بخاری و مسلم آنها را در کتاب خود ایراد نموده اند و در حدیث حسان بخاری  
که او را در نزدی و غیره ایشان از معتدترین در کتب خود نقل کرده اند آنچه حدیث صیغ غریب در این کتاب آورده و بدان اشارت  
کرده است از ذکر حدیثی که منکر و یا موضوع است اعراض نموده در خطبه کتاب چنین شرط کرده است می در آخر باب مناقب قریش  
ایراد نموده است در آخر آن گفته که این حدیث حدیثی است بلکه بعضی از معتدترین آنرا نقل نموده اند و علمای این مبررات این کتاب





شرقت معاطقه بطیب زلاله	ریان من ما اشیبته والقباب
فکاد تغزونی بحبار جمال	تسری التواظونی مراکب حسنه

یعنی عشق تو را هیچگاه فراموشی در خاطر او خطور نکند و جان او خوشبختی عاشق شیفهات از دیگران دانازی پس هرگاه سخن حسین بسوی تو سعادت کند که عاشق شیفه از عشق توفه اموشی دست داده است پس این سخن از دشمنان است که نگان اوست یا عاشق شیفه زحمت افتاده از احاطت او کواهی نیست که تو را از پریشانی نیاز در مرض او آزار ندهی شیفهش را آشکار کردی در شش وصال خود از او کسب کنی یا قدش در دوستی تو لغزشی دست داده و یا آنکه بسبب ناز و کبر در دوستی و خاکساریش خنجر عارض شده است ای شکیبای از حال گرفتاری که در پیش چنین است که برای خلاصی جان و مال خود بجای گنده اش فدا کند پدر و مادر و بیفدای کسی بود که بظرفی خود کشنده مردمان است باز در تیزی برای ترکانش را توان رفت نمود از آب جوانی و صباوت میرا بگریه از این روی برودش زلال آب شاد لایع در رخشان است نظر کنندگان کشتیهای حسن او سیر میکنند پس نزدیک است که در کربلای حسنه جمال او غنچه شود قاضی احمد بن خلکان پس انتقال این بیات گوید از نقل قصیده هجدهم که از اشعار بهای سجاری است دو بیت دیگر نیز در غنچه نقل بر این بیات اصناف کرده ولی بودن آنها از بهای سجاری نزد من تحقیق نرسیده و آن دو بیت این است

کتاب العذار علی صحیفه خنده	نونا و اعجابا بنقطه خاله
فواد طسته کلکل صدوده	و بیاض عزت کیوم و صاله

یعنی خانه عذار بر صحنه شش صورت زنی نوشته و آنرا بنقطه خال صاحب نقطه کرده اند است پس سیاهی زلفش تا تاریکی شب بهران اوست در روشنی رخسارش چون روشنی روز وصال اوست و نیز از اشعار بهای سجاری است

جمله قصیده که گوید

و مضع حلوا الشائل فاترا الا	نماذ فی طاقه و عتوق
وقف الریح علی مرانش ثغره	فجری بر من خسته و اروق
سدت محاسنه علی عشا قه	بل التوفنا اید طریق

یعنی و بر لایع بریان بار یک شکر بکند روح شیرین شمایی را نهدار کردم چشمهای مجار داشت گاهی مطیع من بود و گاه عجا و باغمانی من سینود بر لبهای او شراب صاف خوشبوئی جای گرفته از این روی شراب از زنده شمش در برش کند جان او بر عاشقش او فخر اموشی را مدد و ناخوش ایشان از ابروی من اموشی از غنچه نیست

در ایضا

بیت نسیمات الصبا حمره	فصل منا منبر الالعب
-----------------------	---------------------

قلت از نرت بوادی لغضا من این ذاک نقش الطیب

یعنی نسیمای صبا بنکام حسه زین گرفت پس بوی عنبر اشب از آنجا دیده و آنگاه که بوادی غنچه کشت گنیم این دم پاک کجا بود احمد بن خلکان گوید در سال ششصد و بیست و سه شیخ جمال الدین ابوالمظفر عبد الرحمن بن محمد معروف باین سینه در کربلا زینکام شش ماهی عصر خود بود و بر ما وارد شد و ما در بلاد خود بودیم در مدینه مظفریه نزد ما منزل نمود وی شاعری بود که در بلاد کردش کرده بود سلاطین با باشار خود مدح کرده صلات و جوار بسیار بوی عاید کرده بود و هرگاه در مجلسی نشست اشخاصی که بعلم ادب غایت اهتمام نزد وی حاضر شدند در میان ایشان محاضرات و مذاکرات لطیفه جاری میشد و در وقت از سنین عمرش بیار که نشسته بود روزی حکایت کرد و قتی در یکی از اشعار که از سجاری بجانب اس عین میرفتم و یا آنکه گفت از اس عین بجانب سجاری سفرت نمودم بهای سجاری رفیق و مصاحب او من بود در شامی راه در مکانی منزل نمودیم بهای سجاری را اعلامی بود نامش ابراهیم با او انسی تمام داشت پس آن غلام از نزد ما دور بهای سجاری برای طلبیدن از جای برخاست چند مرتبه او را اندک کرد و گفت یا ابراهیم یا ابراهیم غلام بسبب دور بودنش از ما ندای او را نشنید آن منزل کافی بود که چون کسی ندای او را شنید میشد پس هرگاه بهای سجاری ندای ابراهیم میگوید او را یا ابراهیم جواب میگفت بهار زمانی بر زمین نشست آنگاه این دو بیت انا و نمود

بنتی حبیب جبار و هو مجاور	بیتد عن الالبصار و هو قریب
بحیب صدی الوادی اذ انا ذوق	علی از صخره و لیس بحیب

یعنی جانم فدای دوستی با او که با آنکه با مجاور است بر اتم کند از چشمهای ما دور است بر حالی که با نزدیک است هرگاه او را ندانم صوت مملوک پس او را جواب گوید با آنکه اوادی سنگ است و آنرا قدرت بر جواب نیست هم این خلکان گوید بهای سجاری را رفیق بود که ما من ایشان رشته دوستی حکم بود و مراودت بسیار با یکدیگر داشته تا آنکه روزی در میان ایشان عتابی جاری گردید آن دوست مراودتش از بهای سجاری منقطع ساخت پس بهای کسی را نزد او فرستاده او را بسبب ترک مراودت عتاب علامت نمود آن دوست این دو بیت جریری را که در مقامه با نزدیم مذکور داشته است برای بهای سجاری مکتوب کرد

لاتر من عجب فی کل شجر	غیر یوم ولا تزده علیک
فاجتلا الالهال فی الشجر کونا	ثم لا تنظر لیسون الیه

یعنی خود را در هر سه ماه جریت روز زیارت کن و بدان یک روز منفسه ای زیر آن گریستن بطلال در برهه یک روز است آنگاه

چشمه بسوی آن نظر نمایند	بهای سجاری در جواب وی این دو بیت نوشت
اذا حشت من خل و دادا	خزوه و لا تخف منه طالا
و کن کاشم تطلع کل یوم	ولا تکف فی زیارته طالا

یعنی با

یعنی هرگاه دوستی دوست نزد تو چشم پوشست پس بسوار و گوزار بارت نامی و مخالفت باش از طاعت و دستگیری او بود  
 باش مانند آفتاب که همه روز طلوع کند در زیارت دوست چون مال بیاش که طلوع و برورشش بر در است  
 باقوت عمومی گوید بیای سجاری را اشعاری است بگویند بعد در بار پسر می که ملی نام داشت و با او شمشیری بود  
 این آیات است انشاء نمود

یا حال انصارم الهدی مستصرا      وضع اصلاح قد استغنیف با کحل  
 یا بغیل لطفی بالیف اصمیل و ما      ضرب القوارم بالقرباب بالکحل  
 قد کنت فی المحب سنیاً فابرت      بی شیده المحب حتی صرت عبدی

یعنی ای کسی که برای انصار شمشیر بندی را عمل نمود پس سلاح را بگذارد به سبب سیاهی چشمت از آن بینیا ز باشی او را بیا  
 مستقول چه حاجت است کسی را که با تیره های مشکان نماند ازون شمشیرهای قاطع چه افتاد و چنانمان در دوستی بر این میان  
 شمشیری است که پس شمشیر عشق و دواعی آن مرابرا آن داشت که بنده و ظلم علی کرد چه او و بهای سجاری را بجز این است  
 اشعاری میخواست از خوف ظن باین بعد قهار رفت علی الجله در سجاری روزگار با فادت بیکه را بنده تا آنکه در او بل  
 ششصد و بیست و دو دواعی حق را التبتیک حاجت کنت  
 سجاری کبر اول و کلون ثانی پس جمیع و آخرش را شیری است مشهور از نواحی جزیره از آنجا تا وصل مقدار است  
 روز و راه است

(برقانی احمد بن محمد بن غالب خوارزمی)

کنیتش ابو بکر و از خلفا محمد بن مهدود است اصلاً از مردم برقان است که قریه ایست از قریه های کات و در مشرقی چون  
 شده باین آن وجهی که شهر مملکت خوارزم است مقدار سافت روز و راه است ولادت برقانی سال سیصد  
 سی و شش برقان نوی داد و آنجا نشو و نما کرد با خد و تحصیل فنون علوم شتغال حبت آنگاه از بلاد خود برای اکتساب  
 علوم مسافرت اختیار کرد و به شهرهای خدی که گردش نمود و صحبت مشایخ را ادا کرد و ایشان استفاوت نمودند  
 ابو الحسن بن جوزی در تاریخ مستظلم در ترجمت احوال برقانی صاحب سنون این عبارات آورده گوید  
 ولدت تریست و ثمن و ثمنه و در حل الی بلاد و سبع بها اکثر و نقل من و اربابی و ارباب نقل کتبه فی ثمنه و ستمین سقطا و صدق  
 و کان اماناً ثمنه و حاتم ثمنه شایعاً فما حاطاً للقرآن عارفاً بالنقد و النحو و صفت فی الحدیث تصانیف و کان از نبری نقل  
 انومات لیسر قانی ذنب هذا الشان و قبل لیل رایت لنفس من قال لا

یعنی برقانی در سال سیصد و سی و شش متولد گردید و به شهر مملکت کرد و مریات بسیار در بلد آن استماع نمود و عادت  
 بسیار کتب کرد و در تحصیل علوم از عانی بجای اتقال صحبت کتبه های خود در میان شصت و سه سال و دو صد و شصت و سه سال

میثاقی بود بکلیه و ثوق و تقوی آر است بفرزندان عدیده از علوم مهارت داشت کلام الله مجید را حافظه و بنی فست و خود انا بود در حدیث  
 مصنفاتی چند پرداخت زهری میگفت هرگاه برقانی برین حدیث از میان برود و زهری را گفتند آیا در علوم که انما به ترا بر قانی  
 دیدار کرده گفت بنده ام

هم این جوزی گوید قال ابن ثابت حدیثی محمد بن یحیی الکرمانی الفقیه قال ما رایت فی اصحاب الحدیث الکره جاده من انما  
 یعنی خلیب ابو بکر بن ثابت گفت حدیث کرد در احمد بن یحیی کرمانی فقیه گفت در میان خداوندان حدیث کسی را که جادوش بیشتر  
 از برقانی باشد دیدار نکردم باقوت عمومی در ترجمت اخبار برقانی گوید

سمع سیده و در وصف اذ وضع اباعلی صوف و ابابکر لطفی و سبع بیلا و کثیره مثل جرجان و حنبله اسان و غیره با هم  
 بنفاد و کتب عن ابوبکر الخلیف الحافظ و غیره من الائمة قال الخلیف و کان ثقتی و حاتم ثمنه شایعاً فما حاطاً للقرآن عارفاً بالنقد و صفت فی الحدیث تصانیف و کان  
 یعنی برقانی در بلاد خود استماع حدیث کرد و در استماع بنفاد شد از ابوعلی صوف و ابوبکر لطفی حدیث استماع نمود  
 در شهرهای بسیار مانند جرجان و حنبله اسان و غیره حدیث استماع کرد آنگاه در بغداد و وطن خستیار کرده در آنجا مقیم  
 گردید ابو بکر خلیف الحافظ و جوزی از انکه حدیث از برقانی حدیث استماع کرده نوشته اند ابو بکر خلیف گفته برقانی مردی بود  
 و خداوند تقوی بود بفرزندان عدیده و معرفت داشت بکلیه و ثوق آر است بود در میان مشایخ خود او ثوق از او بنده کم مصنفاتی  
 پرداخته اند و کتب بسیار بود و کتابهایش از کتب مجده که قریب باب شصت است نقل کرده و در نظرهای کتب شصت و سه جوال و  
 دو صد و شصت بود اتمی و چنانچه خلیف مروج بنفاد و دیگران ضبط نموده اند برقانی روز چهارشنبه غره شهر رجب سال  
 چهار صد و بیست و پنج دواعی حق را التبتیک کنت او را در کورستان جامع بنفاد بخاک سپردند

ابو الفرج در مستظلم گوید خبر داد ما را از آنکه گفت حدیث کرد در احمد بن علی گفت حدیث کرد در احمد بن علی صورتی گفت چهار و پانزده از  
 وفات برقانی برای عیادت منزل او رفتم مرا گفت هذا الیوم انما پس و اشرون من جمادی الاخره و قد سکت ثمنه  
 ان یوم ختمه و وفاتی حتی استسئل رب قدر روی ان الله تعالی فی عقیار من انار عسی ان اکون منضم یعنی امر و بر روز  
 و ششم جمادی الاخره است من از روزگاری که حق تعالی سکت کرده ام که وفات مرا باخبر میکنند تا هلال رجب جامع گردد و در روز  
 شده خدای تعالی را در شهر رجب آزاد شده مانی است از آتش و زنج شاید آنکس من نیند از ایشان معدود ششم صورتی

این سخن را برقانی روز شنبه گفت صلیح روز چهارشنبه غره رجب وفات یافت

(قاضی تاج الدین کی)

اصلاً از مردم مدینه الزنول است ولی ولادت و شتبار و اعتبارش در کوفه مکه بود و در آن خط مبارک که تالی مصنف  
 مالک و فیض خصومات آنقدر بودی ختامه داشت در تبارخ و نظمشه و افتاد و است و قفاوی فقیه مشاهیر

بود و از کاربرد سینه و اجده علمار و مشایخ بسیار و اساتید ابا سعید و مسکری و ابن هند و ذیل خویش زاد  
 اورچینین زاده است که هویتج الدین بن احمد بن ابراهیم بن تاج الدین بن محمد بن محمد بن تاج الدین بن ابی نصر  
 عبد الوهاب بن افضی القضاة جمال الدین محمد بن یعقوب بن محیی بن عیسی بن عیسی بن عبد الوهاب الکی مدنی کلبی و سی را این  
 یعقوب نیز خوانند علامه محیی صاحب مجمل خلاصه الاثر و دیوالباقاب اوصافی که شایسته بوده است یا نموده میفرمایند  
 کان بکلمة من صدور الخبارة والمدرسین من اکابر اهل الحقیقین و من شیدیه ربوع الادب و کان بهما ترجمان لسان  
 العرب فذکر الفضائل بقره و کللت تاجه بترجمان طیب محاوره و استکرمها بقول و تهرزه بالشمول و جاءه عند الذول ظاهر  
 کل من سوره عند البادی و الحاضره و له بکلمه و بهائش و اخذ عن اکابر شیوخ عصره کالعلامه عبد القاسم الطبری و عبد  
 الملك العصامی و خالد المالی و غیرهم و اجازه عامه شیوخه و تصدیق لادرس السید المحرم و طار صیده عندانی من  
 العام و کان امام الانشاد فی عصره و منحه سبط الکتابات فی و رسمه فلما برح تخریر شیخ البلاغه من بانه و سلب  
 با سایر ابراهیم علی طرف سایه عینی قاضی تاج الدین در کتب مطهره از صد و خطیبان و مدرسان بود و در بزرگان محققین علمای  
 بشمار میرفت قواعد فقه ادب استوار می ساخت و تهرزه بانی لغت عرب می پرداخت تا در فضل و بهر او را بستان خود میداد  
 و گوهر کلمات در افرشش بکار برده بود از خوشی گفتار وی عقلماست بشد و در این تأثیر بر صاحب استناری آورد و جاه و جلال  
 نزد اهل دیوان و اعیان دولت شکار و قوشش نزد جمله اهل بر و در مطالع بود وی در کتب متولد شد و در همان سرزمین مقدس  
 نشو و نما و از اکابر مشایخ عهد خویش انواع فضایل فیه گرفت مثل عبد القاسم طبری و عبد الملك عصامی و خالد  
 مالکی و غیرهم و جمهور بانی عصر او را اجازه دادند و در مسجد الحرام بر دست تدریس مصداق شد و آوازه اش در نزد  
 خواص و عوام انتشار یافت تاج الدین مذکور در فقه انصار سایل پیوسته ای عهد بود و در نگارش مضامین مدیح و پاک و معانی  
 عجیب بکلیه زمانه محبوب میگردد و همواره چشمه بلاغت از سرنگشت وی میجویشید و بر سر زبان با فون فصاحت بازی میکرد  
 با جمله از آثار این دانشور بهر پروردی شرح قصیده عقیق تسانی است که در مطلع گفته اذ اکت بقدر الصحی فی الحقیقه  
 نام این شرح را تطبیق المحرقة علی قواعد التریقه و التوحید گفته و دیگر رساله در استفسار سماء بخصوص اللاد  
 الحقیقه فی نفوس الاستفسار المطلقه و دیگر رساله است در جواب سوالاتی که در باب کفایت از بلاد جاوه نزد وی  
 فرستاده بودند نام این رساله را الجاده القویة الی تحقیق مسئلة الوجود و تعلق القدره القدیمة گذارده است  
 و دیگر رساله در عقاید سماویة بیان التصدیق و این رساله برای کسی که در فقه عقاید و کلام بستدی است بسیار مفید  
 و دیگر دیوان فاشاتی است که از مکاتبات بیبیه و در هلاکات باره آنچه انتخاب و خستیار کرده است در آنجا فراموش  
 و دیگر مجموعه فتاوی فقیه است که فرزندش احمد بن تاج الدین در یکجا جمع کرده و نامش تاج العجا می نامیده است  
 و دیگر مجموع مستقل بر خطب جمعات و اعیاده و استقار است و دیگر در رساله کبیر و صغیر است که در شرح این دو مشتمل  
 من قهر

من قصه ایل اوزارتی  
 عدو عینک و شایخها  
 اشکو تشکین من القول  
 اصبح مشولاً بشمول

یعنی شبی که بیدین زیارت من می آئی من از کونای شب شکایت میکنم و تو از درازی آن دشمن شمای تو مشول است  
 بشمول دیگری شیخ تاج الدین در شرح این دو شعر و حل تفسیر و توضیح اشکال و احوال آنها منقول از دشمن  
 محبوب را و اینک چه مشول است که آن مشول بخود نیند بگیری اشتغال دارد و دشمن ساخته است اما اشارت قاضی  
 الدین بسیار است از جمله این قصیده را در شرح شریف مؤیدین ادریس از اشراف تراخته و با قصیده شیخ احمد بن  
 عیسی در شدی خفی کلبی که هم در ستایش شریف مؤیدین ادریس منجور است معارضه کرده چنانکه جمعی دیگر نیز معارضه کرده  
 مذکور در آن قصیده مشهور نموده اند مثل سید احمد بن مؤید و محمد بن احمد حکیم الملک (مبشر باید)

غذیت ذر الصابی قبل سیلادی  
 غمی الصابی رشاد و العذاب  
 دعا ذل الصب فی شرع الهوی حرج  
 بیت الغدول حوی قسبی فی قدرتی  
 لو شام برق الشنایا و الششتی من  
 ولورای نادى الجید ارکان دری  
 کم بات عمدا علی ساعدی ویدی  
 اذ اقیق الغید لا تنفک طامسه  
 فیازمان الصب با حیت من زن  
 ویا احتیجار وی منسأ به کم  
 مسا بدکن مصطافی و در سجع  
 یار احلین و قسبی اثر طعنتم  
 ان تطلبوا شرح ما یدی التوی صنعت  
 فقا بوا الرج ان بهت شامسه  
 و الف نفی علی عنشی ب سلفت  
 کانا و ادا م الله مشبهها  
 ذوالجود پسود اسود طالع  
 فلا ترم یا عدولی فیه ارشادی  
 عذب لدی کسبه و المار لاصادی  
 یروم تبیل اصلاح با فساد  
 اوبت قلب عدولی بین ابکادی  
 نکت القد و ثنی عطف لاسادی  
 ان اشتقاق الندی من ذلک الماد  
 نطق مجتبع الخفی و المبادی  
 لورد مار شبابی دون اندادی  
 اوقاته لم نزع فیها بانکادی  
 من العباد هستون راع خاد  
 و کم بها حال بل کم طاب ترادی  
 و نازحین و رسم ذکر می و اورادی  
 بمنرم حلف اچاش و ایجاد  
 تروی حدیثی کم موصول سناد  
 ساعات انسب لانا کانت کاعباد  
 ایام دوله صدر الذت و انادی  
 لازل فی برج اقبال و اسناد

عادت بدستہ آیام مشرقہ  
وقد الملك لما ان تقدره  
وقام بانته في تدبيره فعدا  
حق له الحمد بقد الله مقترض  
انته تخمس من الأعداء شخذا  
داركم سدا رمتي فدا ولم  
بشراك يا دهر حاز الملك كافت  
عادت نجوم بني الزهراد لافلت  
واخترروض الاماني حين صحت  
واصبح الدين والدنيا والهما  
بفضلي تيم جدوى راحته الى  
بذل الرغائب لا يتده كراما  
والضوعن قدرة اشى لمجته  
فاثر كالتدراى رفته وسنا  
فانت من معشر ان غارة حضرت  
كم بجمه لك والابطال مجته  
بكل مجمع الاطراف متدل  
فخر الملوك الالى تزهو من قيم  
ولين حلقه اذراج ملبها  
واستجل ابكار انكار محندة  
كم رة خطا باحتي راكمت وقد  
افرغت في غاب الالفا جبره  
وصاغاني مصاليكم وخلصها  
يحد وبها العيس جاد بها اذ ارت  
كلها الزاج بالالباب لا يسه

تد تحت اذ اعلاف مباد  
فخر اعلی فرا زمان و آباد  
موفقا حال اصد ابر و ابراد  
في كل اوتة من كل حساد  
عذ الالمة يا فخصم بانجا و  
غض بجن و ارواح لاجساد  
بشراك يا دهر افري بشه با باد  
ببوده الدوله الرهسه المعتاد  
الاجواد عدا اعلی اجباد اجباد  
في ظل ملك نطق العدل تداد  
طلق الميا كريم الكف جواد  
مالم يكن غير سبوق ميعاد  
(صبيته) واشتق من سبوق ايعاد  
و كثره فني لا تحصى باعد اد  
خوار اليبا وني التادى كا طواد  
و وقتها وقت لبث الشرى العاد  
لن لمرق نجح استمرن فصاد  
دم حاز ملك ابار و اجداد  
فاصبت خيرا ثواب ابراد  
قد طال تمنيسها من فعد انداد  
انكث خاطبة بانل امجاد  
سبكا بذهن ورتي الزنه وقاد  
و ذخيرك في عدل اشناد  
من طول و خيد و ارقال و اساد  
اذا شد امين ثمار بهاشاد

بقصدنا قتلنا بصمه شاد  
فلو عدت من حيب في ساد  
واستتر لامن طبايا القوم طبايا  
وحسباني التامی و انتقم في

والفضل ما كان عن تسليم اصداد  
او لفضلي استخلا بفض حساد  
واستوقفا العيس لا يحد وبها الحاد  
عدا المفاحسه اذ تعد و لتعدا

تقتله ايضا عند ما جات معاينه

عوجا قليلا كذا عن امين الوادى

خلاصة ترجمه اشعار قصيد تاج الدين بستان عشق و شير هو انقضى كروم پيش از آنکه از ما در برابر پيام پس اي آنکه مرا  
عشقا زى و شاه پرستی طاعت ميکنى قصد دلالت و نيت به ايت من مسندى ماى که نمودن خواهى نمود ضلالت عشق ميکن  
به ايت است عذاب آن مذاق من شيرين است آنچه که شکر آب مسکوى شراب در مذاق مرد شده کام در شيرت  
بر او پرستی و امين شيرازى کسى که بر عاشق کوشش کند کارى ناپسند او گناهی نارد و نمود چو دى بر حسب قانون آن طرقت  
قصد دارد که صلاحی بنماید و حقی را باطل آيل سپارد آي کاشش ملائک من در اى دل من بود تا مدهنده  
میداشت ایمان در اى دل وی بودم اگر وی آنده خشيدن نه اندام و چيدن قامتار امید بر اى اعانت یارى من  
زوى سیکر و انید و اگر ملائک کوى کردن و بنا کوشش مشوقه را امید میدانت که راه راست و طرقتى جان است که سبت  
آن بنا کوشش پرده شود چه شبها که بر بزم دل خود را بسان کردن بنده طوق کردن او ساخته دست دیگر را کند  
بر پایش که محل مشرب ام آمدن نمیدان و پايان قامت است چیده بودم و این سبت و تار در عين جوانی من که چشمهای نازک  
بدان پر سبت چشمه آب شتاب من تشنه بود شفاق افتاد لای عهد خوردنالى در روزگار گذشته تحت کشتوى که تو زمانى  
و ادانى بودى که مادر تو از کزوى و ناملایى ترسيديم و اى دستان ما نازل و مواقت شمار ابار انساى بر زبان باد اوى  
و شبانگای سیراب کند آن منازل مقام توقف بستان بهار من است چه در از کشيد و خوش بود و شد و ترودت  
من با نجاب اى سسر امان برود کاروان کوچ کرده که دل من در دنبال ایشان است اى کسانى که دور شده اند و با و صفت  
دورى ذکر نا دور دوى من منخر يا ديشان است اگر نه احوال مجارى امور من با کز پير و تفصيل آنچه را که دستهای مجرا  
با این عاشقى که قسرين و حش نوزکى و نناشدکى است بجای آورد و سوال نمائيد رو باروى با دى که از دست شام میوز ديا  
تا حدی حال و وصف مال را مبد از دورى شما بستند تفصيل نایک اى افرو پس از آن منازل و موقى که در آنسا عاقی گذرانيم  
که هر یک مثل عدى در در جشن عیدى بود و آنچنان که آن ایام و سعادت که خدا بنیالی نظار بسیار کند و کونیا ایام دولت  
صده نشين دست و محفل بزرگى خداوند جو حضرت شريف مسو بود جهان بزرگوارى که خسترسيلاد و طالع زمان زادش نیک  
و جی در برج قبال مشين سعادت و دور از وبال ست بدولت و حکمرانى وى عهد در خشندي امام و انبگى روزگار نمود و نود

از ارشد دولت و منتهی بکنداری اوستی بود سید لده سی نازدوقی که این شریف قلد و کفیل اثر حرکت از دوشش گردن و بخت  
 و مباشرت تکلیف مرزبانی بفرموده بود دوشش بر حرکت پیرایه افتخاری و مباحثاتی بیاوخت که بسی در ازای زمانه جاودانه خواهد بود  
 و بآیدات آئینه و قوه بر تازید تیریه از ملک قیام نمود فلاح حکم در مواقع ورود و صد حرکت امور جزو موفقی و موفیکه گردید  
 از سپاس و ستایش پروردگار بر بر سرستایه مگر فرض و لازم است که بر سپاس استایش او تر زبان گردد که تو ایشان را اذیت  
 دشمنان خلاص و نجات اوستی و بیاری ایشان در زنده اندستی از بابت ایشان ثابت کردی و بگفتی این گروه را در ایامی بجای  
 که از خوف بید خواب از بیم جلدیم جان بودند پس بخت اقامت تو راست و خواجیه پیش ایشان نمود کرد و حیات و روان بکسب ایشان  
 مراجعت نمود ای روزگار تو را خرد و باد که شور و کمال آن ملک را در زبانش بچک آورد و نور اباد و بگوشارت و تبرکی باد که خورشیدی  
 و خرم دلی و سرت آن آشکار و بوجد است از بازگشت و سعادت دولت تابنده و سلطنت در خشنده ستارگان آن فاعله که خدا  
 از افول و زوال مضمون در ابد عبادت مورث و مجد ایل و خلق کریم و حیات قدیم خویش بازگردید و قوی که این جماعت شرفا  
 که صاحبان بودند بر نشسته و برگردنهای کیرانهای تاریخی نماز سپید از افتخار گردیدند باغ آرزو و ناکشت امید با و بوسه خاتم  
 و بر سبزه و شاداب شد و دین و دنیا با بیاد شاهی که سایه عدل و دادی کشیده میدار و پناهنده کسی که قصد عطا و دستهای  
 او را در رسیدن بخش و صلوات او را در حضور شخص بر گوشت او روی گشوده دست بر سر بکشیدن عطا و صلوات را وقتی  
 از آثار گرم و نماز شرف بشمارد که فی مجلس بنده بود و بشانه آنکه در آن سبقت جنبه با گذشت و اغراض و حضور از روی  
 قدرت و استیلا در قلب مضمون خاطر محروم پس می نذیر تراست از استیغار لازم شرم و خشم صفاتی که او را در ای آنست  
 مغاض و مکاری سیب باشد که در بندی و روشنی مانند نور عطلان و لولو در خشان است و از کثرت بندی که شمار نیستون و ادواتی  
 شریف منوره از گردی سیبایی که اگر کپجاری و تاراجی تهاق اقد بنای چالاک چستی بستید ولی در محافل و مجالس مثل کوه تا  
 و لیکن میباشند چه چو ما به ششان آوردی حال آنکه در آن زمسه که و پس میدویدند و چه ایستاد و کیهان میدیدان کارزار  
 کوهی که شیران شزره را زهره آن بود و این حلمات بجهت بازنده های راست نرم بود که برای زدن گلهای دشمنان و بخت  
 خونهای تازه ایشان است ای مغرور و کلدارانی که در ایام و منقبتهای ایشان بر خود سیانزد و بواره و جاوید پیرایه بر حالی  
 که هکت موزوت پیران و بناکان را اجازت و جمع آوردی فرسوده باشی پوشش لباس او را خوش بود که چون آن بزرگواران  
 در بر میگذشتن جاره با و بزرگد و باین فشرکهای بگردد و سنان خاطر و بنات قلب و تاج خیال که در مطای این برج و  
 مضامین این قصیده بکارفته است بین که از روزگار در بین در پرده چهره پوشیده و در خدر عفاف بر جای مانده بود که کنوی  
 و جهانی داشت هر کس بخواستاری و خلبه آن پیش آمد بکلیت را در که و تا تو را دید میسنگ دیده اش کمال تو افتاد و خود خسته  
 که در خواستار تو گردید که بر این نکار و مضامین را به سستیاری خاطر افروخته در توالب لها ظمیر تخم این نیر و پیرایه بار  
 بلند پهای مقام و بزرگیهای شان شما خلاص و دادی بیانت است که خود ضمیر تو گواهد عدل صدق آن اخلاص و صفای آن و در ایام  
 استرآن

استرآن سپید سوی چون از فرط سیر و کثرت شمار از رفتار بازمانده و کوفت گردند ساریان آفتابین قصیده برای آنها خوانند  
 میکند و این اشارت خوش استرآن را سرود میگوید اگر در شبانه بنگام قند کوفی در میان یاران این بیت او از بر کشد و فرو خا  
 همه را از تاشیر این اشارت با ده که در سر مست میارند و این مضامین بیان صبا با عفتای ایشان بازی میکند فضل  
 به فضل و فرونی و لطف و غیرت این سخن گویند و فضل و تقدم آن است که اعدا بان شهادت دهند و مسلم شمارند اگر این نظم  
 بیخ و بیخ بر ابرو تمام حبیب بن اوس طائی و یا ابوالسرا صنی الدین علی استماع کتبه بفض حسادت و مخطرات بر او  
 داشته بر صاحب آن رنگ بر بند و غیری گسند برای شنودن این شعر و نویشدین این برج اگر بر سر گذرد و آهنگ  
 باشد غریب جیل را با قامت بل گسند در احد خویش از استرآن کاروانی فسه و آورنده در وصل را از اندن و سار ما را  
 از خواندن باز دارند و چون این ستایش عزای تمام شمارش می آید و مغاض خود بر آید از جهت براءت اقران و تقدم دیگر مدح  
 پس جان آنرا همین کافی است که با قصیده فیه و ادیب ایرب فاضل کامل احمد بن عیسی مرشدی معارفه می نماید و بر یک  
 و اسلوب و وزن و قافیه و روی آن پرداخته شده همان قصیده که مطلع آن این مصرع است که (عوجا قلیا که اعراب این اوستی)  
 از جمله نواید و تحریرات قاضی تاج الدین ابن یعقوب مکر آن است که او را از معنی مصرع ثانی از مصاریح اربده این دو شعر  
 صنی الدین ابوالسرا صنی رسیدند که گفته

فلن سلت ایدی لغسراق و ابدت  
 فلقه لغت بو صله فی سنزل  
 بدر آنج بفضه بخصیف  
 قد طاب فیه ربی و مصیبتی

یعنی اگر دست بجران حمله آورد و آن بر تاجان را که نیم آن بخصیف پوشیده است ازین دور ساخت بانی نیست چه در تری که بجا  
 ضلای سال بن در آن خوش گذشته بود و بوصول و دیدار جمال آن یار فایز شدم و باین لغت بزرگ فرار رسیدم  
 قاضی تاج الدین در جواب این عبارت را نوشت که لایحی ان القیصره و الخار خاتن انما عقیل ان یحین بر تمام کمال است  
 سراخار فضله الاعلی فلما تحیل ذلک قال بدر تجب فضه بخصیف یعنی پوشیده نماید که نصف یعنی بجز است و این  
 بهار از تحیل خویش چنین تصور نموده که پیشانی مجرب باه مستدیر تمام است که نیده بالای آن بجز پوشیده شده چون در ضمیر خویش  
 این خیال را نموده است از روی این توهم و تصور تحیل گفته ما چهارده شبره که نصف اعلاهی آن پوشش بر سر سوز گردیده  
 قاضی تاج الدین برای توضیح این مصرع بر زور را قضین کرده گفته است

افدی الذی جلب الغرام حبیبنا  
 فضاله لما تحق انه  
 تحت الخار لعلی المشوف  
 بدر تجب فضه بخصیف

یعنی رفی محبوبم که درم که پیشانی او را دست عشق برای بجهت داشتن و تا تر ساختن دل شیفه من در زیر بجز کشیده چون آن  
 آن صورت الهامی تمام که بخشش بجز پوشیده باشد پنداشت بخت آن حرکت کرده و پرواز نمود



علامه محمد بن محمد الدین دمشقی گوید امام طویل زین العابدین طبری حسنی پیشین از مقام ابراهیم را از معنی این دو شعر سوال کرد  
 باین عبارت جواب نوشت که آنصیف الحار و کل ما یغلی به الراس و الوجه هو البدر فی التشییه فراداشه آنما قلمت بعضی  
 الذی علی رأسه صارت بکلی سائر و نصف وجهها الاصل المشبه باید که رخصتاً و تقابلاً و انتساباً بمتببه المرءه کانی  
 القاموس و هو شال لما کان مستقلاً و بعضی آخر کانی قال مثل البصافی التشییه فنو صیف و ان غلی رأس الراس مع الراس  
 و هذا الذی ذکرناه بوجه عاده غالب التناظر الحسان فی قطر العرب فان الواحد منهن تقبب بعضه لخرارها فقتل باطن  
 لواحظها و اسرارها اتقی حاصل معنی امام مذکور از شعر زبور آنکه مراد بضعف هجرات و هم جزئی که سپهر را پوشاند و تمام  
 روی و کرده رخصتاً بر راسه که در است با و شب چاره و نه آنکه پوشانی را فضا با تمام مانند کرده باشد و مقصود شاعر آن است  
 که این مجسمه بفضائل هجر خویش در آن رسته و آنرا نام مشهور دارد و پس منظر روی می باقی است که نیمه پایین و نصف مثل آن بقای  
 مستور کرده و پس پوشش بر مجسمه هجرات و هم تقابله و تقابله غیر از آبی چیزی است که زین روی خود را با آن پوشیده و آن  
 اعظم است از شیمی که مستقلاً برای پوشیدن روی باشد و یا جبر شیمی دیگر که هم روی را مستور سازد و هم در جهت مقصود از آن شیمی  
 بکار باشد چنانکه در مفهوم صیف هم این معنی عام و شمول تمام را اخذ نموده و تصریح کرده اند که صیف چیزی است که سر را پوشاند و مستقلاً  
 برای ترنصف آماده شده باشد و خواهد در ضمن ستر تمام سر بر سر صیف بخوانند اگر چه مشرق روی تمام سر را پوشاند و این معنی  
 که بیان شد در تفسیر این مصراع که مراد از بد تمام روی بود و بقابل هجرت است و نصف مثل آنرا پوشیده باشد که مقصود از این  
 و نصف اصلی آنرا هجر پوشانیده باشد تفسیری است موافق آئین زمان عرب رسم ایشان چه عادت زمان خویش روی در کشور عرب  
 بر این است سر را بگردان از برای آن سپوشند و پوششهای جادوی عقول صاحبان نظر ابل دل رهنسرفته و مخون خویش میبازند  
 اما قاضی تاج الدین در قرن ظم و سخن سنجی و بلاغت کتری آثاری است از آنجمله این شعر در داخل طبری مطبوع سردوده

خفت بکل حسنها  
 و دبت بسی کلها به  
 تجده الحسن کلها  
 عن لبس اصناف الخلی  
 یح نقول شاهد و جلی  
 قد جمعت فی بسیکلی

یعنی مجسمه بار ایش خشن خضه ادا خویش از پوشیدن این نوع سپهر یا بانی نیاز کرده و با نه ام موزون قامت قیامت فون برآمد بر طای  
 که میگفت شاهد کن و نظاره نمای که بیسی بر کوزه حسن و خوبیها را در بسیکل و وجود من تنها فرام که در و غیر واحدی از شراره و نور  
 طبعان مجاز چون باین بیت نظر و خوف قادی بکت و نظر از آن شعر بسته با قاضی تاج الدین معارضه کرده اند مثل سید احمد بن سواد  
 و قاضی احمد بن علی مشهدی که قاضی تاج الدین در قصیده و الیه بمعارضه و جنگ او بر خاسته و غیر با و از جمله تاج طبع و زنج  
 خاطر وی این دو ستر است که بعضی اصدا قای خویش نوشته

من کان بالوادی الذی بر غیر ذی  
 ذریع و عشره علیک ما یحیدر

فیدین الفاظه همته التی  
 تجلو فواکها کل سبیه  
 یعنی کسی که در خط که مظهر باشد که مراد از وادی حسیری نزع در قرآن آنجاست و از این جهت توانای فرستادن تخت و واری  
 گفت و یا برای دوستان نیت پس باید لا محاله بخان سنجیده و مضماین که اندازد که در مذاق بزرگان طعم شیرین دارد و به  
 نماید و تخم فرستند و هم اوراست در صفت محمود که غریبه نام داشته

خالفت اهل العشق لما شتره قوا  
 فلو اعدت عن الصواب و انشوا  
 فاجتنبتم هذا ولی فانظره و  
 فصلت نحو العرب و کدی سبیه  
 ششان بین مشرق و مغرب  
 للشکس بل تسی لغیب المغرب

یعنی با گروه عاشقان مخالفت در زیدم و راه دیگر پیش گرفتند چه آنجا که بسمت مشرق رفتند و شادان مشرق زمینی گزیده  
 و من تناره و خود را بجانب مغرب قرار دادم ایشان از دور استه ارض با من گفتند از راه راست و جاده مستقیم عشاق مغرب  
 شدی که ما بین مشرق و مغرب سپاراه فرق بسیار است گفتیم آری من این مخالفت از روی این دلیل ارتکاب کرده ام که  
 همیشه بسمت مغرب میر میگردیم من نسیه برای خورشید کرده مغربیه را برگزیدم

و قی این شعر را در سوال اردو و فقره پسند نخوی مجبور استاد و خود عبد الملک عصامی نوشته که

ماذا یقول امام العصر سیدنا  
 فی الدار اهل جائزته کبر عانه نا  
 و من ابانته سمران اراد فیل  
 ام کون علما کاتب و لو لقبنا  
 انه فافت در ایا الخی تخفنا  
 و من الذی ینال القصد طالس  
 فی قولنا مثلانی الذار صاحب  
 یکنون موصوفه اسمنا یطالیه  
 او کسبیه ان اراد الخذف کاتب  
 اللوات علی التییزه سبیه

یعنی پیشوای وقت و مولای ما و کسی که طالب هر مقصود و مطلب خویش در نزد او فرامیرسد چه میسر یاید و این دو سله او در یکی  
 تذکره منسیر راجع بلکه در مثل استخوان گفت فی الدار صاحب یا کبر یا کبر صاحبها گفت لا غیر و دیگر حذف جمله این واقع بین  
 علمین در کتابت یا این حکم مختصر است بصورتی که طس فرین این بر دو اسم باشد و یا در تعیین کسبیتین و مرکب آنکه در لقب مثلاً هم  
 باید جمله در اد کتابت انداخته و در ساخت جواب این دو پسند را فادت فرمای که ما هر وقت در هر سله قول حق بر آید  
 و فرود افتاد و دیدیم تو رهنس از نه آن بروجه تعیین و تشخیص یا قسم چون این شعر بخدمت شیخ عبد الملک عصامی رسید  
 در جواب این شعر بار نوشت که

یا فاضلاً لم یزل یبندی فیه ائین  
 تا یکنک الذار حستم لاسیل الی  
 علوه و تر وینا سحابیه  
 انه کبر فاضع اذانی الذار حجابیه



از روزهای اختیار آن روزگار بوده است و نوشتن در نیمه شهر ریح الاول از سال کیمه از نو و نو از عشاق افتاد و در زاویه که

ایشان متعلق است نزدیک پروردگارش بجای رفت که

بتایغ غره صحت محرم الحرام شنبه چهارم

بارس نیل تمام پذیرفت



Handwritten flourish or signature mark.

1  
2  
3  
4  
5